

قدم اول

# دکاریت

دیو رایینسون و کریس گارات / مهدی شکیبانی



tarikhema.org

دکارت

قدم اول

این کتاب ترجمه‌ای است از:

**DESCARTE**

For Beginners

Dave Robinson and Chris Garratt

Published in 1998 by Icon Books Ltd.

Robinson, Dave	رابینسون، دیو
دکارت قدم اول / نویسنده دیو رابینسون، طراح کریس گارات؛ مترجم مهدی شکیبانیا. - تهران: شیرازه، ۱۳۷۸.	
۱۷۳ ص: مصور.	
ISBN 964-6578-35-7: ۹۰۰۰ ریال	
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.	
Descartes for beginners.	عنوان اصلی:
۱. دکارت، رنه، ۱۵۹۶ - ۱۶۵۰. Descartes, Rene - نقد و تفسیر. الف. گارات، کریس، Garratt, Chris، تصویرگر. ب. شکیبانیا، مهدی، ۱۳۵۴ - مترجم. ج. عنوان.	
۱۹۴	۲ ر ۵۸۴ / B ۱۸۲۴
	۱۳۷۸
۷۸ - ۲۵۱۵۷ م	کتابخانه ملی ایران



دکارت

قدم اول

نویسنده: دیو رابینسون

طراح: کریس گارات

مترجم: مهدی شکیبانیا

طراح جلد: علی خورشیدپور

حروفچینی و صفحه‌آرایی: مؤسسه جهان کتاب

لیتوگرافی: کوثر

چاپ و صحافی: فاروس

چاپ جلد: نفیس

چاپ اول: ۱۳۷۸

تعداد: ۲۲۰۰

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران، صندوق پستی: ۱۱۳۸ / ۱۹۳۹۵

تلفن: ۲۵۶۰۹۸۳

ISBN 964 - 6578 - 35 - 7 ۹۶۴ - ۶۵۷۸ - ۳۵ - ۷

# گارات

## قدم اول

نویسنده: دیو رایینسون - طراح: کریس گارات  
مترجم: مهدی شکیبانی



## آغازگر دوره مدرن

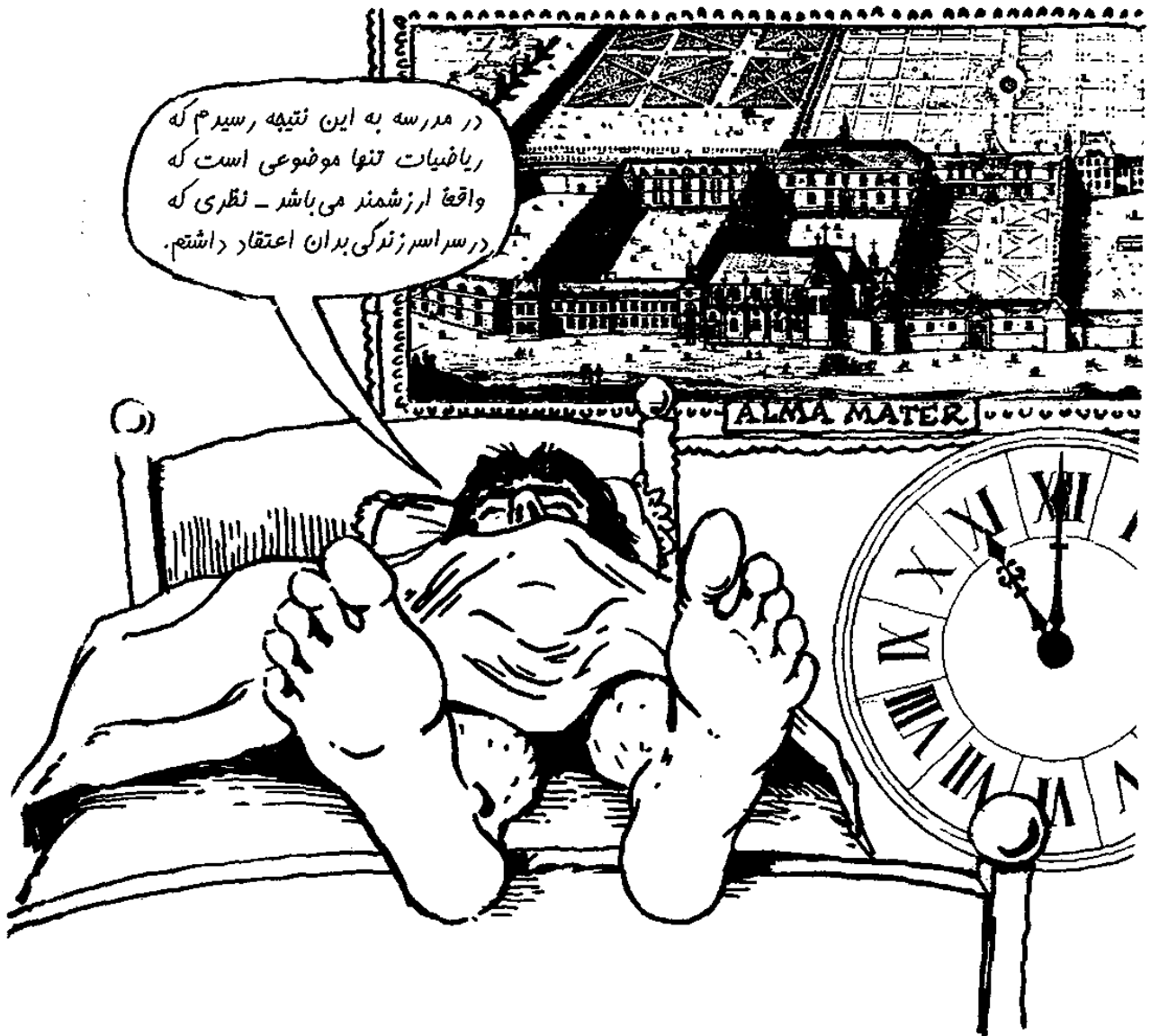
همگان بر این نکته اتفاق نظر دارند که فلسفه مدرن با دکارت آغاز می شود. چرا مدرن؟ زیرا دکارت به جای اینکه صرفاً آنچه را که آموخته بود بپذیرد، مُصِرّ بود تا خود به تفکر بپردازد. بدین طریق دکارت معتقد بود که می تواند برای تمام انحاء معرفت انسانی بیان‌های ریاضی و فلسفی پیدا کند - جستاری بلندپروازانه که سرانجام به صورت نظریه‌ای قویاً شخصی و عمیقاً ذهنی رخ نمود. فلسفه دکارت همچون سفری روحانی است که دکارت خواننده‌اش را به آن دعوت می‌کند و همواره به او وعده می‌دهد که نتایج خارق‌العاده‌ای به دست خواهد آورد...

بر حقیقتی که نفس بدان نائل می‌شود  
پرتوی فوادم افکند، حقیقتی که امکان  
این را فراهم می‌آورد تا در درون خود  
تمام معرفتی را که برای راهبرد زندگی  
به آن نیاز داریم، بیابیم و تمام معرفت  
قابل کسب برای ذهن  
انسان را فراهم‌آوریم.



## کودکی و جوانی

رنه دکارت به سال ۱۵۹۶ در شهر لاهه در منطقه تورین فرانسه متولد شد. (این شهر امروزه، دکارت نامیده می‌شود.) او اشرافزاده بود و این بدان معنا بود که برای گذران زندگی احتیاجی به کارکردن نداشت. در هشت‌سالگی او را به مدرسه ژزوئیت‌ها در شهر لافلیش واقع در آنژو فرستادند. دکارت در این مدرسه کاتولیکی، یونانی و لاتین را در کنار ریاضیات و فلسفه مدرسی فراگرفت.



او چندان از سلامت برخوردار نبود. بنابراین اجازه داشت تا ساعت ۱۱ صبح در رختخواب بماند - عادتی که تا بزرگسالی آن را حفظ کرد. دکارت هر روز قدری به تفکر و تمرکز می‌پرداخت و باقی روز را به استراحت و آرامش مشغول بود.

اندکی پس از اینکه دکارت مدرسه لافلش را رها کرد کتابی به نام هنر شمشیربازی نوشت کتابی که اکنون اثری از آن باقی نمانده است. در این کتاب آموزش‌های مفصلی همراه با تکنیک‌های گوناگون ارائه شده است که نشان می‌دهد در شمشیربازی با چه تکنیک‌ها و چه استراتژی‌هایی می‌توان بر حریف غالب آمد. برخی گفته‌اند دکارت همان‌قدر فیلسوف است که شمشیرباز. او می‌توانست یک سرباز خوب باشد. اولین اثری که از دکارت منتشر شد رساله‌ای در موسیقی بود.



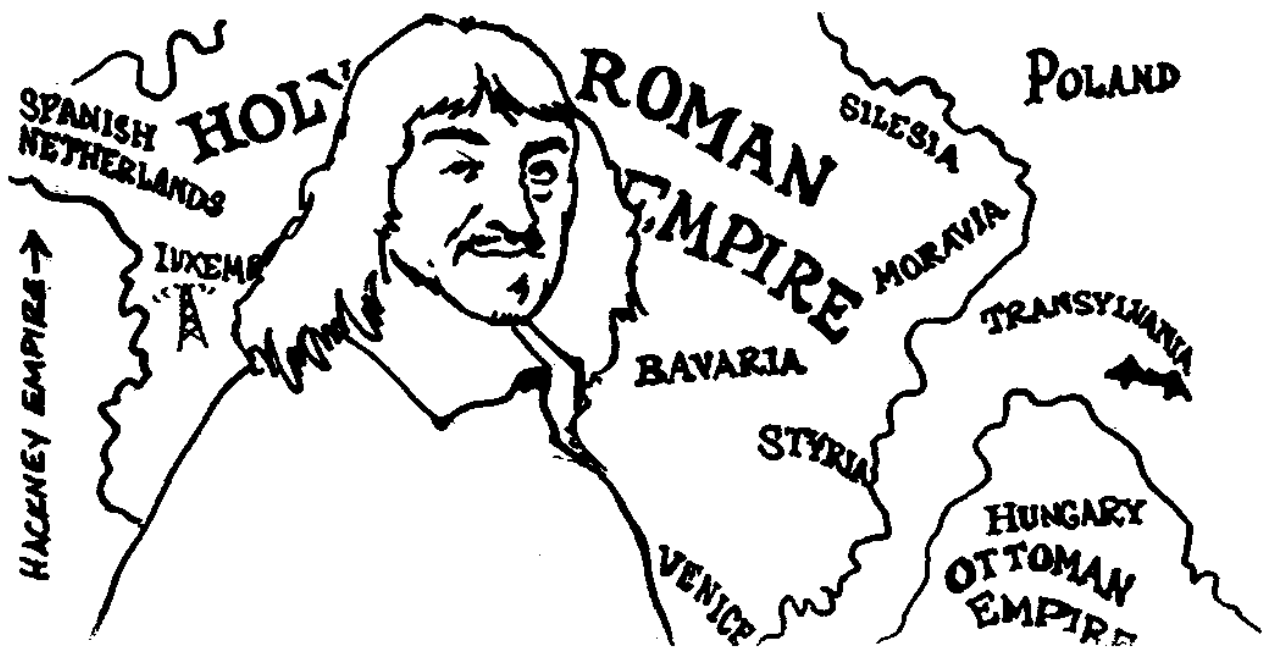
او سرانجام در رشته حقوق در دانشگاه پواتیه شروع به تحصیل کرد و هرچند که تحصیلاتش را به عنوان یک وکیل به پایان رساند اما هرگز به وکالت نپرداخت.

## سرباز

در عوض، دکارت تصمیم به سفر کردن و دیدن جهان پیرامونش گرفت.



دکارت مردی بود کوچک‌اندام با سر و بینی‌ای بزرگ و صدایی ضعیف. با این حال سرباز شد و به ارتش موریس ناسوی هلندی پیوست. سراسر اروپا درگیرودار جنگ‌هایی بود که به جنگ‌های سی‌ساله (۱۶۱۸-۴۸) معروف شدند. دکارت برای زندگی ارتشی آفریده نشده بود. بنابراین خود را از جنگ و عرصه سیاست کنار کشید. «در کملی زندگی من یک تماشاگرم و نه یک بازیگر.»





یکی از دلایل این امر دیداری بود که برای دکارت به‌طور اتفاقی در دو نوامبر ۱۶۱۸ در شهر بردای هلند، حاصل شد. دکارت پلاکاردی دید که در آن به زبان هلندی مطالبی نوشته شده بود. دکارت از رهگذری ناشناس خواست تا آن را برایش ترجمه کند. آن غریبه ایزاک بیکن بود و خیلی زود دوست نزدیک او شد.



## خواب‌های سه گانه دکارت

در ده نوامبر ۱۶۱۹ دکارت خود را در شهر کوچک نوبورگ دانوب یافت. او یکی از بی‌میل‌ترین بیست و سه نفر سربازی بود که برای مشاهده مراسم تاجگذاری فردیناند دوم در فرانکفورت برگزیده شده بودند. اما زمستان باواریا خشک و سخت بود و بنابراین می‌بایست سفرش را به تعویق می‌انداخت.

«هجوم زمستان مرا در محل اقامتم محبوس کرد و هیچ همصحبتی هم نبود که مرا سرگرم کند و البته خوشبختانه هیچ نگرانی و یا ناراحتی نیز که مرا به زحمت بیاندازد وجود نداشت. آنجا من تمام روز تنها در اتاقی گرم محبوس بودم و کاملاً آزادانه می‌توانستم با خود خلوت کنم و با تفکرات خود تنها باشم.»



## خواب‌های اول و دوم

افکاری که دکارت در این اتاق گرم و محصور در کولاک داشت، سراسر فلسفه غرب را برای همیشه متحول نمود. خواب‌های پی‌درپی او خواب‌هایی بودند شگفت‌انگیز، اما آشکار و روشن.



چون چشم از خواب اول گشود تا دو ساعت هراسان بود از اینکه مبادا این خواب‌های غریب را روحی شیطانی بر ذهن او افکنده باشد. خواب بعدی‌اش چندان بهتر از خواب قبلی نبود؛ او صدای رعد مخوفی را شنید و خود را اسیر در اتاقی دید که شعله‌های آتش آن را فرا گرفته بود.

## خواب سوم

خوشبختانه خواب سوم آرامتر بود. او کنار بسترش به چند کتاب نگاه می‌کرد که عبارت بودند از یک دایرةالمعارف، یک گزیده اشعار و ...



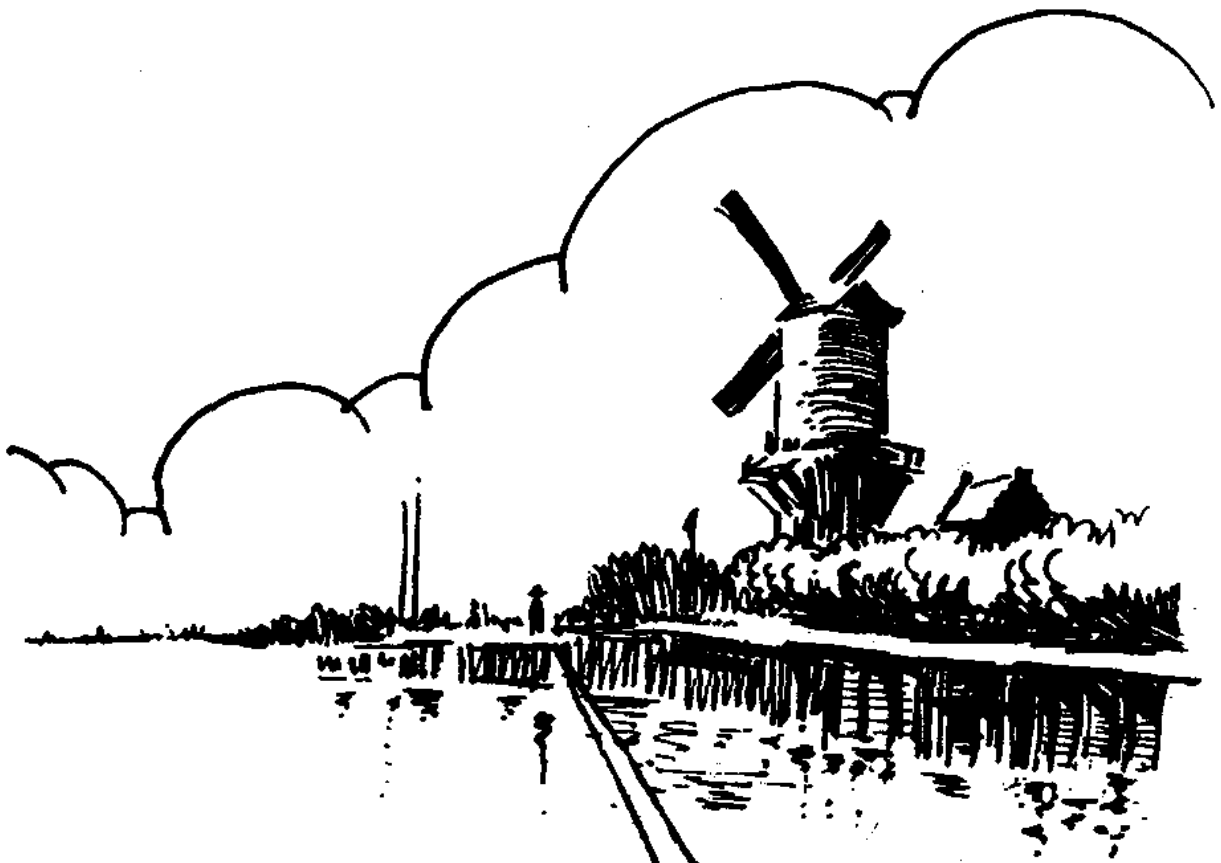
می‌دانستم که آنان می‌فروشند  
من تمام عمرم را به جای سرپازی  
صرف علم و فلسفه کنم.

دکارت همیشه به ریاضی و علم علاقه‌مند بود. آخرین خوابش به او می‌گفت که راهی وجود دارد که از طریق آن همه معرفت آدمی را می‌توان در یک کل واحد گنجانید. «اگر چگونگی ارتباط علوم با یکدیگر را درمی‌یافتیم، می‌فهمیدیم که نگاه داشتن آنها در ذهن سخت‌تر از نگاه داشتن مجموعه اعداد نیست.»

او همیشه به خوابش اعتقاد داشت و هرگز آن جستاری را که خواب او را بر آن گمارده بود رها نکرد. همین شب عجیب در شهری سرد و غریب بود که دکارت را به مهم‌ترین و مؤثرترین فیلسوف زمانه‌اش مبدل ساخت.

## دکارت در هلند ساکن می شود

در سال‌های ۱۶۱۹ تا ۱۶۲۳ دکارت به سراسر اروپا سفر کرد. به گفته خودش نزدیک بود توسط چند ملوان هنگامی که در فریسلند بود به قتل برسد. اما او آنها را با شمشیرش ترسانید و فراری داد. در سال ۱۶۲۳ از زیارتگاه ویرجین در لوترو دیدن کرد. این دیدار به خاطر وفا کردن به عهدهی بود که دکارت پس از خواب‌هایش چهارسال پیش تر نذر کرده بود. سپس مدت چهارسال در پاریس زندگی کرد. اما در سال ۱۶۲۸ به سمت هلند، جایی که او باقی عمرش را آنجا سپری کرد، رفت. چه بسا او جامعه پروتستان هلند را که بیشتر اهل تسامح بودند به کشور خودش فرانسه ترجیح می داد.



می توانستم زندگی را در تنهایی و  
انزوای بگذرانم گویی در دورترین بیابان  
باشم. در چه کشوری جز هلند قادر  
بودم از همین آزادی کاملی لذت ببرم.

در سال ۱۶۳۵ دکارت پدر شد. او با خدمتکارش هیلنه در آمستردام ازدواج کرده بود و در همین سال مادر و بچه هردو آمدند تا با او در کنج خلوت روستایی اش در سنتپورت زندگی کنند. متأسفانه دخترش فرانسین در پنج سالگی درگذشت – حادثه‌ای که دکارت را عمیقاً متأثر کرد. او فرزند دیگری نداشت.



دکارت در حالی که در هلند بود مشهورترین آثارش را نگاشت. مقالات فلسفی (۱۶۳۷) (که شامل اثر مشهورش، گفتار در روش بود)، تأملات (۱۶۴۱) و اصول فلسفه (۱۶۴۴).

## فلسفه مَدَرَسِی

دانستن وضعیت فلسفه و علم در دوره‌ای که دکارت با آنها مواجه بود ضروری است. وقتی دکارت در عرصه فکری اروپا وارد شد، کلیسای کاتولیک روم قرن‌ها بود که تمام فعالیت‌های فکری را تحت قبضه خویش داشت. مَدَرَسِیان به جای اینکه برای به دست آوردن دانش‌های نوین تلاشی بکنند تمام وقت‌شان را صرف این می‌کردند که حکمت متفکران کلاسیک باستان مانند ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ ق. م) را با آموزه‌های مسیحی تلفیق کنند.



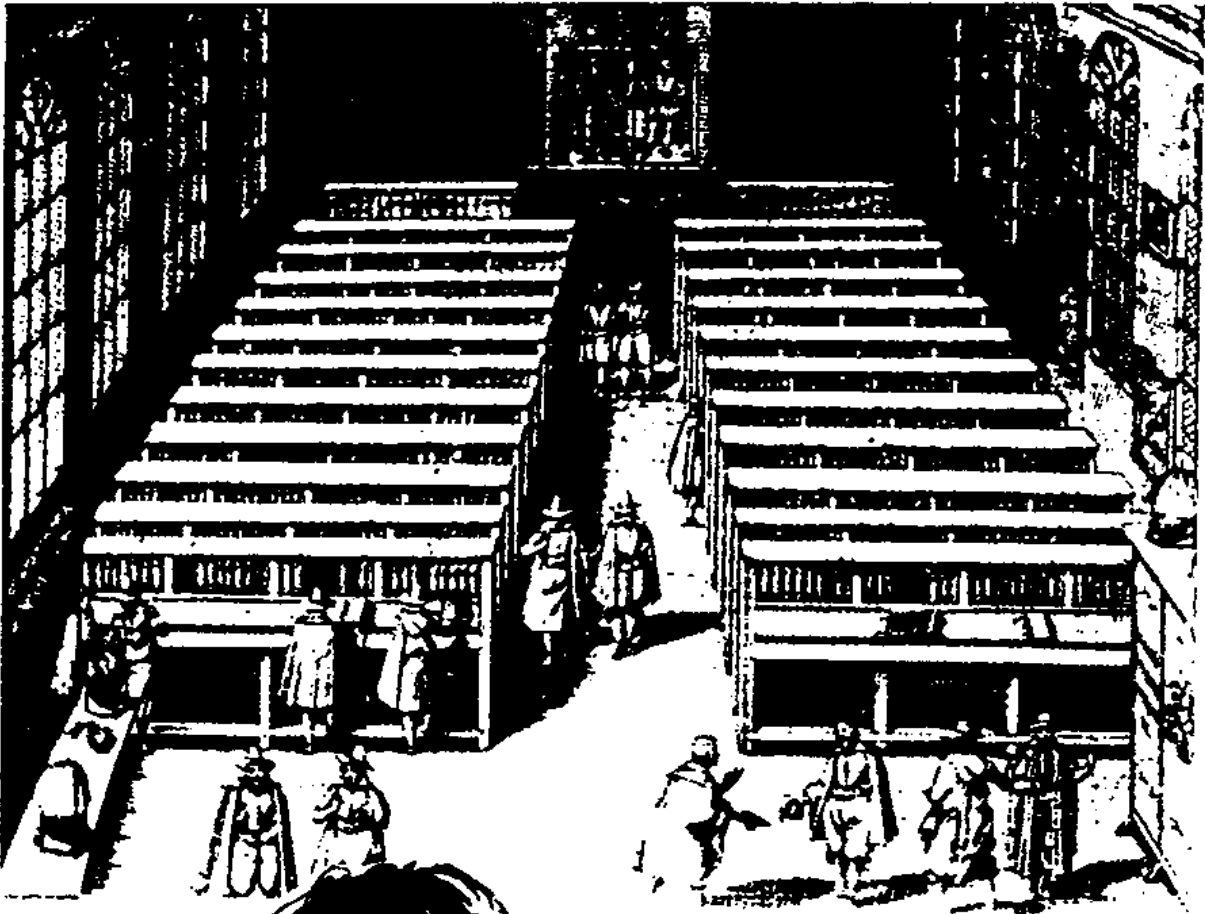
این رویکرد سنتی و عمیقاً محافظه کارانه دربارهٔ معرفت، معمولاً فلسفهٔ مدرسی خوانده می‌شود. فلسفهٔ مدرسی اساساً سیستم مابعدالطبیعی ای عظیم دربارهٔ الهیات بود، ناظر بر استنتاجات منطقی از اعتقادات مسیحی. استادان فلسفهٔ مدرسی که مدرسیان نام دارند عبارت بودند از فیلسوفانی دانشگاهی که عموماً کشیش بودند. مهم‌ترین مدرسیان، متألهی دومینکن به نام سن توماس آکوئیناس (۱۲۲۵-۷۴) بود که در زمینهٔ مباحث مربوط به ایمان و عقل از اقتداری چشم‌ناپوشیدنی برخوردار گشت.





## دوران آغازین علم

در این دوران، نوآوری فکری تقبیح می‌شد. اندیشه‌های جدید می‌بایست در قالب تفسیر متون کهن عرضه می‌شدند. به‌خاطر التفات عمیق به گذشته، مدرسین به کُلّ علم ارسطویی اعتقاد راسخ داشتند و مهم هم نبود که این علم تا چه حدّ مضحک و باورنکردنی باشد. شما اشیاء را فقط از طریق کتب قدیمی می‌توانید بشناسید نه با تلسکوپ. اگر ارسطو گفته است که وزغ در هوا زندگی می‌کند به فکر کسی خطور نمی‌کرد که نگاهی بیاندازد و ببیند این مطلب درست است یا غلط.



فیلسوفان مدرسی «تبیینات» دوری، بی‌معنا و غیرقابل قبول ارسطو را دربارهٔ اینکه چرا اشیاء اینگونه عمل می‌کنند، می‌پذیرند. به عقیدهٔ آنها سنگ‌ها به این دلیل به زمین می‌افتند که «میل طبیعی به فرود آمدن بر زمین» دارند.

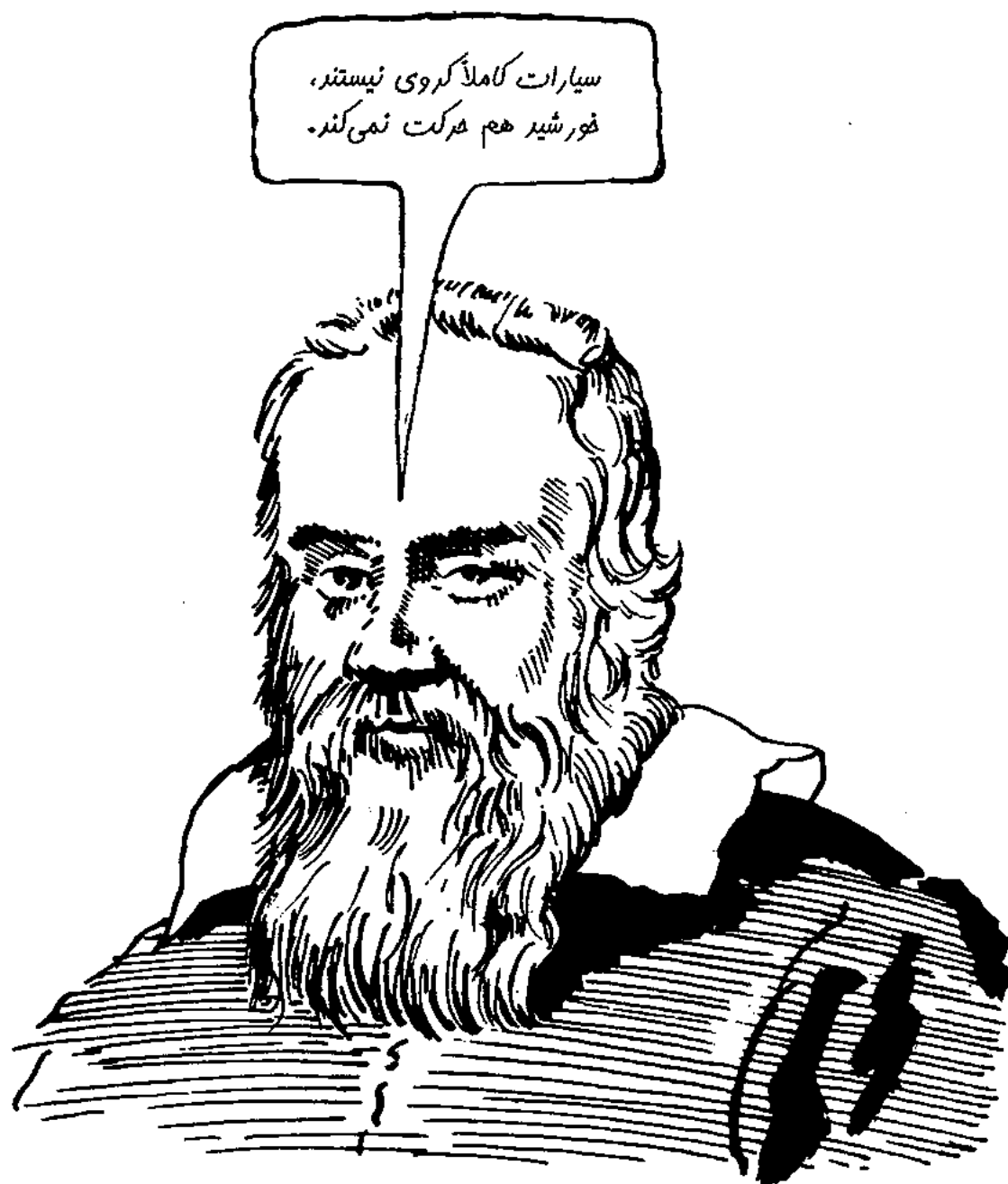
دکارت بی‌صبرانه تلاش می‌کرد برای رسیدن به معرفت و حقیقت راه‌هایی جدیدتر و بهتر بیابد.

علم در زمان دکارت ترکیب عجیب و غریبی بود از واقعیت و خیال، اسطوره و نیروهای غیبی، اعتقادات دینی و حدسیات بی‌اساس. در دورهٔ رنسانس علم هنوز ناظر بر هیئت و شیمی بود و به شکل جنون‌آمیزی بر الگوسازی و تشابه‌یابی اصرار می‌ورزید. پاراسلسوس (۱۵۴۱-۱۴۹۳) یک فیزیکی‌دان سویسی بود که به اکتشافات مهم و اساسی‌ای در درمان پزشکی نائل آمده بود و با این همه همچنان بر اساس تشابه‌یابی‌های بی‌مآخذ می‌اندیشید.



دورانی که دکارت در آن می‌زیست به نحو عجیبی هم قرون وسطایی بود و هم مدرن. در این دوران بود که «علم» به منزلهٔ گونهٔ ویژه‌ای از فعالیت بشری اختراع شد.

در سال ۱۶۲۷ یوهانس کپلر (۱۵۷۱-۱۶۳۰) پیش‌بینی‌های دقیقی از مدارهای بیضوی شکل سیارات ارائه کرد. در انگلستان پروتستان، فرانسیس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶) دربارهٔ قدرتی جدید و کشفیات اعجاب‌انگیزی که روش «علمی» ایجاد کرده بود مطالبی نوشت. دانشمندان مدرن مانند گالیله (۱۵۶۴-۱۶۴۲) به سرعت کشف می‌کردند که بسیاری از آنچه که ارسطو گفته بود فاقد معنی است.



هرچند که این انسان‌های جدید در نوع نگاه‌شان به مسائل، مدرن بودند اما در دیگر زمینه‌ها هنوز قرون وسطایی محسوب می‌شوند. هنوز هیچ‌یک از این متفکران در وجود ذات مقدس چون و چرا نکرده بودند. (دکارت غالباً خدا را ضامن آرای فلسفی‌اش می‌دانست).

بیشتر دانشمندان بزرگ قرن هفدهم مؤمنانی مسیحی بودند اما این امر آنها را از چندوچون در بسیاری از «حقایق ازلی» که کلیسای کاتولیکی روم بی‌رحمانه از آن حمایت می‌کرد، باز نمی‌داشت. اما در اوایل قرن هفدهم در اروپا هنوز مخالفت با کلیسای رسمی کاری خطرناک بود و تفتیش عقاید را به دنبال داشت.

در سال ۱۶۲۹ دکارت در حال نوشتن اثری دربارهٔ پدیده‌های طبیعی بود به نام جهان که در آن آمده است که احتمالاً خورشید در مرکز عالم نیست. اما وقتی در سال ۱۶۳۳ خبر دستگیری گالیله را شنید که برای گفتن همین مطلب به زندان افتاده بود، چاپ اثر خود را به تعویق انداخت.



دکارت متوجه شده بود که طُرُق جدیدی که او در تفکر مطرح می‌کرد جهان قدرتمند و دانشگاهی فلسفهٔ مدرسی را به چالش می‌طلبد و آنها را از رده خارج می‌کند. اما دکارت گفته بود: «می‌خواهم در صلح و آرامش زندگی کنم و زندگی‌ای را که با شعارِ اگر می‌خواهی زندگی خوشی داشته باشی در انزوا زندگی کن، آغاز کرده‌ام، همچنان ادامه دهم.»

## علم چیست؟

دکارت معتقد بود که روش علمی جدید و سیستماتیکی می‌توانست موجود باشد. او تلاش کرد این مطلب را با تشبیه معرفت به یک درخت تبیین کند.

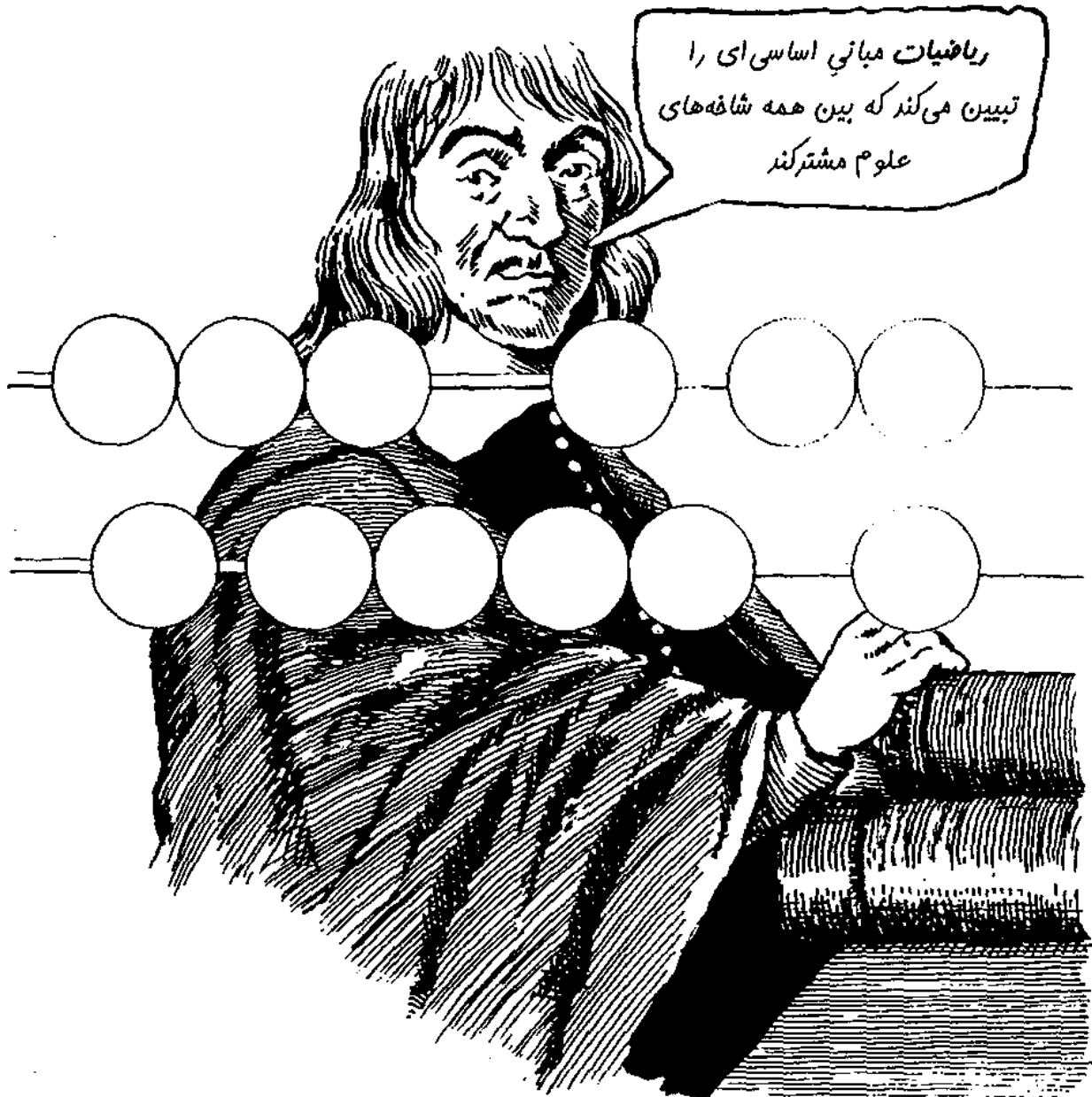


## مابعدالطبیعه

دکارت در پی آن نوع از فعالیت بشری بود که اینک آن را «علم» می‌خوانیم. به این دلیل است که برخی از لغات کلیدی که دکارت به کار می‌برد خوانندگان مدرن را سردرگم می‌کند. واژه‌های «علم» و «فلسفه» اغلب از هم غیرقابل تمییزند و می‌توانند به معنای همهٔ انواع شناختی که امروزه دیگر آن‌ها را علمی نمی‌خوانیم باشند. دکارت آن‌گونه که مابین علم و فلسفه فرقی اساسی می‌نهییم فرق نمی‌گذاشت.

## تحویل به ریاضیات

دکارت امید داشت نشان دهد وحدتی واقعی در تمام شاخه‌های گوناگون علم نهفته است. اما این وحدت چه بود؟ میان ستاره‌شناسان و دانشمندان عقیده‌ای بیش از پیش رشد می‌یافت مبنی بر این که ریاضیات یا مشاهده مستقیم به‌جای اقوال ارسطویی و کتاب مقدس می‌تواند کلیدهای فهم آن چیزهایی باشد که جهان پیرامون را توصیف می‌کنند.



ریاضیات مبانی اساسی‌ای را  
تبیین می‌کند که بین همه شافه‌های  
علوم مشترکند

این امر یکی از خصوصیت‌های اصلی علم مدرن است که به تحویل‌گرایی (reductionism) معروف است. اشیاء و امور به تعدادی بسیار اندک از خصوصیت‌های بنیادین یا «ماهیات بسیط» درباره واقعیت، تحویل شده و بدین قرار تبیین می‌شوند.

## دکارت دانشمند

دکارت اگرچه دانشمندی مؤثر و پرنفوذ نبود اما در زمره دانشمندان محسوب می‌شد. برخی از تحقیقات او امروز هنوز معتبرند. دکارت اولین کسی بود که قوانین اساسی بازتابش نور را در نورشناسی تدوین کرد (اینکه زاویه تابش با زاویه بازتابش مساوی است). اما امروز بسیاری از تحقیقات او نیز غریب می‌نمایند. به نظر دکارت ماده کلاً از «ذرات ریز و بی‌نهایت تقسیم‌پذیر» فراهم آمده بود. به نظر او همه ماده «بُعد» بود (یعنی طول و عرض و ارتفاع) و همه ابعاد مملو از ماده — بنابراین وجود خلأ یا اتم اساساً محال بود.



و از آنجا که دکارت نظریه‌ای منسجم دربارهٔ نیروی جاذبه نداشت، جهان دکارتی از گردابی چرخان فراهم آمده بود - تقریباً چون یک گرداب مادی. این الگوی جهانی بود که تا زمان ایزاک نیوتن (۱۶۴۲-۱۷۲۷) مورد قبول بود؛ نیوتن این مدل دکارتی از عالم را سرسختانه نفی می‌کرد. علاوه بر این‌ها دکارت اولین کسی بود که از ایدهٔ تأثیرگذار کیفیات اولیه و ثانویه سخن گفت.





## علت

توصیفی که دکارت دربارهٔ علوم طبیعی ارائه می‌داد بیشتر مفهومی بود تا واقعی. دکارت به تحول روشی که در آن دانشمندان در باب «علت» تفکر می‌کردند یاری رسانید. علم مدرسی معتقد بود که همه چیز «علت غایی» دارد و این علت غایی چگونگی و چرایی عملکرد آنها را تبیین می‌کند.



دیدگاه ارسطویی دربارهٔ جهان جاندار پندارانه می‌باشد. آهن ربا آهن را به خاطر داشتن «کیفیت آهن ربا بودن» به خود جذب می‌کند. این توضیحات دوری از طبیعت، دکارت را تحت تأثیر قرار نمی‌داد. جهان دکارت جهانی ریاضی و مکانیکی است و بدین قرار قابل پیش‌بینی.

## گفتار در روش

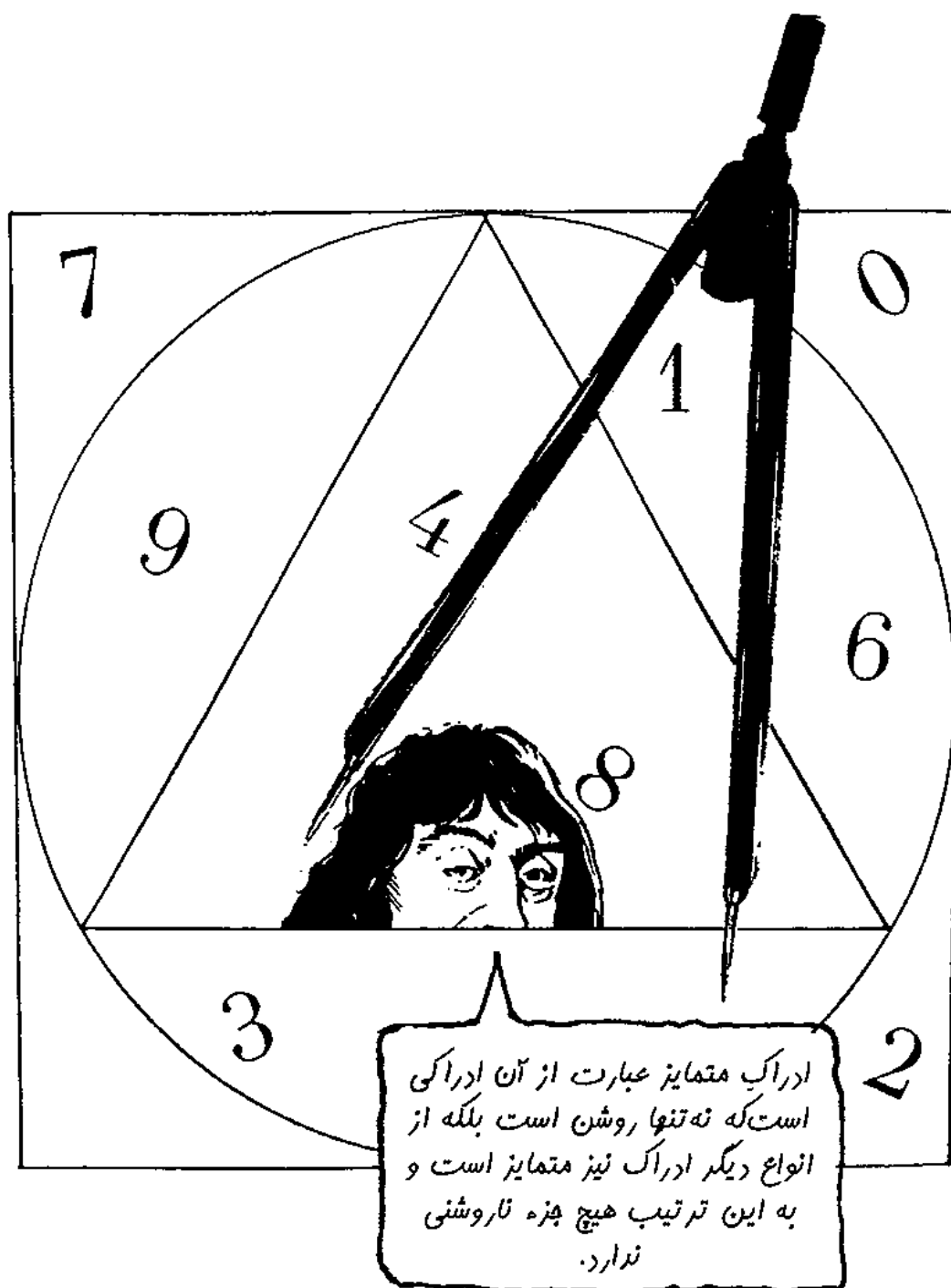
کتاب مقالات (۱۹۳۷) دکارت در باب نورشناسی، هواشناسی و هندسه است. این کتاب در اصل مقدمه‌ای است برای مقالاتی که امروز از همه آثار او پراهمیت‌تر می‌باشد؛ یعنی برای گفتار در روش راه بردن درست عقل آدمی و جستار حقیقت در علوم. (این کتاب متن توسعه‌یافته اثر چاپ نشده قبلی دکارت بود که قواعد هدایت ذهن نام داشت.) او این اثر را در سال ۱۶۲۸ به رشته تحریر درآورد. به نظر دکارت باید روشی وجود داشته باشد که سامان‌دهنده روش تحقیق در معرفت باشد؛ به گونه‌ای که به واسطه آن تحقیق ما از نظم و نسق سامان‌مندتری برخوردار بوده و بیشتر قرین موفقیت باشد. گفتار در روش، جزء به جزء «قواعد هدایت ذهن» را بیان می‌کند. اگر چنین است که یک تحقیق علمی باید فراتر از ملغمه‌ای از شهود و حدس باشد لاجرم باید از این روش پیروی کند. این همان جایی است که در آن دکارت نشان می‌دهد چگونه ممکن است معرفت حقیقی را صرفاً با استفاده از معدود قواعدی محوری، کشف کرد.



به نظر دکارت این قواعد قادر بودند که اساس نوع جدیدی از منطق باشند.

## واضح در ذهن

اصلی که دکارت مکرراً بیان می‌کند این است که تصورات حقیقی تصوراتی هستند که ذهن شما آنها را «واضح و متمایز» می‌یابد. منظور دکارت از «واضح» این است که تصورات ذهنی باید به همان بداهت و وضوح اشیاء مادی باشند.



این وضوح ذهنی و تصویری وقتی حائز معناست که ما هندسه و ریاضیات را به کار ببریم. ما اعداد و اشکال هندسی را در ذهنمان می‌فهمیم و یکی را به جای دیگری نمی‌نشانیم. اگر به درستی بفهمیم که چه کار می‌کنیم در این صورت ریاضیات و هندسه ما صحیح خواهند بود.

## تصور واضح چیست؟

اما به نظر می‌رسد که به کاربردن «قاعدهٔ وضوح» در دیگر انحاء شناخت بیشتر به ابهام می‌انجامد و کمک چندانی نیز به ما نمی‌کند. ما می‌توانیم تصورات واضح و متمایز گوناگونی در ذهن داشته باشیم — مانند مسطح بودن زمین یا حرکت خورشید، اما این وضوح تضمینی برای صدق نظریهٔ ما نیست. در مورد بسیاری از حقایق علمی مشکل این است که آنها اغلب غیرشهودی هستند. این بدان معناست که علم اغلب به نتایجی خلاف آنچه عقل سلیم از استنتاج و یا شهوداً درک می‌کند، می‌رسد.



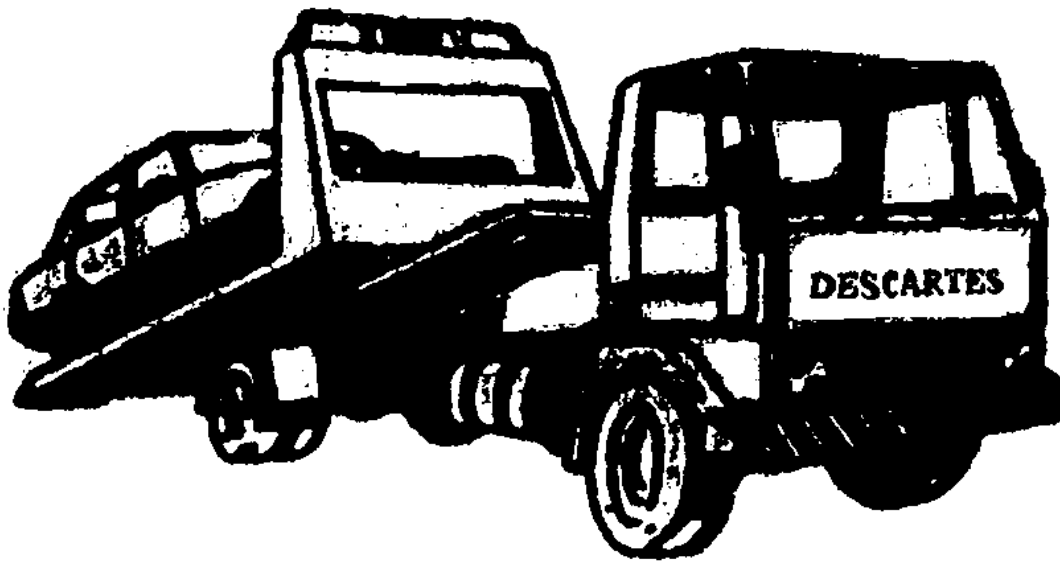
ظاهراً دکارت معتقد است که شناخت علمی تقریباً شبیه اصول موضوعه و استنتاجات هندسی است. اما نظریه‌های علمی اغلب از نوعی مشاهده به دست می‌آیند و در نتیجه ناپایدارتر می‌باشند. اگر کسی ادعا کند که همه قورباغه‌ها دوزیست هستند این مربوط می‌شود به شناخت ما از اینکه قورباغه چیست و رفتار دوزیستی چگونه رفتاری است. اما سرانجام هر دو این مفاهیم مبتنی بر مشاهده ما از قورباغه است.



به نظر دکارت جهان ذاتاً مبتنی بر ریاضی است؛ در نتیجه با ابزار ریاضی می‌توان به مطالعه جهان پرداخت و آن را فهمید.

## ضرورت علی و منطقی

دکارت تمایز بین ضرورت علی و ضرورت منطقی را به وضوح درک نمی‌کرد. اگر چنین است که  $2 \times 2$  باید مساوی چهار باشد؛ این «باید»، «باید» منطقی است. اگر ماشین شما خراب شود این خرابی ماشین «باید» علتی داشته باشد؛ این «باید» بر تجربه پیشین شما از ماشین‌ها مبتنی است. این خلط میان بایدهای متفاوت دکارت را به این باور رساند که می‌توان معرفتی صرفاً هندسی و بدین قرار ضروری درباره جهان مادی داشت.



... تنها اصولی که ما از آنها استفاده می‌کنیم اصولی هستند که آنها بدیهی می‌شماریم؛ اگر ما فقط آنچه را که با قیاس ریاضی از آنها استنتاج می‌شود استنتاج کنیم و اگر این نتایج با پدیده‌های فیزیکی هم مطابقت داشته باشند؛ آنگاه اگر ما بخواهیم در این نتایج شک کنیم قطعاً بر خطا رفته‌ایم.

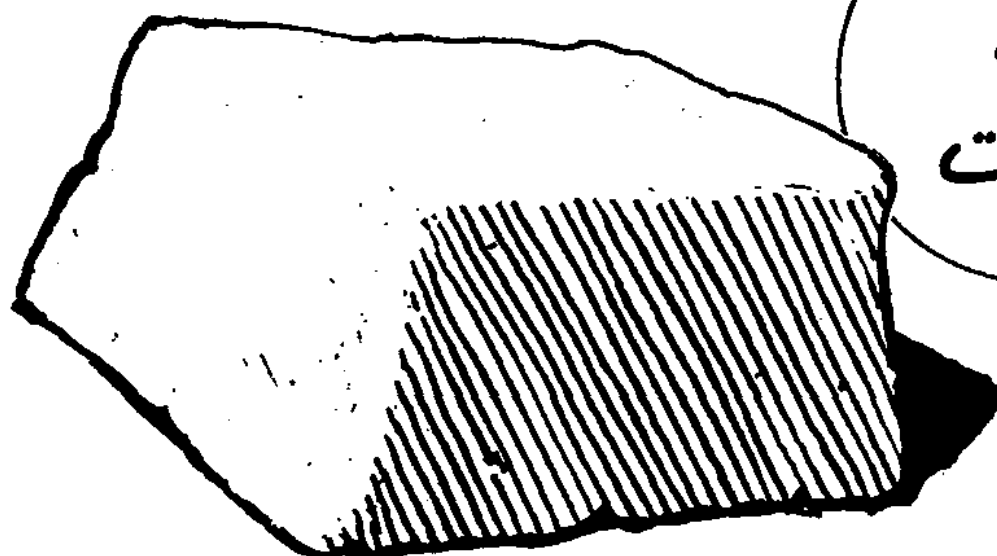
## آیا می‌دانی موم چیست؟

به نظر دکارت مشاهده صرفاً اتلاف وقت نبود. تحقیق کردن در عالم امری مفید می‌باشد - خاصه اینکه صحت مدل‌های ریاضی را در عالم به اثبات می‌رساند.

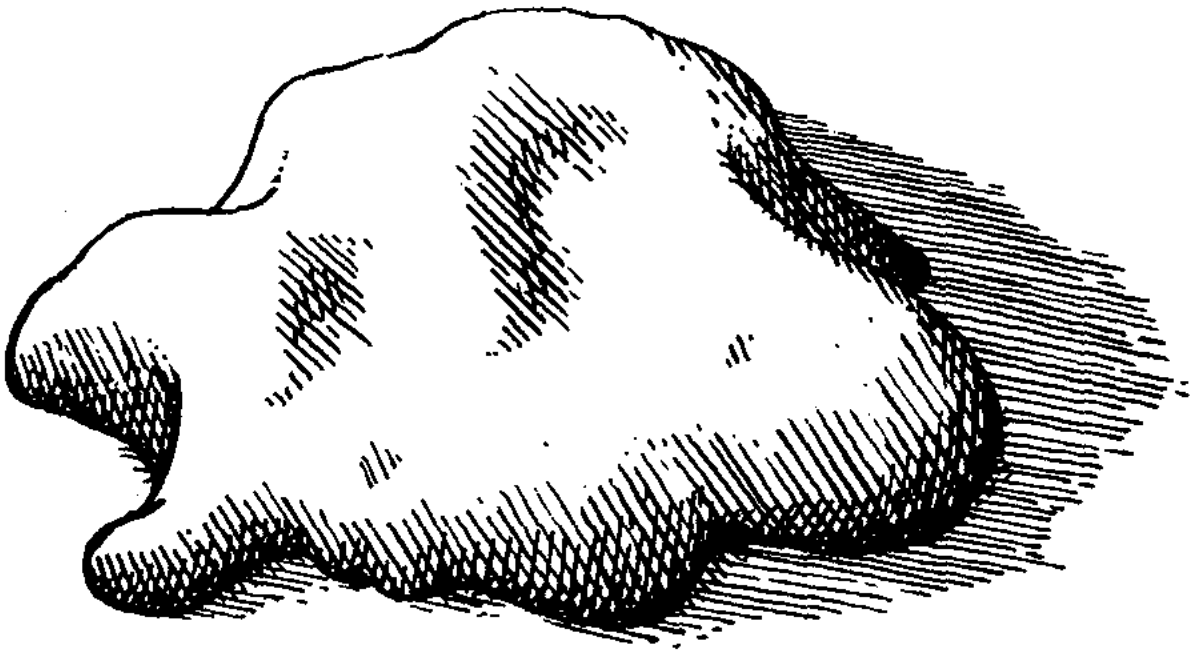
دکارت در یکی از عبارات‌های معروفش ادعا می‌کند که در واقع ممکن نیست که از راه حس به چیستی «موم» پی ببریم. وقتی به موم می‌نگرید گاهی جامد و گاهی مایع است.

«موم طعم عسل را کاملاً از دست نداده است؛ موم بوی گل‌هایی را می‌دهد که از آنها فراهم آمده است، رنگ، شکل و اندازه موم معلوم است؛ آن سخت، سرد و به راحتی قابل لمس می‌باشد، اگر با انگشتان به موم ضربه‌ای بزنید صدایی از آن بلند می‌شود.»

# WAX FLAX



«... موم را در آتش می‌گذاریم، طعمش را از کف می‌دهد، بوی آن می‌پرد، رنگش تغییر می‌کند، شکلش را از دست می‌دهد، حجمش زیاد می‌شود، سیال و داغ می‌گردد، به سختی می‌توان آن را با دست برداشت و بالاخره اگر ضربه‌ای به آن وارد کنید صدایی از آن بلند نخواهد شد.»



سپس او پرسش غریبی را مطرح می‌کند؛ حال چگونه می‌فهمیم که این همان موم است؟ این فهم نمی‌تواند از طریق حواس ما که به ما اطلاعاتی متضاد دربارهٔ موم می‌دهند به دست بیاید. این به آن معناست که «من ماهیت این موم را نه با تصور بلکه صرفاً با ادراک ذهنی می‌شناسم... اکنون معلوم می‌شود که اجسام را نه با حواس یا قوهٔ تصور بلکه فقط با تفکر می‌توان شناخت.»



## عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی

فلاسفۀ قرون هفدهم و هجدهم اغلب متمایل بودند که جزء یکی از دو دسته عقل‌گرایان یا تجربه‌گرایان شناخته شوند. عقل‌گرایان بر این عقیده بودند که تنها نوع قابل اعتماد معرفت با استفاده از عقل حاصل می‌شود. آن‌ها عموماً نسبت به حاصل فعالیت‌های صرف ذهنی یعنی دانش‌هایی چون ریاضیات و منطق تعصب می‌ورزیدند و در عوض همواره از غیرقابل اعتماد بودن معارفی که از اعضای حسی ما حاصل می‌گردد شکایت می‌کردند. به‌زعم آنان هیچ معرفت واقعی‌ای نمی‌تواند به‌جای عقل بر حواس متکی باشد.



عقل‌گرایان همواره با این‌که جایی به معارفی بدهند که می‌خواهند جهان واقعی را توصیف کنند مشکل داشتند، زیرا این معارف با دعاوی ضروری اما مُتَقَدِّم‌تری که از ریاضیات و منطق ناشی می‌شد، در تضاد بودند.

فیلسوفان تجربی خلاف این فکر می‌کردند. آن‌ها معتقد بودند که فهم جهان خارج تنها از راه به‌کاربردن حواس ممکن است. ما تنها با دیدن موم است که می‌توانیم بفهمیم موم چیست. و نه با فکرکردن به آن. پس از آنکه از حواس مان استفاده کردیم، می‌توانیم با فکرکردن، به مفاهیم مربوط به اشیائی که مشاهده کرده‌ایم شکل دهیم.



امروزه مجادلات بی‌پایان بین عقل‌گرایان و تجربه‌گرایان تقریباً بی‌حاصل و بی‌نتیجه می‌نماید و این ادعای دکارت هم که فقط یک نوع فعالیت ذهنی معتبر وجود دارد ادعایی بسیار جزئی به‌نظر می‌رسد. عاقلانه‌تر آن است که بگوئیم ادراک حسی و تعقل در واقع با هم عمل می‌کنند تا فرایند ترکیبی‌ای را شکل دهند که معرفت از طریق آن ایجاد می‌شود.

اما چیزی که باعث شد دکارت را فیلسوفی بزرگ بدانند نظریات اود دربارهٔ موم نبود. او بیشتر به‌عنوان کسی مشهور است که در همهٔ شناخت ما شک کرد. این همان چیزی است که بعداً به سراغش خواهیم رفت.

## تاریخ مختصر شکاکیت

از همان زمانی که انسان‌ها تمدن را آغاز کردند و بنای پرسیدن را گذاشتند، آدم‌های ناراحت و عصبانی‌ای هم به نام شکاکان وجود داشتند که معتقد بودند نوع بشر هرگز نمی‌تواند به واقع و به‌طور قطع چیزی را بشناسد. هراکلیتوس (۵۰۰ ق.م) معتقد بود که جهان اصولاً غیرقابل شناخت است زیرا همواره در حال تغییر می‌باشد.



کراتیلوس (حدود ۴۰۰ ق.م) حتی از این هم بنیادگراتر بود.

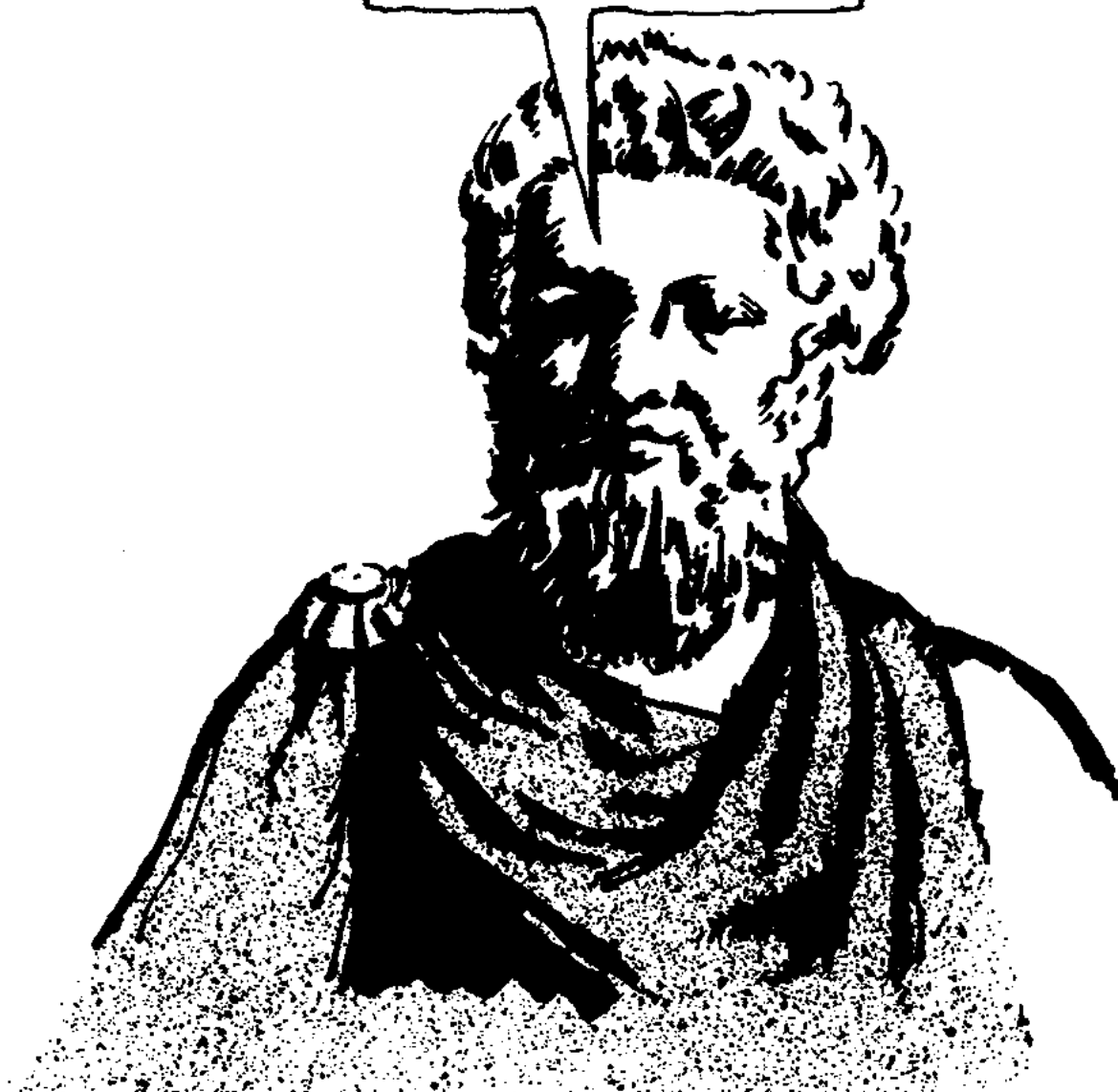


کراتیلوس درباره کلمات شکاک بود. به گمان او معانی کلمات در فاصله‌ای که از دهان گوینده به گوش شنونده می‌رسند تغییر می‌کنند. بنابراین او ترجیح می‌داد که به جای سخن گفتن فقط با انگشت اشاره کند.

## پیرهونیست‌ها

نخستین شکاکان بزرگ پس از پیرهون الیایی (۲۷۲-۳۶۰ ق. م) پیرهونیست نام گرفتند. آنها آتنی‌هایی بودند که در آکادمی افلاطون، در قرون سوم و چهارم ق. م، تعلیم یافته بودند. مشهورترین آنها متفکر رومی متأخر، سکستوس امپریکوس (حدوداً ۲۰۰ بعد از میلاد) بود که کتابی در دفاع از این اندیشه و براهین آن تألیف کرد. ایده بزرگ پیرهون ایده‌ای اخلاقی است.

بهتر آن است که در وادی پرسش‌های  
بنیادین قدم نگذاریم، چه نتیجه‌ای جز  
بدبختی ندارد.



سکستوس دو برهان پیرهونیستی تقریر می‌کند که نشان می‌دهند چرا همواره شناخت واقعی ناممکن است.

## براهین پرهوئیستی

همهٔ نمودها غلطاندازند و بنابراین نسبی هستند. این بدان معناست که آرای مردمان دربارهٔ معرفت همواره با یکدیگر در تعارض خواهند بود. حیوانات گوناگون جهان را به انواع گوناگون می‌بینند و هیچ دلیلی هم در دست نیست که آن‌گونه که انسان‌ها جهان را می‌بینند همان طریق درست باشد، علاوه بر این انسان‌ها بسته به اینکه کجا باشند یا که باشند جهان را متفاوت می‌بینند.

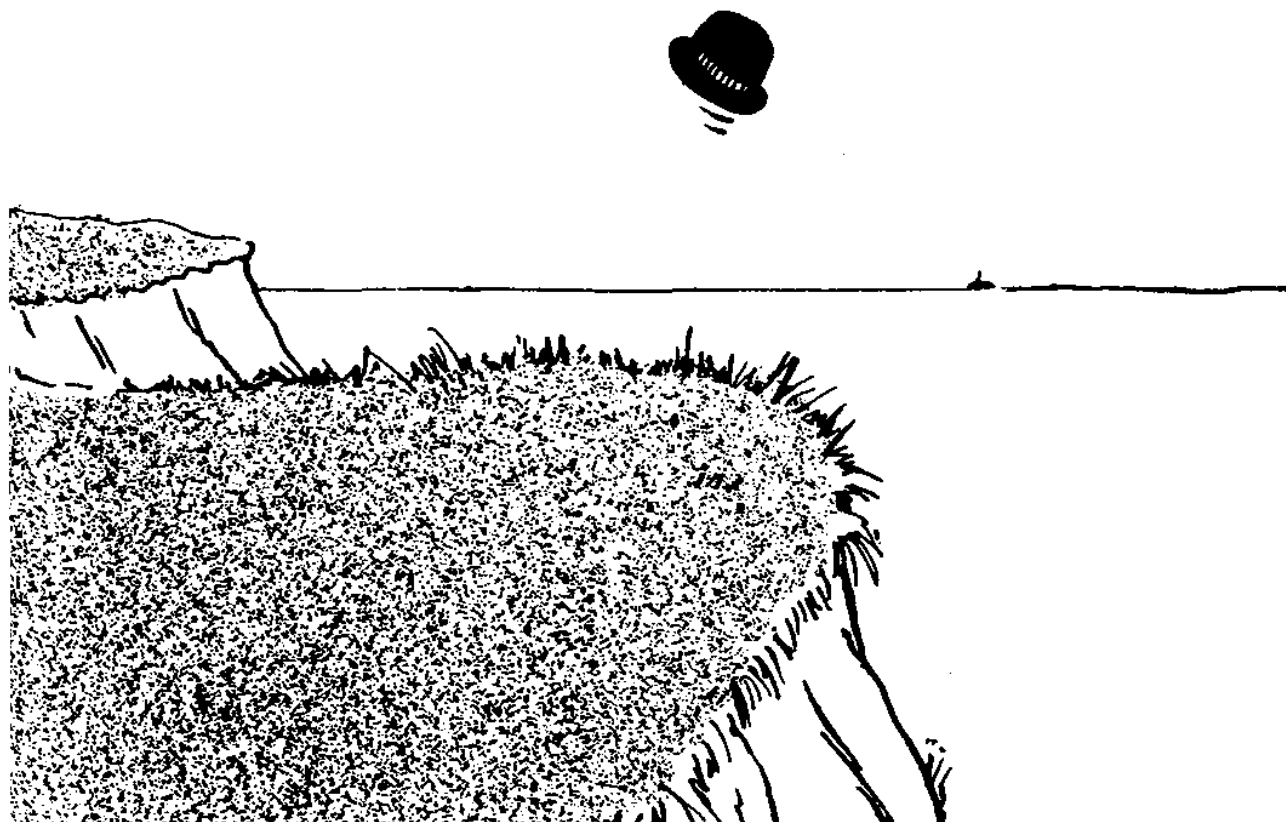


بنابراین بالاخره کشتی کوچک است یا بزرگ؟ حقیقتاً چگونه می‌توان فهمید که چه کسی درست می‌گوید؟ تنها چیزی که فهم آن برای ما ممکن است این است که بفهمیم که چیزی نمی‌فهمیم.

برهان بعدی مشکل تر است. اگر ما باید چیزی را به عنوان معرفت بپذیریم پس باید برهان یا تضمینی برای آن بیابیم. این برهان خود همواره به نوعی تضمین یا مانند آن نیازمند است.



یک اشکال بدیهی که بر شکاکان وارد است این است که اگر معرفتی موجود نباشد چگونه آنها خود می توانند ادعا کنند که هر معرفتی یک وهم است؟ و پیرهونیستی که می گفت او بدون داشتن عقاید خوشحال تر است خود را فریب می داد. تصور کنید که او بر لبه پرتگاهی ایستاده باشد و برای قایق کوچکی که در انتهای افق نمایان است دست تکان دهد، حال اگر او هیچ اعتقادی به وزن، جاذبه، مکان های خطرناک و سقوط نداشته باشد نمی تواند مدت زمان زیادی خوشحال بماند.



## سکستوس و دیگر شکاکان

سکستوس امپریکوس یک پزشک بود. اگر او علم پزشکی جدید را می‌دید تحت تأثیر قرار می‌گرفت. او یک عملگرا و شکاکی نسبتاً غیرارتدوکس بود. او عقیده داشت که پزشک باید براساس تجربیات گذشته‌اش و اولین برداشتی که از وضع بیمار می‌کند عمل کند.

بدین قرار آنها می‌توانند به  
عوض بستجوی درک علل پنهان  
و رازآلود بیماری، احکام تجربی  
مناسبی برای درمان صادر کنند.



به هر حال پیرهونیست‌ها هیچ تردیدی در وجود جهان مادی نداشتند.



شناخت انسان بسیار مفرد است. فقط  
وهی فراوندی است که می‌تواند بر  
انسان بی‌مایه حقیقت را آشکار سازد.

آگوستین قدیس (۴۳۰-۳۵۴) پدر کلیسای قرون وسطا.

انسان‌ها باید تواضع پیشه کنند و  
مفردیت‌های جدی خود را درباره  
اینکه به چه چیزهایی می‌توانند  
معرفت یقینی بیابند، برانند.



اراسموس (۱۵۳۶-۱۴۶۶) اولین پژوهشگر عهد رنسانس.



در کتاب خود موسوم به دفاعیه‌ای  
برای ریمون سیون براهین شکاکانه  
کوناگونی را جمع‌آوری نمودم.

میشل دو مونتینی (۱۵۳۳-۹۲)

اما دکارت از همه آنها تندتر بود. او در کتاب تأملات (۱۶۴۱) خود خیلی جسورانه نسبت به همه چیز شک و چون و چرا کرد - حتی در یقین ریاضی و وجود جهان مادی.



دکارت کار روی کتاب تأملات را از سال ۱۶۳۹ آغاز کرد. او در هلند حدود ده سال در انزوای نسبی به سر می‌برد و با این کتاب کمابیش به‌عنوان مؤثرترین فیلسوف قرن هفدهم شهرت یافت. این کتاب تفکرات روزانه اوست در قالب چند تأمل. ظاهراً هر تأمل یک روز به طول انجامیده است.



## شک دکارتی

شکاکیت دکارت چنان یگانه است که آن را «شک دکارتی» نامیده‌اند. همچنین این نوع شک سیستماتیک و بیشتر شبیه یک «روش» است تا یک اعلام موضع اعتقادی.



دکارت در نامه‌ای که به یکی از دوستانش نوشت روش شک کردن خود را این‌گونه توضیح داد...

« شخصی را تصور کن که مقداری سیب دارد و می‌خواهد آنها را در سبزی نگهداری کند. اگر او آدم عاقلی باشد اول از سالم بودن همهٔ سیب‌ها اطمینان حاصل می‌کند. زیرا اگر سیبی گندیده باشد عاقبت بقیهٔ سیب‌ها را هم خراب خواهد کرد. بنابراین هر سیبی که کوچک‌ترین زُدگی‌ای داشته باشد باید بی‌رحمانه دور انداخته شود. این دقیقاً همان کاری است که شک دکارتی انجام می‌دهد.



در همه معرفت انسانی کنکاش کنید  
و ملاحظه کنید که آیامی توان در آن شک  
کرد یا فیر. اگر معرفت انسان تشکیک پذیر  
بود و مانند آن «سیب گندیده»، باید  
بی‌رحمانه آن را به عنوان معرفت  
غیر یقینی و ناقص طرد کرد.

اگر پس از به کار بردن این روش «سیب» معرفتی باقی بماند، به وضوح باید معرفتی بسیار خاص باشد. این معرفت معرفتی واقعی است، معرفتی تضمین شده و غیر قابل تشکیک.

## چگونه در همه چیز شک کنیم

دکارت تقریباً از همان ابتدا فهمید که تشکیک سیستماتیک در همه اجزاء کوچک معرفت انسانی کاری محال است. برای این کار او باید همه استدلال‌های ریاضی که تاکنون آورده شده را تکرار می‌کرد؛ همه مناطق جهان را دوباره خودش می‌دید و همه کتاب‌هایی که تاکنون نوشته شده بود را دوباره می‌خواند و...



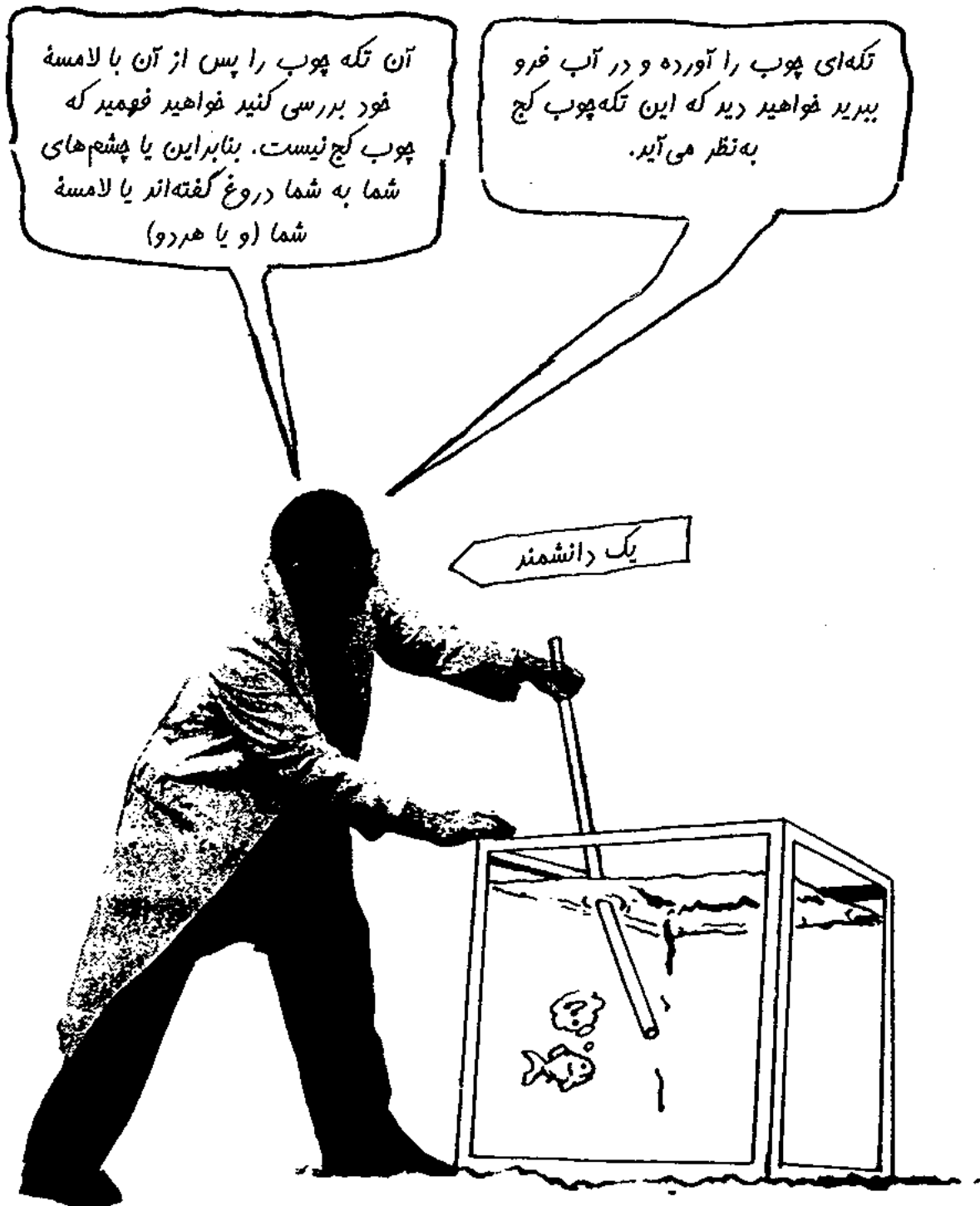
معرفت ما از جهان مادی از طریق حواس پنجگانه حاصل می‌شود در حالی که معرفت‌هایی نظیر ریاضیات و منطق از طریق عقل به دست می‌آید. بنابراین دکارت با به پرسش‌گرفتن خود این منابع راه میابثری را برگزید.

## دیدن، اعتقاد داشتن نیست

دکارت معتقد است که اعضای حسی انسان اغلب به عنوان منابع درست معرفتی قابل اعتماد نیستند. اگرچه او هرگز در اینکه ما تجربیات حسی داریم شک نکرد، لکن بر این نظر بود که ما از هیچ راهی نمی‌توانیم بفهمیم که واقعاً چه چیزی منشاء این تجربیات است. برای مثال ممکن است شما در حال قدم‌زدن در میان مه باشید و مردی را در دوردست ببینید.



حواس شما به شما دروغ گفته‌اند.



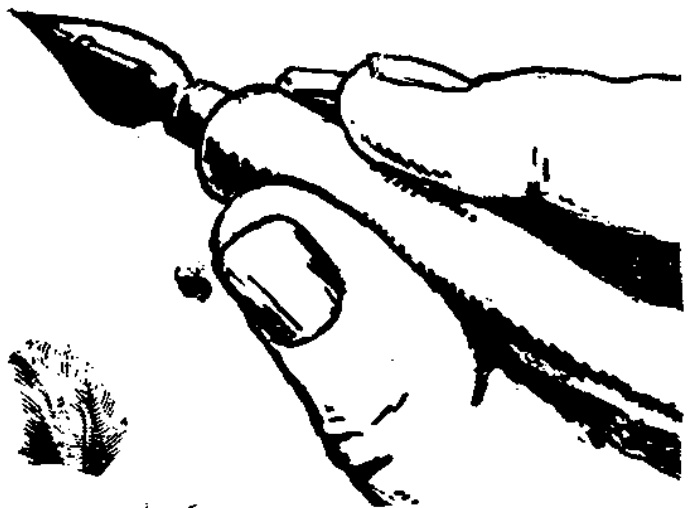
مسئله این است که شما هیچ راه قابل اعتمادی برای دانستن اینکه کدام یک از دو حس شما «درست» می‌گوید ندارید. دکارت نمی‌گوید که حواس ما همواره و به‌طور کلی غیر قابل اعتماد هستند؛ او بر این نظر است که اطلاعات حسی ما معرفتی تقریبی از آنچه «در بیرون» از ما وجود دارد در اختیار ما می‌گذارند. اگر اطلاعات حسی ما کاملاً غلط بودند نوع بشر مدت‌ها پیش منقرض شده بود. اما اطلاعاتی که حواس به ما می‌دهند باید مورد چون و چرا واقع شود و بنابراین باید سیب‌هایی را از سبد بیرون انداخت. انسان عاقل دیگر به چیزی که او را همراه کرده اعتماد نمی‌کند. معرفت‌هایی که از حواس می‌آیند قابل تشکیک‌اند.

## خواب دیدن

اکثر ما زیاد بر سر تماشای سراب‌های صحرائی یا گنج‌شدن به وسیله خطاهای چشمی وقت صرف نمی‌کنیم. حال اگر شما خودکاری را در دستتان نگاه دارید و به آن در روشنائی روز و در «شرایط بهینه» نگاه کنید آیا می‌توانید به یقین اطمینان داشته باشید که اطلاعاتی که حواستان به شما می‌دهند قابل اعتماد است؟ چگونه می‌توانید مطمئن باشید که آنچه در دست دارید واقعاً یک خودکار است و چیز دیگری نیست؟ برهان دوم دکارت علیه قابل اعتماد بودن حواس معمولاً «برهان رؤیا» نامیده می‌شود.

کاملاً ساده است. احتمال دارد که در خواب مشاهده کنید که خودکاری را در دست دارید. حقیقت این است که شما واقعاً در بستر ففته‌اید و خواب غریبی را دارید مشاهده می‌نمایید که در آن خودکاری را در دست گرفته‌اید.

mightier than  
the sword.



شاید برای شما چیزی تقریباً مسلم به نظر برسد، اما آیا شما می‌توانید اثبات کنید که چنین است؟ دکارت عقیده دارد که شما توان اثبات آن را ندارید؛ هیچ آزمایش خاصی وجود ندارد که به طور واضح نشان دهد شما در حال تجربه کردن کدام فعالیت ذهنی هستید. شما نمی‌توانید اثبات کنید که در حال رؤیادیدن نیستید حتی تجربیات نزدیک و بی‌واسطه شما هم قابل تشکیک‌اند و باید از سبد بیرون انداخته شوند.

## عقل‌گرایان و عقل

می‌دانیم که دکارت فیلسوفی عقل‌گرا بود و معتقد بود معرفت قابل اعتماد باید از عقل ناشی شود و نه از حواس خطاپذیر انسان. بنابراین حملات او به قابل اعتماد بودن حواس نباید چندان تعجب‌برانگیز باشند. افلاطون (۳۷۴-۴۲۸ ق.م) دوهزار سال پیش از این ایده‌هایی شبیه به این داشت. او معتقد بود تنها معرفتی قابل اعتماد است که به وسیله عقل تولید شود.



دو و دو باید بشود چهار؛ و چهار هم می‌شود. بنابراین شاید این نوع معرفت ذهنی غیرقابل تشکیک باشد و از شک دکارتی در امان بماند.

## شیطان نامرئی

اما دکارت حتی با این حرف نیز مخالف بود. در نهایت حتی به ریاضیات و منطق هم می‌توان شک کرد. دکارت به ما یادآوری می‌کند که ما همگی غالباً دچار اشتباهات ریاضی می‌شویم بنابراین از کجا باید بدانیم که همواره در اشتباه نیستیم.



دکارت می‌گوید که بنابراین این احتمال وجود دارد که در سراسر تاریخ انسان‌ها در مورد ریاضیات اشتباه می‌کرده‌اند. خلق این شیطان خاص، عجیب و نامرئی ممکن است به نظر ابداعی بیاید که در آخرین لحظه به ذهن دکارت رسیده است. اما نکته اصلی‌ای که او می‌گوید این است که حتی این معرفت «محض» که از طریق عقل به دست می‌آید نیز قابل تشکیک است.



هیچ شخص عاقلی نمی‌پذیرد که چنین شیطان عجیبی وجود داشته باشد اما هیچ‌کس هم نمی‌تواند ثابت کند که او موجود نیست.



روایت‌های جدید برهان شیطان نامرئی داستان‌های ترسناکی هستند دربارهٔ کسانی که به مغزشان شوک‌های الکتریکی قوی وارد آمده یا کسانی که دائماً در درون دستگاه‌های «واقعیت مجازی» به سر می‌برند. اگر کسی در این موقعیت‌ها به سر ببرد حواس او همواره تحت تأثیر تحریک‌های الکتریکی غیرطبیعی خواهند بود و یا با مجموعه‌ای از تجربیات قلبی تحریک می‌شوند که می‌توانند باعث شوند او به ریاضیاتی غریب معتقد شود. در این صورت چنین شخصی چگونه می‌تواند علم درستی داشته باشد؟

## آیا حواس ما به ما دروغ می‌گویند؟

براهین دکارت به نظر متقاعدکننده می‌آیند. اما آنها همیشه هم قابل قبول نیستند. ما فقط زمانی پی می‌بریم که حواس ما به ما دروغ گفته‌اند که خود آنها «حقیقت» را بر ما آشکار سازند. یعنی، ما نهایتاً زمانی متوجه می‌شویم که با یک تخته سنگ صحبت می‌کردیم و نه با یک انسان که چشمانمان به ما آن را بگویند. اما این امر برهان دکارت را از اعتبار نمی‌اندازد.

اما ما همچنان در مورد دانه‌های حسی و اطلاعاتی که حواس به ما می‌دهند اختلاف نظر داریم. بنابراین آنها قابل شک کردن می‌باشند.



با این حال او برهان عجیب‌تر دیگری را می‌پذیرد. شما می‌توانستید بگویید که این حواس نیستند که به ما دروغ می‌گویند بلکه تفسیر ما از اطلاعاتی که از حواس دریافت می‌کنیم غلط است. ما اطلاعات حسی مان را پردازش می‌کنیم. ما یک شکل خاکستری بلند در مه می‌بینیم و نتیجه می‌گیریم که او یک انسان است. این حس بینایی نیست که به ما دروغ گفته است این ما هستیم که آن را به اشتباه تفسیر می‌کنیم.

## ما بیداریم یا خواب؟

آیا درست است بگوئیم تمییز گذاشتن بین تجربیات ما در خواب و بیداری ناممکن است؟ ممکن است که دکارت دربارهٔ این برهان کاملاً صادق بوده باشد. خواب‌های خود او اغلب روشن بودند و او آنها را جدی می‌گرفت. اما بسیاری از مردم می‌گویند که تجربیات خواب آنها از تجربیات بیداری‌شان کاملاً متمایز است.



فواب غیر منطقی است. فواب فراسوی زمان و مکان بوده و قوانین معمول فیزیک را نقض می‌کند و علاوه بر این غیر ارادی نیز می‌باشد و...

درست است که حتی نمی‌توان به یک آزمون صد در صد در مورد این که آنچه دیده‌ایم خواب بوده است یا نه، تکیه کرد. اما به هر حال فهرست نسبتاً طولانی‌ای از نشانه‌هایی که بتوانند چنین امری را نشان دهند، وجود دارد.

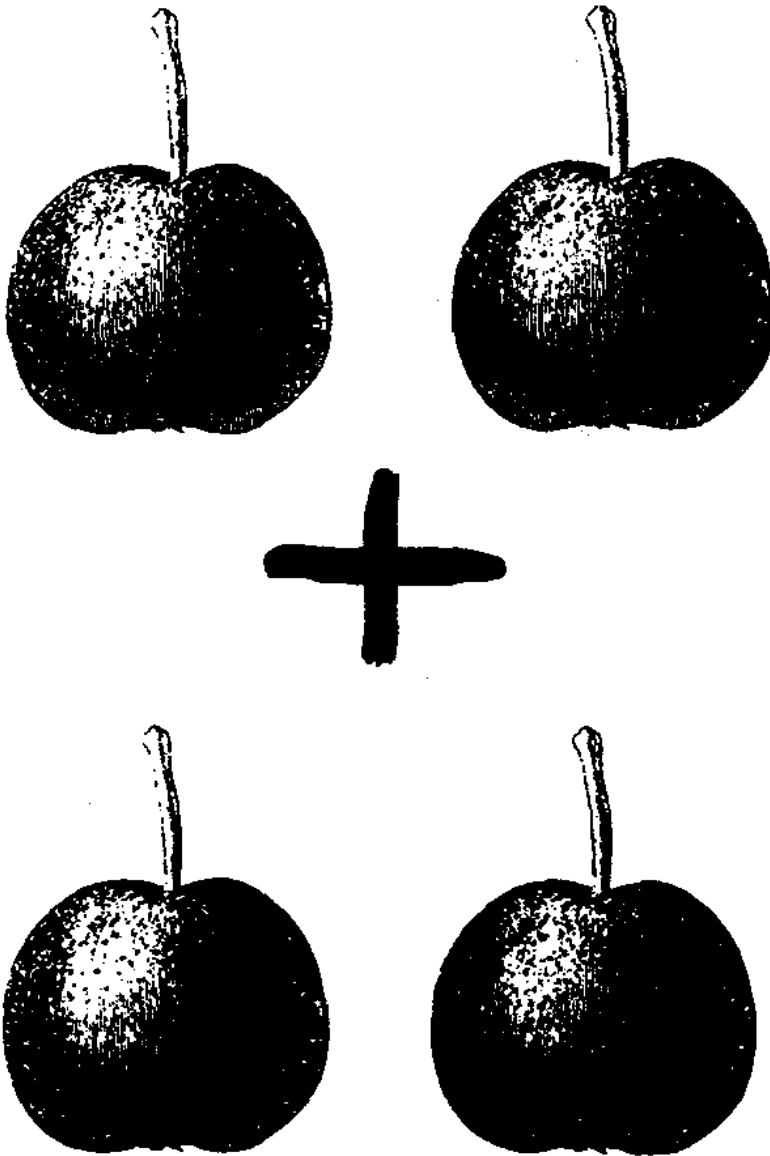
همچنین، بعضی از فلاسفه معتقدند که تقریباً ممکن نیست که وقتی کسی کاملاً در خواب است، در خواب بودن او شک کنیم. بدین ترتیب در برهان دکارت باید تناقضی وجود داشته باشد. بعضی دیگر از فیلسوفان و روانشناسان با این مسئله موافق نیستند - به تصور آنها شما می‌توانید به خواب‌های تان شک کنید.



در پاسخ به مسئله‌ای که من مطرح کردم می‌شد گفت که برای ما این امکان هرگز وجود ندارد که از بیدار بودنمان اطمینان حاصل کنیم. همواره ذره‌ای شک در این مورد وجود دارد که هرگز رفع شدنی نیست.

## شیاطین نامرئی

خوب در مورد «شیطان نامرئی» چه می توان گفت؟ اینجا به نظر می رسد که دکارت در برهان شکاکانه خود راهی منحصر به فرد رفته است. شاید ما همیشه دچار توهم می شویم و حواس ما اسیر یک شیطان نامرئی خبیث (و بسیار پرجنب و جوش و فعال) باشند. اما آیا می توان معتقد بود که سیستم ریاضیات «ما» غلط است؟ اگر ۲ به علاوه ۲، ۳ یا پنج بشود و نه ۴ پس چگونه میتوان اساساً آن را ریاضیات دانست. این استدلال علیه معرفت عقلی چندان قانع کننده نمی نماید.



### محال بودن «زبان شخصی»

یک چیز عجیب دیگر نیز در این نوع «شکاکیت فراگیر» دکارت وجود دارد. دکارت همواره فرض می‌گیرد که تفکرات او اساساً شخصی هستند و مستقل از جهان.



اما او با چه چیزی فکر می‌کند؟ تفکرات او قاعدتاً آمیزه‌ای از لغات فرانسوی و لاتینی بوده‌اند. این لغات بخشی از زبانی هستند که مجموعه‌ای از قوانین دستوری، معانی معمول و یک تاریخ پیچیده دارند و نیز متکی به یک فرهنگ هستند. نه زمینه فرهنگی قابل تشکیک است و نه زمینه زبانی.

بنابراین اینکه در کله خودمان تفکرات شکاکانه خصوصی داشته باشیم مشکل تر از چیزی است که در ظاهر می‌نماید. دکارت همچنین فرض می‌کرد که او از کیفیات ذهنی‌اش چون «دانستن»، «شک‌داشتن»، «مطمئن‌بودن» و غیره آگاه است. پس هر فیلسوفی که مدعی باشد اساساً شکاک است در واقع کمی فریبکار است. دکارت نسبتاً بیش از سایرین در این زمینه بی‌غل و غش بود.



من با شکی مابعدالطبیعی و بسیار  
چری مواجه بودم.

او همیشه می‌پذیرفت که به نوعی خاص از بازی فلسفی مشغول است و صرفاً به طور موقت اعتقاد خود را کنار می‌گذارد. به این اعتبار می‌توان گفت که او با کنار گذاشتن برخی از اعتقاداتش عملاً بخش دیگری را که پیچیده‌تر بودند نگاه می‌داشت؛ مثلاً اعتقاد به اینکه شک موقتی امری لازم است.

## برگردیم به سبد

اما برای لحظه‌ای کوتاه دکارت تقریباً ما را متقاعد می‌کند که آن سبد سیب باید خالی باقی بماند. تمام معرفت‌های ما ممکن است که از ریشه فاسد شده باشند. و ممکن هم هست که چنین نبوده باشد اما نمی‌توان این را تضمین کرد. به همه چیز می‌توان شک کرد. حواس ممکن است به ما دروغ بگویند. ما ممکن است در خواب بوده باشیم و یا شیطان نامرئی ممکن است در حال فریب ما بوده باشد. و نتیجه این همه براهین قدرتمند و متقاعدکننده آن است که سبد خالی باشد.



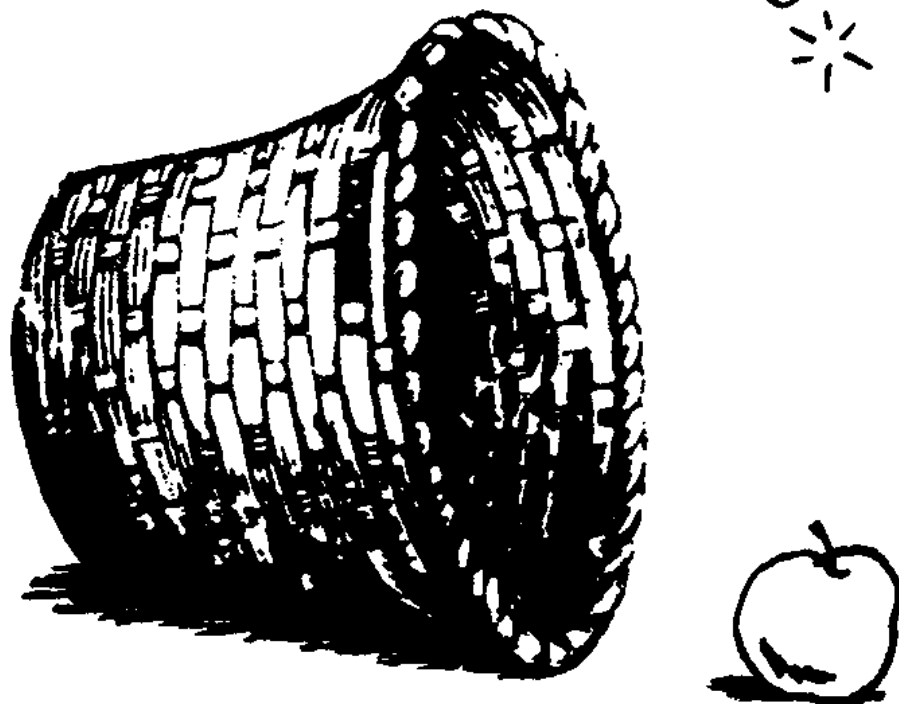
و اگر دکارت یک شکاک صادق می‌بود، فلسفه‌اش همینجا به پایان می‌رسید و او می‌توانست به باغش برگردد و به کشاورزی بپردازد. اما او یک شکاک صادق نبود. یک سیب شگفت‌انگیز در سبد باقی مانده است که حق دارد در سبد بماند.



### آخرین سیب: می اندیشم پس هستم

با اعمال این روش شک موشکافانه، دکارت سرانجام چیزی نسبتاً غیرعادی را کشف کرد. آنچه او فهمید این بود که همواره یک چیز وجود دارد که نمی توان به آن شک کرد: این حقیقت که او شک می کند، یا فکر می کند. و تفکر نمی تواند در وسط هوا رخ دهد. باید یک متفکر یا یک ذهن وجود داشته باشد که تفکر کند. پس دکارت نمی توانست در این نکته که خود او وجود دارد تردید کند. این گونه بود که عبارت مشهور خود را بیان کرد: **Cogito ergo sum**، می اندیشم پس هستم. و شاید دقیق تر این باشد که بگوئیم: تفکرات وجود دارند، پس باید ذهنی هم موجود باشد.

ما قادر هستیم مدعی شویم که جسم وجود ندارد و همچنین ادعا کنیم که جهانی نیز وجود ندارد... اما هرگز نمی توانیم ادعا کنیم که من وجود ندارم، زیرا من می توانم در حقیقت سایر اشیاء شک کنم.



بدین ترتیب، به نحو تعجب‌آور و شگفت‌انگیزی، به محض اینکه ما به «می‌اندیشم»، شک کنیم آن را اثبات کرده‌ایم. این یک حقیقت است که «می‌اندیشم» مبتنی بر حواس نیست و شگفت اینکه از القایات شیطان نامرئی هم در امان است.



ما ممکن است برای مثال، به وسیله شیطان نامرئی هیپنوتیزم شویم و به اینکه پا داریم و می‌توانیم راه برویم شک کنیم اما ممکن نیست که در مورد خود این شک کردن و یا فکر کردن گمراه شویم. سرانجام یک سیب سالم برای دکارت باقی می‌ماند که می‌تواند آن را در سبد قرار دهد.

### کوجیتو چیست؟

کوجیتو (می اندیشم) یک کشف غیرعادی است و پایه همه کارهای دکارت می باشد. او همه انواع فلسفه مدرن را تحت تأثیر قرار داده است. به همین نسبت نیز بر ادبیات، هنر، علوم اجتماعی و دین تأثیر گذاشته است. ژان پل سارتر (۱۹۰۵-۸۰) روایت خود را از فلسفه اگزیستانسیالیسم بر همین مبنا پایه گذاشت. مباحث و مسائل بسیاری که «می اندیشم» به وجود آورد برای سال‌های متمادی بسیاری از فیلسوفان را سرکار گذاشته است، با این حال هنوز هم کاملاً آشکار نیست که «می اندیشیم» واقعاً چیست؟



بعضی از فیلسوفان معتقدند که «می اندیشم» کشف واقعی است حقیقی درباره انسان و جهان (یک قضیه «تألیفی»).

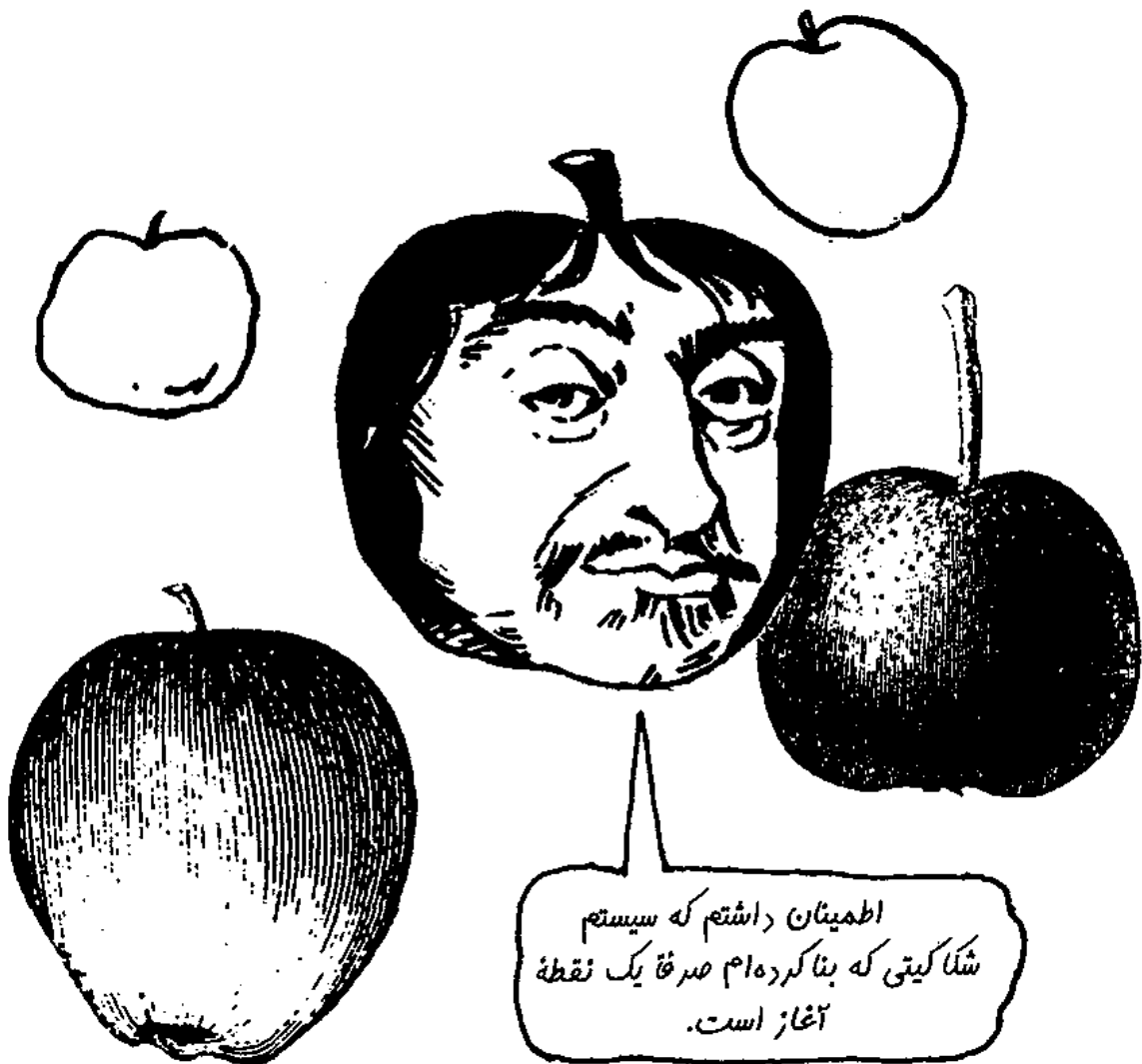
دیگران معتقدند که «می اندیشم» صرفاً گزاره‌ای است که معنا و به هم پیوستگی مفاهیمی چون «فکر» و «وجود» را روشن می‌سازد (صرفاً یک قضیه «تحلیلی» تهی).



«می اندیشم» یکی از مهم‌ترین کشفیات فلسفه غرب است و شاید نشانگر نقطه‌ای باشد که فلسفه مدرن با آن آغاز می‌شود و فلسفه مدرسی در آن به پایان می‌رسد. «می اندیشم» همچنین آغازگر شاخه‌ای از فلسفه است که امروزه فلسفه ذهن نامیده می‌شود - بعداً در این کتاب بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

## بن بستِ «می اندیشم»

اما هرچقدر که «می اندیشم» به نحو شگفت‌آوری یقینی است، همان قدر هم به نظر بی‌ثمر می‌آید. اینکه اگر شما شک کنید یا فکر کنید در همان لحظه می‌توانید ثابت کنید که ذهن شما وجود دارد یا اینکه آگاه هستید. نوعی معرفت خصوصی است که کاربردی محدود دارد.



«می اندیشم» یک کشف بی‌نظیر است، اما هدف نهایی تلاش‌های فلسفی دکارت نیست. آرزوی او بیش از این بود. او می‌خواست به چیزی بیش از این آگاهی ذهنی و خصوصی خود یقین حاصل کند. او می‌خواست پایه‌ها و ساختمان کلی معرفت انسانی را بازسازی کند.

## معرفت مشترک

معرفت باید بین همه مشترک باشد. به طوری که بتوان درباره آن در کتاب‌ها و مجلات خواند و از آن در کتابخانه‌ها نگهداری کرد. معرفت علمی ضرورتاً باید تکرارپذیر، آزمون‌پذیر و قابل دستیابی همگانی باشد. در غیر این صورت چیزی بیش از اعتقادات شخصی و مخفی ذهن یک فرد نخواهد بود. دکارت یقین محدود «می‌اندیشم» را با آکروبات‌بازی که همیشه روی پاهایش فرود می‌آید مقایسه می‌کند.



## قاعده واضح و متمایز

بنابراین لازم بود دکارت معرفت موقت و خصوصی «می‌اندیشم» را به چیزی که همگانی‌تر و پایدارتر است تبدیل کند. او احساس می‌کرد اگر بتواند چیزی را که یقینی بودن «می‌اندیشم» را موجب شده است، کشف کند می‌تواند یک قاعده کلی به دست بیاورد. این کشف می‌تواند ضمانت‌های مشابهی در مورد یقینی بودن سایر انواع معارف به دست دهد. او کوشید این قاعده را با بُرهانی به این صورت ایجاد کند:



قاعده «واضح و متمایز» اولین چیزی است که در کتاب گفتار در روش مطرح شده، این عبارت که در آنجا به‌عنوان یک اخطار و تذکر آمده است حال در تأملات به ابزار قدرتمندی برای کشف آنچه که دکارت یقینی می‌داند مبدل شده است. با این قاعده دکارت قادر خواهد بود تا از این محدوده یقین شخصی به یقین گسترده‌تر و انعطاف‌پذیرتر درباره انواع معرفت‌ها بپردازد.

## مشکلات قاعده واضح و متمایز

دکارت از نظرات بسیاری از فیلسوفان قرن هفدهم بهره برد. یکی از آنها این نظریه بود که تفکر درباره ایده‌ها تقریباً مانند نگاه کردن به نوعی پرده سینمایی ذهنی است. یک ایده باید برای ما همانقدر واضح و متمایز باشد که وقتی با چشمان خود به اشیاء نگاه می‌کنیم از وضوح و تمایز برخورداریم. اما تبیین دکارت از قاعده وضوح و تمایز، خود چندان واضح نیست. ظاهراً او می‌خواست نظر خود را هم درباره اینکه این قاعده چه چیزی هست و هم درباره اینکه تا چه حد قابل اعتماد است تغییر دهد. او در کتاب گفتار در روش می‌گوید: «درباره اینکه چه چیزی متمایز است مشکلی وجود دارد.» با این حال در کتاب بعدی‌اش یعنی تأملات می‌گوید که «به این طریق ما ممکن نیست به اشتباه بیفتیم.» «واضح» و «تمایز» واژه‌هایی نسبی هستند. آنچه در نظر شما ممکن است واضح و متمایز باشد می‌تواند در نظر من گنگ و منسجم بنماید.



به همین دلیل است که دکارت مجبور می‌شود خداوند را وارد قضیه کند.



## نیاز به خداوند

قبل از اینکه دکارت بتواند بر قاعده واضح و متمایز تکیه کند نیاز دارد که ترس از شیطان فریبکار را برطرف کند. بهترین راه برای انجام این کار این است که به خدا پناه ببریم زیرا او هرگز ما را گمراه نخواهد کرد و همواره ضامن این مسئله خواهد بود که هر تصور واضح و متمایزی که در ذهن وارد شود صحیح است. بنابراین لازم است دکارت ابتدا وجود خدا را ثابت کند. دکارت با این قول آغاز می‌کند که او در ذهنش مفهوم واضح و متمایزی از خدا دارد. تصورات او درباره خدا تصوراتی هستند کلامی، سنتی و استاندارد که از موجودی باقی، تغییرناپذیر، نامحدود و کامل حکایت می‌کنند.



## برهان علامت تجاری

این برهان دکارت برای اثبات خدا را معمولاً برهان علامت تجاری (Trade mark) می‌نامند. وقتی یک سازنده یا تولیدکننده، کالایی را می‌سازد معمولاً علامت مخصوص تجاری خود را نیز بر روی آن حک می‌کند.



وقتی که خدا ما را خلق می‌کرد تصور فطری خودش را در ذهن ما مهر نمود.

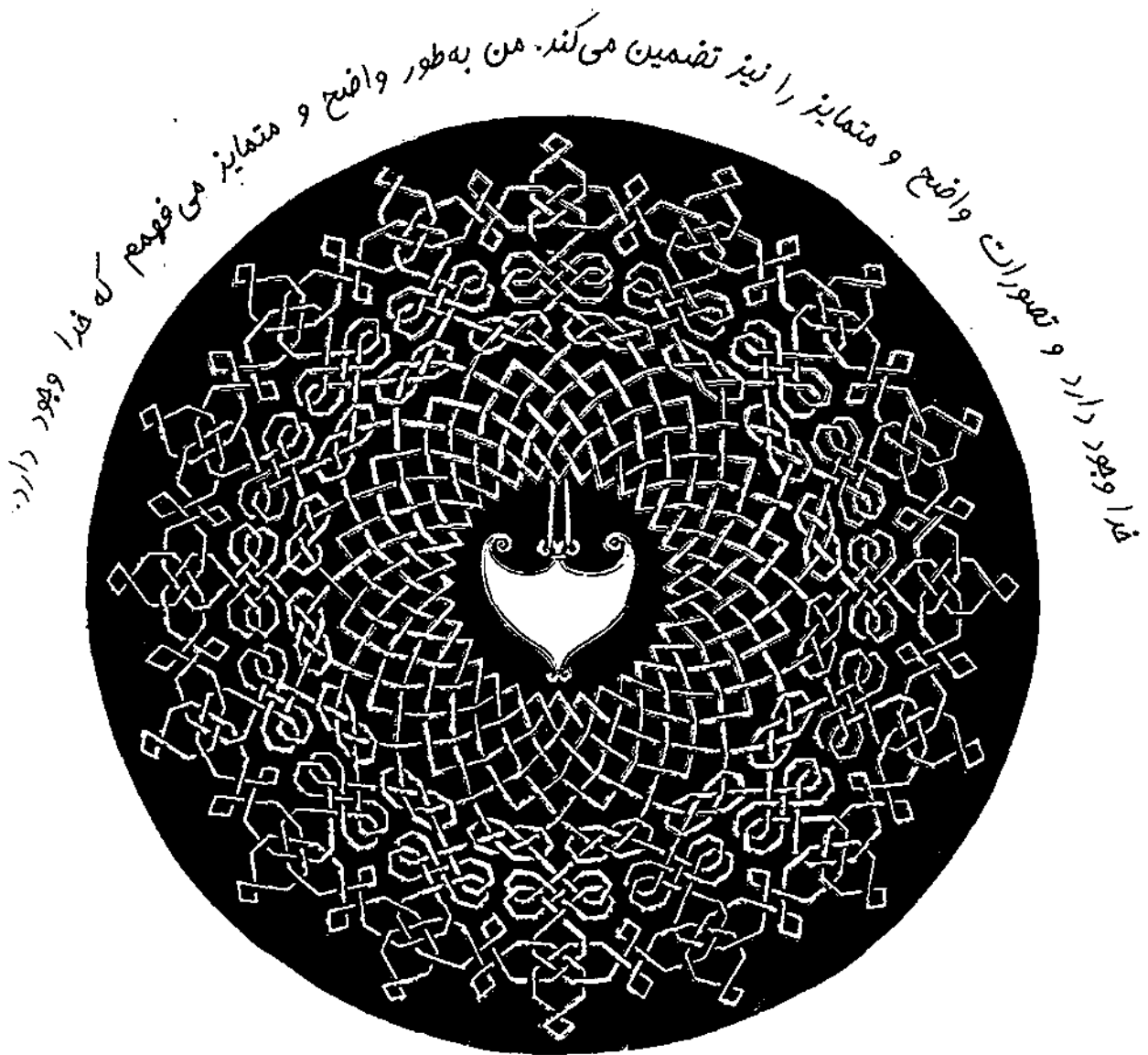
به عقیده دکارت، انسان‌ها با مجموعه‌ای عجیب از تصورات فطری به دنیا آمده‌اند که عبارتند از ریاضیات، وجود نفس و وجود خدا. سپس او برای اینکه ادعای خویش را تقویت کند به یک اصل قدیمی و غریب مدرسی رجوع می‌کند به نام اصل «تکافوی علی» که بر مجموعه‌ای از اعتقادات متکی است.



البته خدا می تواند وجود داشته باشد، اما نه به دلیل وجود چیزی به نام اصل تکافوی علی. «واقعی» بودن تصورات موجود در ذهن ما با «واقعی» بودن اشیاء خارجی تفاوت بسیاری دارد. حتی درباره موجودات الهی نیز همینطور است. ظاهراً برای دکارت برخی از آرای قدیمی مدرسی مشکلی نداشته اند که لازم باشد آنها را دور بیااندازد. او متفکری بدیع بود اما مانند هر یک از ما محصول عصر و زمانه خویش.

## دورِ دکارتی

اما نکتهٔ بدتر این است که دکارت امروزه به خاطر آنچه «دورِ دکارتی» نامیده می‌شود انگشت‌نماست. دکارت در برهان خود از چیزی استفاده می‌کند که در ابتدا می‌خواهد آن را اثبات کند. اگر شما ابتدا مدعی شوید که خدا هست چون شما از او تصور واضح و متمایزی دارید، دیگر نمی‌توانید از وجود چنین خدای راستگویی برای تضمین همان قاعدهٔ «واضح و متمایز» استفاده کنید. دکارت به خدا برای تضمین قاعده‌اش نیازمند است و به همان قاعده نیز برای اثبات خدا توسل می‌جوید.



## برهان وجودی

دکارت همچنین برای اثبات خدا به شیوه خاص خود برهان مدرّسی قدیمی معروف به «برهان وجودی» را دگرگون کرد. قدیس آنسلم (۱۱۱۹-۱۰۳۳) معمولاً به عنوان اولین مُبدّع این برهان شناخته می‌شود. برهان به این صورت است:

۱. خدا یک موجود مطلقاً کامل است.

۲. کمال مطلق باید دربرگیرنده وجود هم باشد.

ایده هر چیز از خود آن چیز پست‌تر است - درست است؟ و اگر خدا کامل باشد پس او نمی‌تواند یک ایده صرف باشد (یعنی باید وجود هم داشته باشد) این‌طور نیست؟

۳. پس خدا وجود دارد.



آنسلم

برهان وجودی دکارت کمی با برهانی که در بالا آمد متفاوت است. تصور واضح و متمایز او از خدا موجودی مطلقاً کامل است پس خدا باید مطلقاً کامل باشد و...

## مجموعه‌ای از براهین نامطمئن

برهان وجودی برای اثبات وجود خدا چندان قانع‌کننده نیست. شما می‌کوشید که خدا را به نحوی جادویی به وجود داخل کنید آنهم از راه تعریف کردن او انگار که کلمات می‌توانند به ایده‌ها واقعیت ببخشند.

دکارت از ما می‌خواهد بپذیریم که معرفت ما نسبت به جهان خارجی ناقص و حتی توهم‌آور است. و در عین حال از ما می‌خواهد بپذیریم که همه تصورات واضح و متمایز صحیح هستند و اینکه صحیح بودن آنها را تضمین می‌کند. موجودی که او بعدتر می‌کوشد وجودش را با مجموعه‌ای از براهین غیرقابل اعتماد اثبات نماید. مسئله پیش روی دکارت مشکل همه فیلسوفان عقل‌گراست.



«راه‌حل» دکارت این است که خدا حقایق ازلی و جهان را برای ما خلق کرده است و تصور واضح و متمایز آنها را هم برای ما تضمین کرده است.

## اشتباه کردن

نگرانی دیگر دکارت این است که اگر خدا تصورات واضح و متمایز را تضمین می‌کند پس چرا بسیاری از افراد دقیق و وظیفه‌شناس دچار اشتباه می‌شوند؟ این بیشتر به این بستگی دارد که شما چه تصویری از ظرفیت و استعداد آدمیان داشته باشید. برخی از فیلسوفان مانند بندیکت اسپینوزا (۱۶۳۲-۷۷) معتقدند که ظرفیت انسان تقریباً نامحدود است.

چنانچه وقت بسیار باشد ذهن این توانایی را دارد که به جایی برسد که واقعاً بری از اشتباه بشود و قادر فواید بود «تصویر بزرگ» را مشاهده کند.



اما من برین تر هستم. به نظر من ذهن انسان محدود است و بری از اشتباه نیست. این فقط فرادست که ظرفیت ذهنی نامحدودی دارد.



## عقل در برابر اراده

دکارت دربارهٔ اینکه چرا ذهن انسان همواره از توانایی محدودی برخوردار است نظریاتی دارد.

ما بعد از اینکه دو قوه از قوای خود - تفکر و ارادهٔ آزاد - را دربارهٔ اشیاء به کار بردیم دربارهٔ آنها به اعتقادی دست می‌یابیم یا حکمی می‌کنیم. اذهان ما می‌توانند هر فکری که خواستند دربارهٔ مجموع زوایای مثلث بکنند اما ما مجبوریم این اعتقاد را که مجموع زوایای مثلث ۱۸۰ درجه است برگزینیم. بنابر نظر دکارت ما به شرط آنکه همیشه تصورات واضح و متمایز را انتخاب کنیم اشتباه نخواهیم کرد.

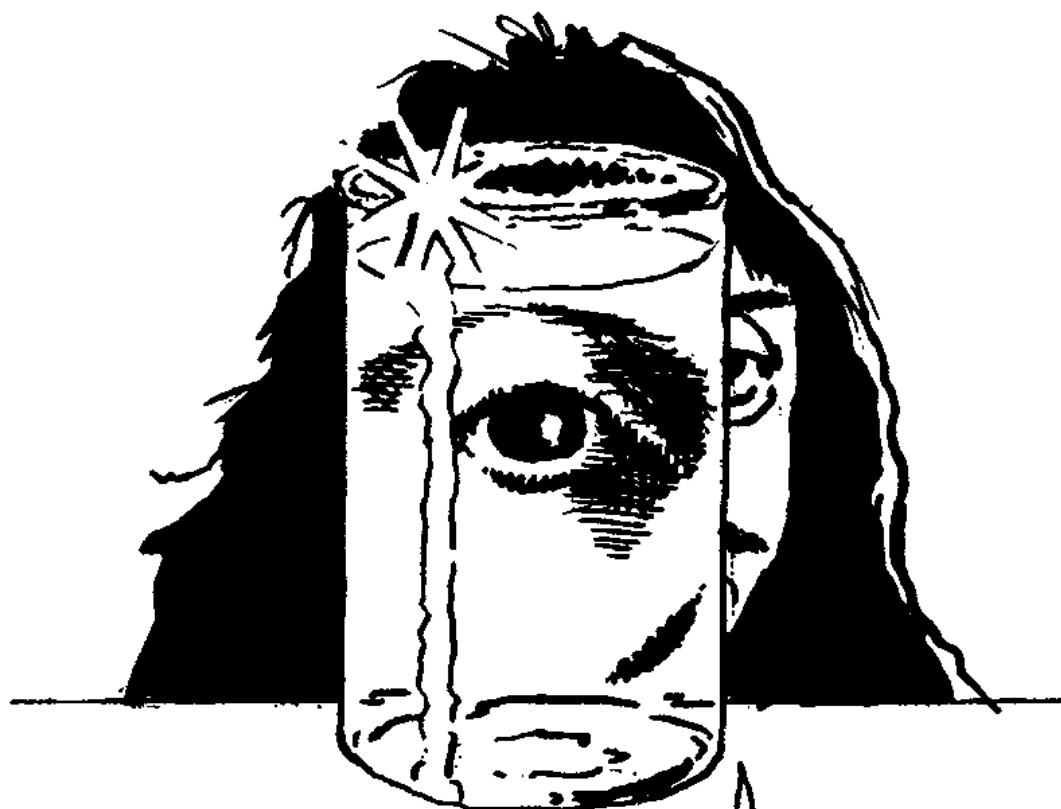
مشکل تفکر ما در این است که اغلب به اموری اعتقاد پیدا می‌کنیم که در ذهن ما مبهم و ناروشن می‌باشند. اغلب قدرت ارادهٔ ما از قدرت فکر ما مؤثرتر است.



آزادی‌گزینش ما به خودی خود تا اندازه‌ای بسیار زیاد نامحدود است و این نعمتی خداداد است و همان چیزی است که از ما انسان می‌سازد.



اما همین قدرت نامحدود اراده دلیل بسیاری از اشتباهات ناجور ما نیز هست. ما به عنوان انسان می توانیم برای انتخاب چیزهایی که ورای قاعده واضح و متمایز درک می شوند آزادی مان را به کار ببریم. خداوند بنا به دلایلی به ما آزادی مطلق عطا کرده اما در عوض فهم محدودی به ما داده است.



تنها پاره ما این است که اراده خود را مهار کنیم و از کمک کردن نابجا ممانعت به عمل آوریم. ما باید مدعیات شرافتی خود را به تصورات واضح و متمایز محدود کنیم.

با این تبیین دکارت قادر بود بر این نظر که تصورات واضح و متمایز از سوی خداوند تأیید شده اند، باقی بماند و در ضمن بتواند تبیین کند که چرا انسان‌ها همواره ممکن است دچار اشتباه شوند.

## عقیده ارزشی ندارد

روی هم رفته، دکارت تبیین قابل قبولی دربارهٔ منشأ خطاهای انسانی به دست نمی‌دهد. طرح این مسئله عجیب است که ما همواره به چیزهایی معتقدیم که آنها را نمی‌فهمیم. اگر ما نظریهٔ کوانتوم را نفهمیم، چگونه می‌توانیم به آن معتقد باشیم؟ پاسخ دکارت این است که «فهمیدن»، یعنی به‌طور کامل فهمیدن. ما ممکن است فکر کنیم چیزی را می‌فهمیم اما در واقع نمی‌فهمیم. باور چیز چندان باارزشی نیست. فهمیدن صحیح کمتر از آنچه ما فکر می‌کنیم معمول است.



برای بیشتر مردم واضح و متمایز است که سیگار کشیدن موجب سرطان ریه می‌شود. اما هنوز هم مقدار زیادی سیگار به فروش می‌رود.

## عقیده و ایمان

وقتی ما دو دوتا چهارتا را تشخیص می‌دهیم، بنا به نظر دکارت واضح و متمایز بودن این قضیه ریاضی را درک می‌کنیم و سپس اعتقاد داشتن و یا «حکم» کردن درباره آن را برمی‌گزینیم. اما وقتی ما «دو دوتا چهارتا» را «درک می‌کنیم» معلوم نیست که ما تصویری در ذهن داریم و یا اینکه درباره یک تصور موجود در ذهن تصمیمی می‌گیریم. اگر ما تصورات واضح و متمایزی در ذهن داشته باشیم پس حتماً قبلاً درباره وضعیت آنها (وضوح و تمایز) تصمیمی اتخاذ کرده‌ایم. جمع بین برگزیدن و اعتقاد داشتن به شیوه‌ای که دکارت تبیین می‌کند چیز عجیبی است.



گوئی دکارت باور را با ایمان خلط می‌کند.

## یک شرط‌بندی خوب

این خلط بین باور و ایمان مشکلی است که در کارهای دکارت تکرار می‌شود. باور با معقولیت و بدیهی بودن مرتبط است ایمان هم واقعاً یک نوع باور است. اما چیزی بیشتر یک فعل ارادی است. برای مثال اگر فکر کنید که وجود خدا اثبات‌شدنی است پس نیازی به ایمان داشتن ندارید. اما کلیسا اغلب اصرار می‌کند که مسیحیان هم به باور نیاز دارند و هم به ایمان. بلز پاسکال (۱۶۲۳-۶۲) متفکر فرانسوی معتقد بود که برگزیدن اعتقاد به خدا امری عقلانی است. این مسئله به «شرط‌بندی پاسکال» معروف است.



اما آیا این شرط‌بندی مثالی از باور است یا از ایمان؟

در فصل چهارم کتاب تأملات، دکارت فکر می‌کند قانونی یافته است که با آن می‌تواند حقیقت را بر بنایی محکم استوار کرده، وجود خود را اعتبار بخشیده و حقیقت آگاهی و وجود خود را اثبات کند. و توانسته است تبیین کند که اشتباه موجودات انسانی از چیست؟ به نظر دکارت خدا ضامن یقینی بودن تصورات ذهنی ماست. بدین ترتیب دکارت معرفت‌هایی را که ما از طریق عقل و فکر خود به دست آورده‌ایم به موقعیت قبلی‌شان بازگردانده است.



## زندگی آرام در هلند

وقتی دکارت می‌خواست فلسفه خود را بنویسد نیاز به آرامش و آسایش مطلق داشت. علاوه بر این از افرادی که می‌کوشیدند او را در انحاء مختلف مشاجرات دینی درگیر کنند به تنگ آمده بود. به همین خاطر میل نداشت که آدرس جدیدش در هلند را افراد زیادی بدانند. او چندبار محل سکونتش را عوض کرد و کاری کرد که همه نامه‌هایش به خانه دوستش مرسن برسد.

به مرسن گفته‌ام درباره آدرس من  
به افراد دروغ بگوید.



تنها کسی که موفق شد او را گیر بیاندازد دو سوربیر نام داشت. بیشتر عمر او صرف گشتن در اطراف اروپا می‌شد تا به‌عنوان یک روشنفکر غیرحرفه‌ای متفکران را ملاقات کند. او بی‌خبر به خلوتگاه دکارت راه یافت و دکارت به او احترام و عزت بسیاری گذاشت. او زندگی دکارت را این‌گونه توصیف کرده است.

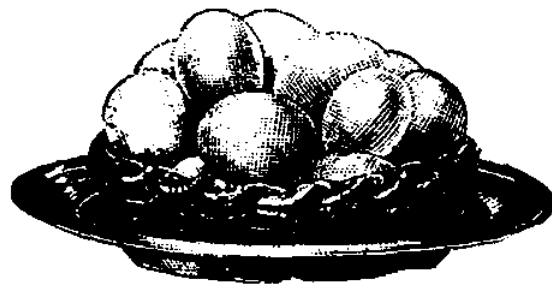
او در کافی باشکوه زندگی می‌کرد کافی  
که از دریا هرود آ دو ساعت فاصله  
داشت... به اندازه کافی فرمتکار  
داشت و باغچه‌ای زیبا با باغستانی  
از میوه در پشت آن؛ مراتع دور و  
اطرافش که از آنها برپهای کلیسا در  
اندازه‌های مختلف مشخص بود؛  
برپهایی که از دور دست به نقطه  
می‌مانست. دکارت می‌توانست از  
کنار رود در طول یک روز قدم‌زنان  
به یوترکت، روتردام، هارلم یا  
آمستردام برود.



در قرون وسطا دکارت اولین بار پوشیدن کلاه گیس خاصی را که ساخت پاریس بود رسم کرد. او وقتی از دنیا رفت مجموعه‌ای چهارتایی از آنها داشت. دکارت خوش پوش بود و معمولاً سیاه می پوشید. هر وقت به مسافرت می رفت و مسافتی از خانه فاصله می گرفت با خود شمشیری حمل می کرد. او مانند یک اشرافزاده زندگی می کرد.



غذای مورد علاقه او املت بود که از تخم مرغی درست می شد که همیشه اصرار داشت حداقل ده روزه باشد.





اگرچه دکارت هر روز نرمش می‌کرد اما با این وجود عادت داشت حداقل دوازده ساعت در رختخواب بماند و رختخوابش جایی بود که او بیشتر تفکرات و حتی بعضی از نوشته‌هایش را در آنجا انجام داده است.



او به بدنش به منزله یک دستگاه خوش ساخت نگاه می‌کرد و می‌پنداشت که اگر به‌طور منظم به کار بگیردش به بهترین نحوی کار خواهد کرد.



دکارت چند خدمتکار داشت. او نسبت به آنها و حتی گاهی نسبت به غریبه‌ها بخشنده بود. روزی کفاشی فقیر و دهاتی به نام رامبرانتس به در خانه بزرگ او در ایندگیست رسید و خواست که فیلسوف مشهور را ملاقات کند. خدمتکاران او را دوبار بدون اینکه اربابشان را مطلع سازند رد کردند. اما دکارت پذیرفت که او را ببیند و مدت‌ها با او به مباحثات فلسفی پرداخت.



دکارت نامه‌نگاری عالی بود. هر شب چند نامه می‌نوشت و هر دو هفته یک بار یک نامه طولانی به دوست دوران کودکی‌اش مرسن می‌فرستاد. او با افراد گمنام و مشهور در کشورهای مختلف مکاتبات بسیاری داشت. به عقیده او سبک نثر باید حتماً ساده و شفاف و صریح باشد. او سواد عمومی و رایج را تأیید می‌کرد و نظرش این بود که املاي کلمات باید منعکس‌کننده تلفظ آنها باشد.

او بسیاری از اوقات نسبت به یک زبان جهانی ابراز علاقه کرده است.



شاید بهتر این باشد که برای انجام این  
مهم به پای اینکه یک زبان من در آوردم  
ابداع بکنم زبان لاتین را بپذیریم.

علاوه بر این، دکارت می‌پنداشت که خوب است زبان فلسفی خاصی ابداع شود که از طریق آن بتوان واضح و روشن اندیشید.

## تأملاتی در باب ادراکات حسی

در تأملات پنج و شش دکارت این سؤال را مطرح می‌کند که آیا ممکن است معرفت فقط از طریق ادراک حسی حاصل شود؟ او اکنون بر این نظر است که ما می‌توانیم نسبت به ایده‌های ریاضی یقین داشته باشیم. اما چه معرفتی را می‌توانیم از جهان موجود در بیرون از ذهن خود کسب کنیم؟ این مسئله برای دکارت و دیگر عقل‌گرایان مسئله مهمی است.



تصورات «واضح و متمایز» عامل تعیین‌کننده می‌باشند. آنها «ذوات» اشیاء را توصیف می‌کنند اما به ما کمک نمی‌کنند بدانیم که آیا اقبالی برای درک آنها داریم یا نه؟

دکارت از اینکه ما دارای تجربیات حسی هستیم بسیار خرسند بود اما اعتقاد داشت که این تجربیات مستقیم نیستند. او «یک واقع‌گرای نمودی» است که معتقد است ما صرفاً جهان را به نحو غیرمستقیم و از راه تصاویر و تصورات ذهنی درونی درک می‌کنیم.



اما اگر خداوند خیر محض است، چرا ما را به حواسی که غیرمستقیم و غیرقابل اطمینان هستند مجهز کرده است؟ پاسخ دکارت به این مسئله چیست؟

## طرح دوباره موضوع خداوند

پاسخی که دکارت می‌دهد قدری سازشکارانه است. پاسخ او مبتنی بر توسل به خیر الهی ثانوی است. این مسئله که تصورات واضح و متمایز از اشیاء مادی که به ذهن ما وارد می‌شوند باید منعکس‌کننده صورتی از واقعیت خارجی باشند برای دکارت قانع‌کننده بود. اگر چنین است که ما از جهان پیرامون خود تصور واضح و متمایزی از اشیاء در ذهن داریم بنابراین این خداست که تضمین می‌کند که این تصورات با آنچه واقعاً «در ما به‌یزای خارجی» می‌باشد مطابقت می‌کند. اما یگانه تصورات واضح و متمایزی که می‌توانیم داشته باشیم تصورات ریاضی می‌باشد.



اشیاء جهان ممکن است دقیقاً با برداشت‌های حسی ذهنی ما از آنها مطابقت نداشته باشند. می‌بینیم که نظر او نظری سازشکارانه است و به این معناست که خداوند بعضی اوقات نیز ما را گمراه می‌کند.

## یقینات ریاضی

و این همان نکته‌ای است که دکارت وقتی تکهٔ موم را بررسی می‌کند مطرح می‌سازد. هنگام سرما موم سخت بود و حتی صدای آن شنیده می‌شد. از آنجا که موم «جسم» است می‌توان مطمئن بود که «امتداد» دارد – هر چند که شیء سه بعدی اما متغیرالحالتی باشد.



این مسئله به نظر غریب می‌نماید که ما بفهمیم موم مستقل از حواس ما و صرفاً از طریق یک عمل ذهنی چیست. البته مسئله‌ای که او طرح می‌کند مسئلهٔ علمی خوبی است. آنچه حقیقت واقعی ریاضی را از اشیاء ارائه می‌کند عبارت از ساختاری ریاضی است. به نظر او این مسئله که معرفت صحیح باید معرفت ریاضی باشد – و امری ثابت و لایتغیر است – چیز جدیدی (همان‌طور در صفحات بعد خواهیم دید) نیست.

## ریاضیات یونان باستان

یونانیان باستان اولین کسانی بودند که فهمیدند اعداد از حیات غریبی برخوردار می‌باشند. فیثاغورث (۵۰۰-۵۵۰ ق. م) عمیقاً تحت تأثیر این دسته از فیلسوفان قرار داشت. او فکر می‌کرد که اعداد را باید مورد پرستش قرار داد.



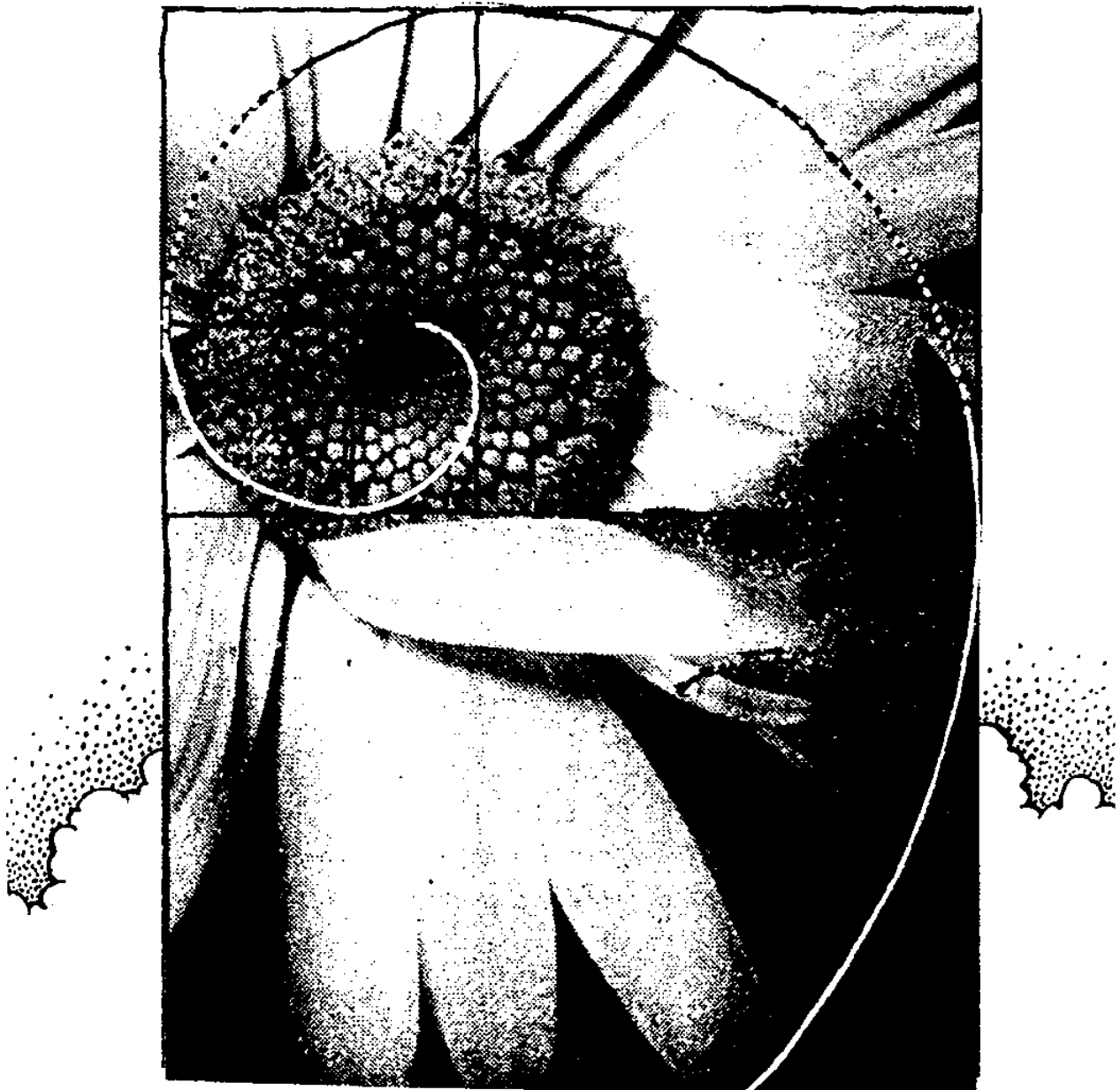
ریاضی‌دانان «افلاطونی» ای وجود دارند که می‌گویند حقایق ریاضی «ازلی» می‌باشند و ساختار واقعی جهان را شکل می‌بخشند.



## آیا جهان ریاضی وار است؟

اینکه عدد ثابت  $\pi$  در تمام مسائل عملی ریاضیات ظاهر می شود، خود نشانگر این مطلب است که ریاضیات به نحوی در متن جهان مادی جای گرفته اند.

گل آفتابگردان و میوه درخت کاج از قوانین اعداد فیبوناچی تبعیت می کنند. (۱، ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۳، ۲۱، ۳۴ و ...)



و حتی امور تصادفی و اتفاقی مثل ابرها از الگوهای فرکتالی هندسی پیروی می کنند. ظاهراً ریاضیات در همه جا حضور دارد.

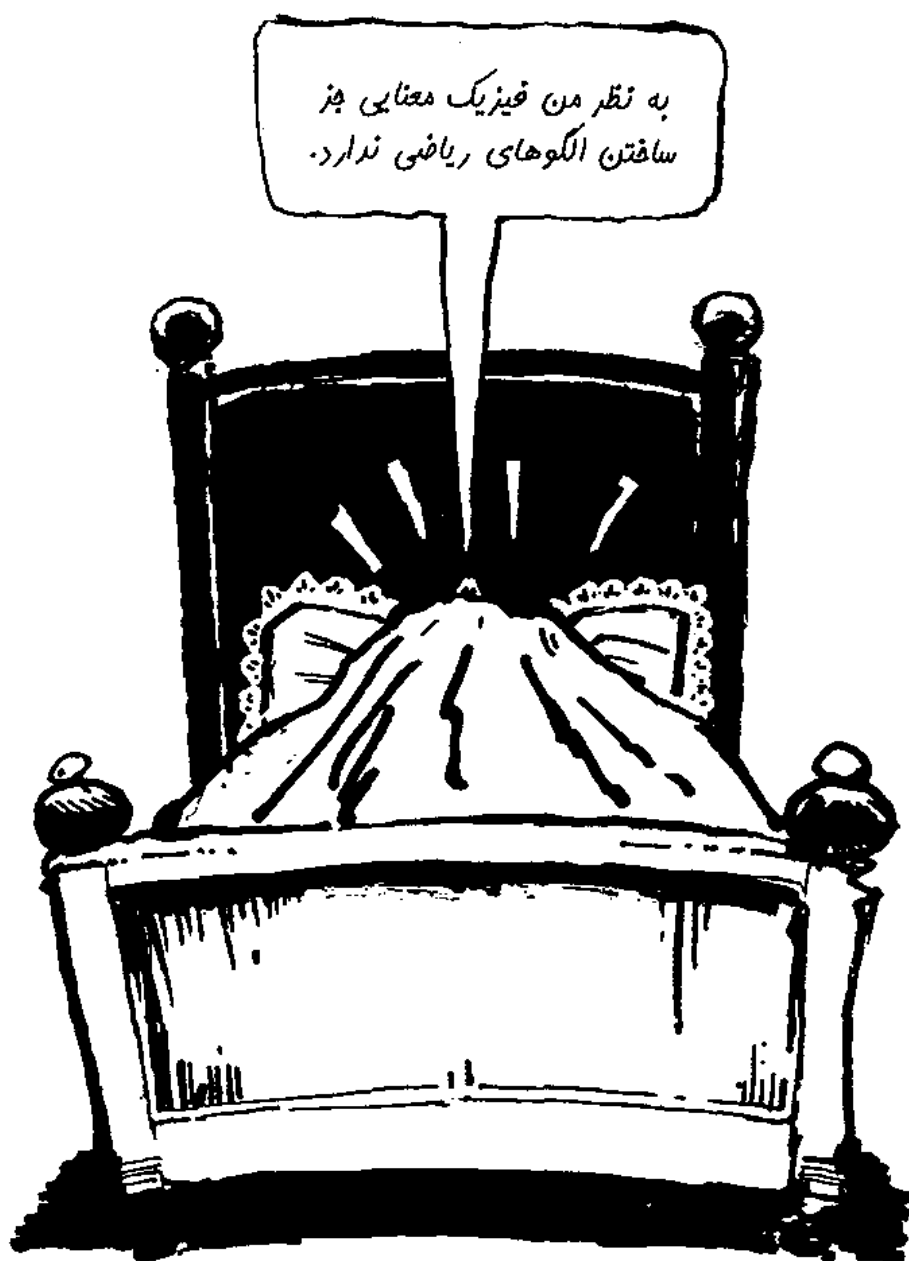
## دکارتِ ریاضی دان

همان قدر که دکارت فیلسوف مشهوری است ریاضی دان مشهوری نیز هست. او نامش را به «مختصات دکارتی» داد و قوانین خاصی را بنا کرد که امروزه در ریاضیات معمول است؛ مانند نشان دادن مجهولات به وسیله  $x$ ،  $y$  و  $z$  و معلومات به وسیله  $a$ ،  $b$  و  $c$ . او روشی جدید برای نشان دادن توان‌های دوم و توان‌های سوم ابداع کرد که در آن از اعداد کوچک استفاده می‌کرد مانند  $۴^۲$ . او باعث پیشرفت زیادی در هندسه تحلیلی شد که عموماً حل مسائل هندسی را ساده می‌کرد. در کتاب هندسه نشان داد که چگونه می‌توان از جبر برای فهم بسیاری از مسائل هندسی استفاده کرد و به وسیله آن می‌توان آنهایی که به هم مربوطند را کنار هم قرار داد. احتمالاً به خاطر توفیقی که او در این زمینه به دست آورد، معتقد شد که همه معرفت انسان در نهایت می‌تواند به صورت ریاضی بیان شود.



## دقت ریاضی

دکارت پس از آخرین خواب از خواب‌های کذایی خود به این مسئله اعتقاد پیدا کرد که در این خواب به او روشی نشان داده شده است که در آن می‌توان تمام علوم را با «روش» واحد ریاضی با هم متحد کرد. ریاضیات و مخصوصاً هندسه به دلیل اینکه از دقت استدلالی و اعتبار یقینی برخوردار می‌باشد تأثیر عمیقی بر دکارت گذارد. اگر در هندسه شما چند «اصل موضوعه» را بپذیرید مانند: «دو خط موازی همدیگر را قطع نمی‌کنند.» و «کوته‌ترین فاصله بین دو نقطه خط مستقیم است» می‌توانید از نقطه آغازی تا این حد محدود پیکره پرمایه و قابل اعتمادی از دانش بنا کنید. دکارت فکر می‌کرد ما به روشنی می‌توانیم از این اصل موضوعه که «ماده، جوهر دارای بعد است» دانش زیادی به دست آوریم.

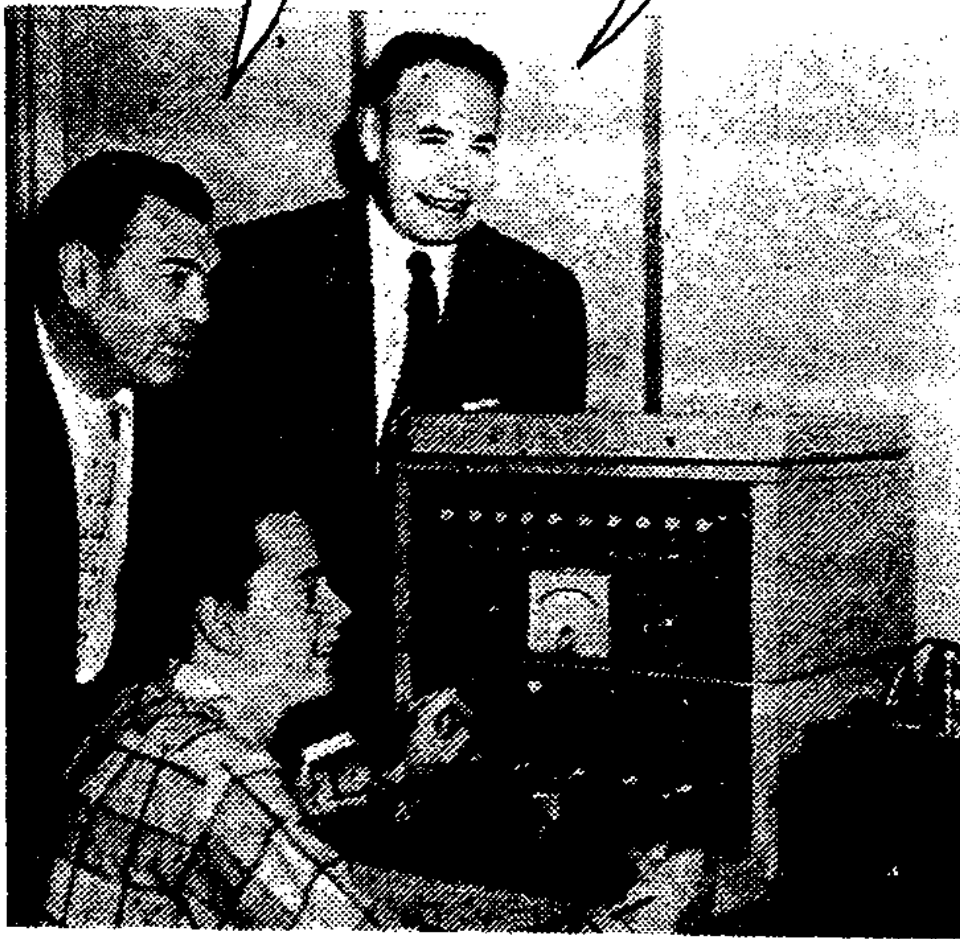


## اما ریاضیات چیست؟

پس ریاضیات به نظر عام می آید. به این دلیل چنانچه بخواهیم با موجودات سیارات دیگر ارتباط برقرار کنیم بهتر آن است که به عوض ارسال پیام‌هایی زبانی برای آنها پیام‌هایی ریاضی ارسال کنیم.

کسانی که در فضاها دور دست زندگی می‌کنند قادر به صحبت به زبان انگلیسی نیستند اما فرض بر این است که ریاضیات آنها و ریاضیات ما یکی است.

آیا مطمئنید که ریاضیات واقعاً عام است؟



تقریباً کسی به روشنی نمی‌داند ریاضیات واقعی چیست و حتی بسیاری از ریاضی دانان هستند که نسبت به آن یقین ندارند. هنوز مشخص نیست که ریاضیات اختراع آدمی است یا کشف او.

## نسبیت‌گرایی ریاضی

ابداعات (یا کشفیات) اخیر در باب امکان وجود «هندسه‌های بدیل» این نظر اطمینان‌بخش در باب ریاضیات را مبنی بر این که یک نوع واحد ریاضیات عام وجود دارد به چالش طلبیده‌اند. قبل از این امر همه فکر می‌کردند که اقلیدس (۳۰۰ ق.م) حقیقاً تنها هندسه حقیقی‌ای را که متن جهان حکم شده، کشف کرده است. اما اکنون به نظر معقول آن می‌رسد که بپنداریم هندسه اقلیدسی چندان هم عام نیست. به نظر می‌رسد که این هندسه فقط ابزار محدودی است که انسان برای جست‌وجوی خود ابداع کرده است و از قضا جواب خوبی از کاربرد آن گرفته است.

این تنها راهی است که در حال حاضر ما می‌توانیم به واسطه آن به حقایق بیرونی پی ببریم.

شاید فقط مغز ما برای این نوع ریاضی ساخته شده است.



## فرم‌گرایی

این دیدگاه «نسبی‌گرایانه» یا «فرم‌گرا» می‌گوید که ریاضیات صرفاً به وسیلهٔ انسان وضع شده است و سیستمی بسته و «تهی» است که شامل استدلالاتی است از تعدادی اصول موضوعه. به نظر فرم‌گراها ریاضیات اسرار جهان را برای ما آشکار نمی‌سازد و بیشتر به بازی شطرنج می‌ماند - بازی‌ای با قواعد درونی منظم و سازگار.



از آنجا که ریاضیات سیستمی «بسته» است مشکل می‌توان از آن جز دربارهٔ خودش دانش جدیدی به دست آورد. برای فرم‌گراها، ریاضیات فقط می‌توانند معتبر یا نامعتبر باشد. لغاتی چون «صدق» یا «کذب» ناظر بر آن نیستند.

## داستان موفقیت

دکارت خود یک افلاطونی متعهد بود. او فکر می‌کرد عقل می‌تواند حقایق علمی را کشف کند - و این اطمینان دکارت به خاطر ایمانی بود که به ریاضیات داشت. به نظر او ظاهراً همه مسائل انسان سرانجام می‌تواند به زبان ریاضی بیان شود. این نظر دکارت تا حدودی به یک واقعیت مبدل شده است.



در روزگار ما علوم نظری‌ای چون فیزیک هسته‌ای، اختر فیزیک، شیمی، ژنتیک، بوم‌شناسی، اقتصاد، زبان‌شناسی، علوم کامپیوتر بدون اتکاء بر ریاضیات نمی‌توانند موجود باشند.

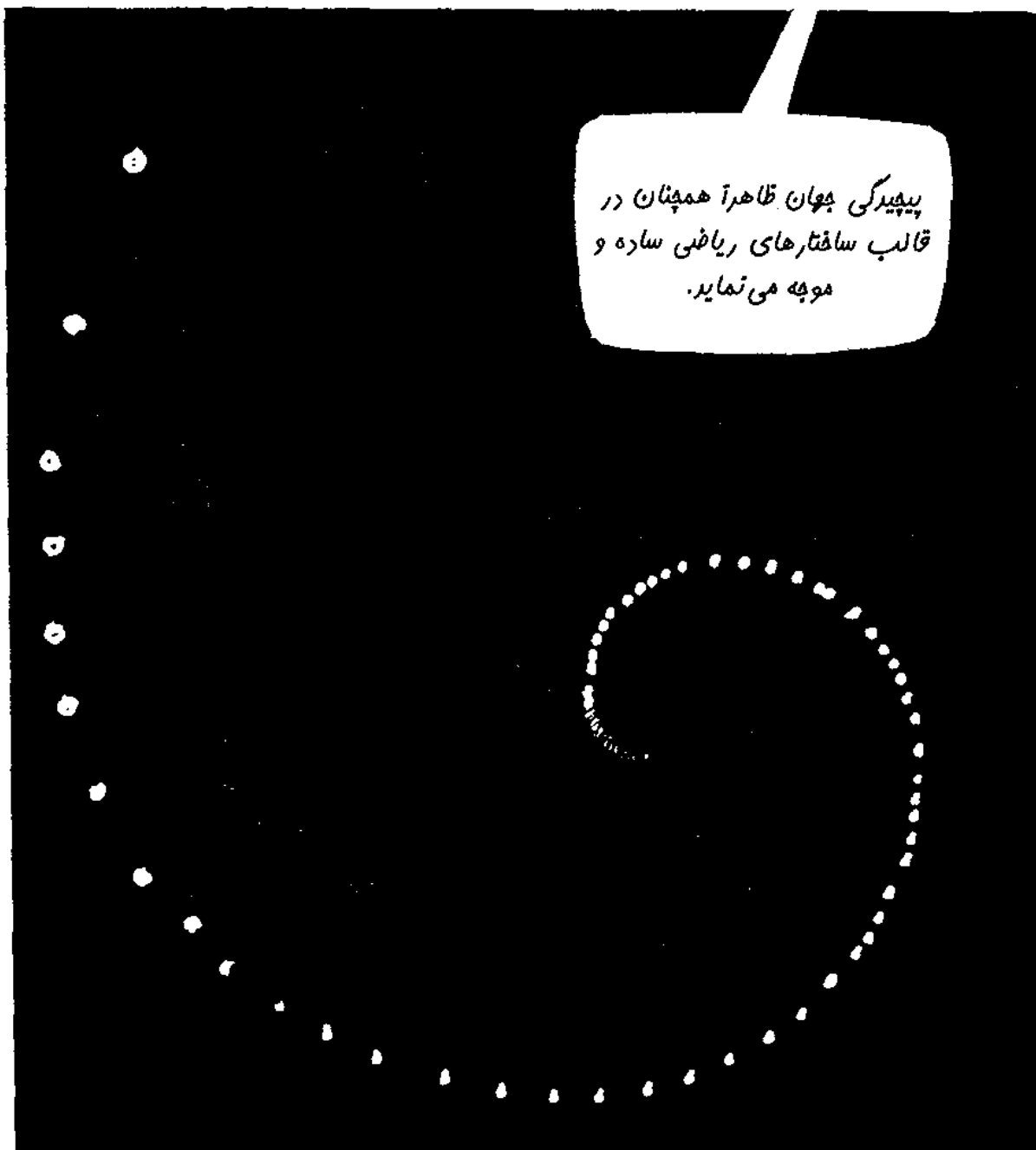
در آخرین سال‌های قرن بیستم دانشمندان امید و اعتقاد داشتند که بتوانند نظریه شگرفی را که به وسیله آن می‌توان همه چیز را با هم متحد ساخت کشف کنند. نظریه‌ای در باره همه چیز یا (تی. ا. ای) - این نظریه قرار بود قانون جاذبه، الکترومغناطیس، رادیواکتیو و قدرت عظیم نیروی هسته‌ای (که نوترون‌ها و پروتون‌ها را داخل هسته کنار هم نگه می‌دارد) را با هم متحد سازد.





## انسان‌های ریاضی

بسیاری از ریاضی‌دانان هنوز هم دکارتی می‌اندیشند. ما به‌عنوان موجودات ریاضی معتقدیم که سازمان جهان به‌وسیلهٔ ریاضی سامان یافته و طراحی شده است و تاکنون ظاهراً برای ما چنین بوده است. وقتی روی ذرات بسیار ریز و یا حفره‌های تاریک و بسیار دوردست تحقیق می‌کنیم ظاهراً این فقط ریاضیات است که با روش و قدرتی پیش‌بینی‌کننده چنین پدیده‌های عجیب و غریبی را توصیف و تبیین می‌کند.



پهپیدگی جوان ظاهراً همچنان در  
قالب ساختارهای ریاضی ساده و  
موجه می‌نماید.

حتی شگفت‌آورتر این که دانشمندان مدام در حال کشف این مسئله هستند که ریاضیات «فرم‌گرا» اغلب کاربردهای «افلاطونی» عملی دارد.



ایمان کورکورانه دکارت به ریاضیات (استدلال‌های ریاضی) او را در زمینه علوم طبیعی به نتایج عجیب و غریبی رسانیده بود.



ریاضیات در علوم انسانی مانند روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نقش چندانی بازی نمی‌کند. اما احساسات، رفتار، فرهنگ، تاریخ و تمدن انسانی ظاهراً از سلطه قاهره فرمول‌های ریاضی در امان مانده است. (هرچند که برخی از فلاسفه و ریاضی‌دانان معتقدند که روزی خواهد آمد که انواع جدیدتری از ریاضیات سر بر خواهد آورد که انعطاف‌پذیر بوده و توفیق چنین اموری را نیز میسر خواهد ساخت.)

### جوهر ممتد (Res Extensa)

دکارت به این ایده فیثاغورثی و افلاطونی‌ای که جهان مرئی صرفاً وهم است و باعث می‌شود که واقعیت ریاضی اشیاء در محاق بماند اعتقاد داشت.

بدین قرار واقعاً هیچ چیزی نظریه دکارتی در باب اینکه ما می‌توانیم فقط به جوهر ممتد (طول، عرض، ارتفاع ماده یعنی همه آنچه فضا اشغال می‌کند) علم یقینی داشته باشیم که بوسیله ابزار ریاضی بدان دست می‌یابیم، وجود ندارد.



خاصیت‌هایی چون سفتی و رنگ نسبی بوده و قابل اندازه‌گیری می‌باشند اینها احساساتی ذهنی هستند که اشیاء در ذهن ایجاد می‌کنند اما نه اینکه واقعاً در اشیاء وجود داشته باشند. بنابراین اشیاء، «کیفیات اولیه» قابل اعتمادی دارند و به همان میزان «کیفیات ثانویه»‌ای دارند که قدری عجیب‌تر و شگفت‌انگیزتر می‌باشند.

به نظر دکارت، جهان به وسیله داده‌های ریاضی گدگذاری شده است. و لذا این ریاضیات است که می‌تواند معنای این کدها را دریابد.



این دیدگاه ریاضی دکارت را ترغیب کرد که جهان را به چیزی واحد و عظیم تشبیه کند که فضا را اشغال می‌کند. تصویر انتزاعی و ذهنی که او از عالم دارد تصویر تار و بی‌روچی است - گویی که همه چیز در عالم در اسارت بُعد است و همه چیزها مانند هم، متجانس با هم و پوچ و بی‌معنا.

بنابراین، به نظر دکارت همه موجودات جوهر ممتد می‌باشند - شئی که با استفاده از ابزار ریاضی می‌توان آن را اندازه گرفت و به وسیله ذهن می‌توان به یقین شناخت. نظر او درباره بدن انسان نیز ناشی از همین بینش است. برای ذهن به‌طور یقینی معلوم است. م او درباره بدن انسان نیز همین‌گونه می‌اندیشد.



دکارت فکر می‌کرد اعمال جسمانی که ناخودآگاه انجام می‌دهیم مانند نفس کشیدن و پلک زدن نیز آشکارا چنین هستند. این فکر، دکارت را به سمت این عقیده نامتعارف و وحشتناک سوق داد که حیوانات آگاهی ندارند. بنابراین صداهایی که هنگام تشریح از خود صادر می‌کنند بدان صدایی می‌ماند که از ماشین هنگامی که اجزای آن را پیاده می‌کنیم بلند می‌شود. از درد فریاد زدن جز اصواتی مکانیکی نیست.

این مسئله وجه نفرت‌انگیز کار فکری دکارت بود. او به حیوانات و بدن انسان‌ها صرفاً مانند ماشین‌هایی متحرک نگاه می‌کرد و از پیاده کردن اجزاء آنها برای اینکه ببیند چگونه کار می‌کنند لذت می‌برد. او حتماً برخی قصاب‌های آمستردام را به وحشت افکنده بود. او هر روز به مغازه‌های‌شان می‌رفت و بخش‌های نسبتاً بزرگی از بدن حیوانات مختلف را از آنان می‌گرفت تا کالبدشکافی کند.



دکارت یک سگ خانگی داشت که او را «موسیو گرت» صدا می‌کرد؛ خوشبختانه از تشریح این یکی صرف‌نظر کرد.



دکارت به خاطر علاقه‌ای که به ماشین‌های خودکار داشت یکبار ماشینی ساخت که مانند دختری جوان بود. این ماشین برخی از حرکات انسان‌ها چون صدا درآوردن و حرکت لب‌ها را انجام می‌داد. او این وسیله ابتکاری را در جعبه‌ای گذاشت و با خود سوار کشتی کرد. از بخت بد کاپیتان کشتی نسبت به آن جعبه کنجکاو شد و پنداشت که دکارت بچه دزد است.

در جعبه را باز کردم و از دیدن دفترک مکانیکی‌ای که شروع به حرکت کردن و حرف زدن کرد به وحشت افتادم.



کاپیتان عروسکِ ماشینی را به آب انداخت زیرا مطمئن بود که این شیء وحشتناک حتماً کار شیطان است. دکارت اصلاً از این کار خوشش نیامد. اما برگردیم سر داستان خودمان...



## جوهر متفکر

تنها چیزی که با تصور ماتریالیستی دکارت سازگار نبود عبارت بود از وجود انسان یا *res cogitans* به معنی «جوهر متفکر» دکارت همواره کلماتی همچون «جوهر» و «ذات» را که از فلسفهٔ مَدْرَسِی آمده بودند مورد استفاده قرار می‌داد. «جوهر»، آن چیز واحدی است که موجودیتش به هیچ چیز دیگر وابسته نیست؛ و «ذات» یک چیز آن جزئی از آن چیز است که ناظر بر تعلق وی به یک نوع است.



مثلث می‌تواند خاصیت‌های «عَرَضِی» دیگری چون اندازه داشته باشد، ولی این خاصیت، خاصیتی «ذاتی» نیست؛ یعنی خاصیتی که مثلث را مثلث می‌کند. به همین معنا، «جوهر» ذهن این است که فکر می‌کند.

## دوگانه‌انگاری دکارتی

دکارت به این ایده رسید که آدمیان از دو جوهر ساخته شده‌اند، آنان هم ابدان مادی و هم اذهان آگاه دارند. پس در جهان نیز دو نوع جوهر وجود دارد؛ ذهن و ماده.



همه جهان فیزیکی از یک جوهر  
و اهر ساخته شده است. اما هر  
ذهن انسانی، ذهنی یگانه است و  
بنابراین هر کدام جوهری مجزا است.

این «دوگانه‌انگاری دکارتی» در تمام فلسفه دکارت مفهومی بنیادی است. این نظریه برای جمله غربیان بسیار آشنا می‌نماید. زیرا یادآور این اعتقاد مسیحی است که همه انسان‌ها روح دارند. دکارت تا پایان عمر کاتولیک باقی ماند. او فکر می‌کرد توانسته است به نظریه ارواح اعتبار فلسفی ببخشد. حتی کسانی که اعتقادات مذهبی در آنها چندان قوی نیست نیز به این «تصور» عاطفی و روانی از اجزاء شاکله وجود انسان معتقدند. بسیاری از ما فکر می‌کنیم که نفوس ما نامیرا هستند.

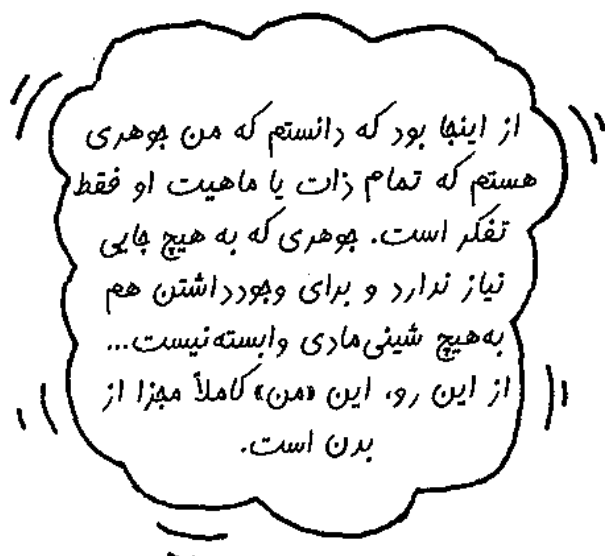
## برهان دوگانه انگاری

نظریه دکارت در مورد نفس کاملاً با مسیحیت راستین منطبق نیست. او واژه‌های «ذهن»، «نفس» و «عقل» را درباره یک مصداق واحد با وجود اینکه دارای معانی متفاوتی هستند، به کار می‌برد. (واژه نفس برای متفکرین قرن هفدهم به معنی موجود نامیرا نبود، با این وجود دکارت خودش این واژه را به این معنی به کار می‌برد.) دکارت در تأمل دوم سعی دارد اثبات کند که ذهن یا نفس کاملاً متفاوت با جسم است. (جسم برای دکارت به معنی هر شیء مادی بود که فضا اشغال می‌کند پس بدن انسان «جسم» است!) استدلال او تقریباً این‌گونه است.

اینکه من هستم غیر قابل تشکیک است (نمی‌توان در آن شک کرد)  
 اینکه من جسم دارم قابل تشکیک است (می‌توان در آن شک کرد)  
 بنابراین وجود من مستقل از جسم من است.  
 بنابراین من نمی‌توانم مطمئن باشم که اگر فکر نکنم وجود  
 فوادم داشت.  
 بنابراین وجود من وابسته به فکر من است.  
 نتیجه، من ذاتاً یک جوهر متفکر هستم. یعنی یک روح، ذهن، یا عقل.

## موجود متفکر

آنچه معرف موجودات انسانی است این است که آنها فکر می‌کنند نه اینکه وجود مادی دارند.



این استدلال پیچیده‌ای است که نتیجه‌گیری‌های شگفت‌آوری نیز به همراه دارد. یکی از این نتایج آن است که وجود ما کاملاً وابسته به آگاهی ماست. بنابراین همین‌که دیگر فکر نکنیم، محو خواهیم شد.



بدین ترتیب دوگانه‌انگاری دکارتی بر اعتبار این باور سنتی مسیحی مبتنی بر استقلال نفوس واقعی ما از بدن مان، افزود.

## مشکلات دوگانه انکاری دکارتی

این نظریه بسیار اطمینان بخش است اما منطقی نیست. صرف این که ما نمی توانیم درباره این که فکر می کنیم شک کنیم اما می توانیم درباره این که جسم داریم شک کنیم، ثابت نمی کند که ما مستقل از جسم مان وجود داریم. وقتی دکارت درباره چیزی شک می کند بدین معناست که تلویحاً فرض می کند آن غلط است نه اینکه غیر یقینی است.



مثل این است که بگوییم چون وجود حیات در سیاره های دیگر مشکوک است پس در آنجا حیات وجود ندارد. او از عمل شک کردن به عنوان نوعی برهان استفاده می کند.

## استدلالی دیگر

دکارت بعدها در تأمل ششم برای اثبات اینکه انسان از دو نوع جوهر ساخته شده است، استدلال دیگری را اقامه می‌کند. او بار دیگر «قاعده وضوح و تمایز» را به کار می‌برد.



این استدلال چندان استدلال مؤثری نیست - دلیل آن نیز یک بار دیگر ضعف و ابهامات درونی خود «قاعده» می‌باشد.

## موجودات انسانی و زبان

دکارت فکر می‌کرد برای نظریهٔ دوگانه‌انگاری‌اش شواهد تجربی هم وجود دارد. انسان‌ها وقتی از زبان استفاده می‌کنند در واقع به منحصر فرد بودن خود اشاره می‌کنند. موجودات انسانی مانند ماشین‌های برنامه‌ریزی شده زبانی نیستند.



امروزه عقیدهٔ ما این است که خلاقیت و قابلیت زبانی انسان نتیجهٔ مستقیم و «غیرارادی» شبکهٔ مغزی ماست که حاصل تاریخ تکامل پیچیدهٔ آدمی است. دکارت فکر می‌کرد که این قابلیت بالای انسان در پاسخ‌های زبانی دلیلی دیگر بر وجود یک نفس نامیرای اندیشنده می‌باشد.



## مغز یا ذهن

با این وصف، آیا او برحق است؟ آیا ما نفوسی نامیرا هستیم؟ به نظر دکارت آگاهی و تفکر واضح و بی‌واسطه هستند گویی اذهان ما همیشه شفاف و قابل بررسی می‌باشند. اما هنوز معلوم نیست که تفکر و آگاهی اعمالی غیرجسمانی باشند. امروزه اکثر فیلسوفان و متخصصین علم اعصاب معتقدند که همه ما برای اینکه این اتفاقات رخ دهند به مغزهایی مادی نیاز داریم.



بنابراین آنچه واقعاً تفکرکردن کار اوست، احتمالاً یک شیئی مادی است: مغز.

## تأثیر آسیب‌های مغزی

متخصصین علم اعصاب، که روی بیماران دچار آسیب‌های مغزی آزمایش می‌کنند، شک ندارند که تفکر پدیده‌ای فیزیولوژیک است.



این بدان معناست که چنانچه مغز آسیب ببیند، این آسیب بر فرآیندهای ذهنی تأثیر می‌گذارد. اگر بدن از بین برود فکر هم از بین می‌رود. دکارت با این مسئله موافق نیست. او ادعا می‌کرد ذهن بعد از مرگ بدن و مغز، همچنان به مفاهیم مجرد می‌اندیشد. این امر نوعی اعتقاد به حیات پس از مرگ است.

## تعامل ذهن و بدن

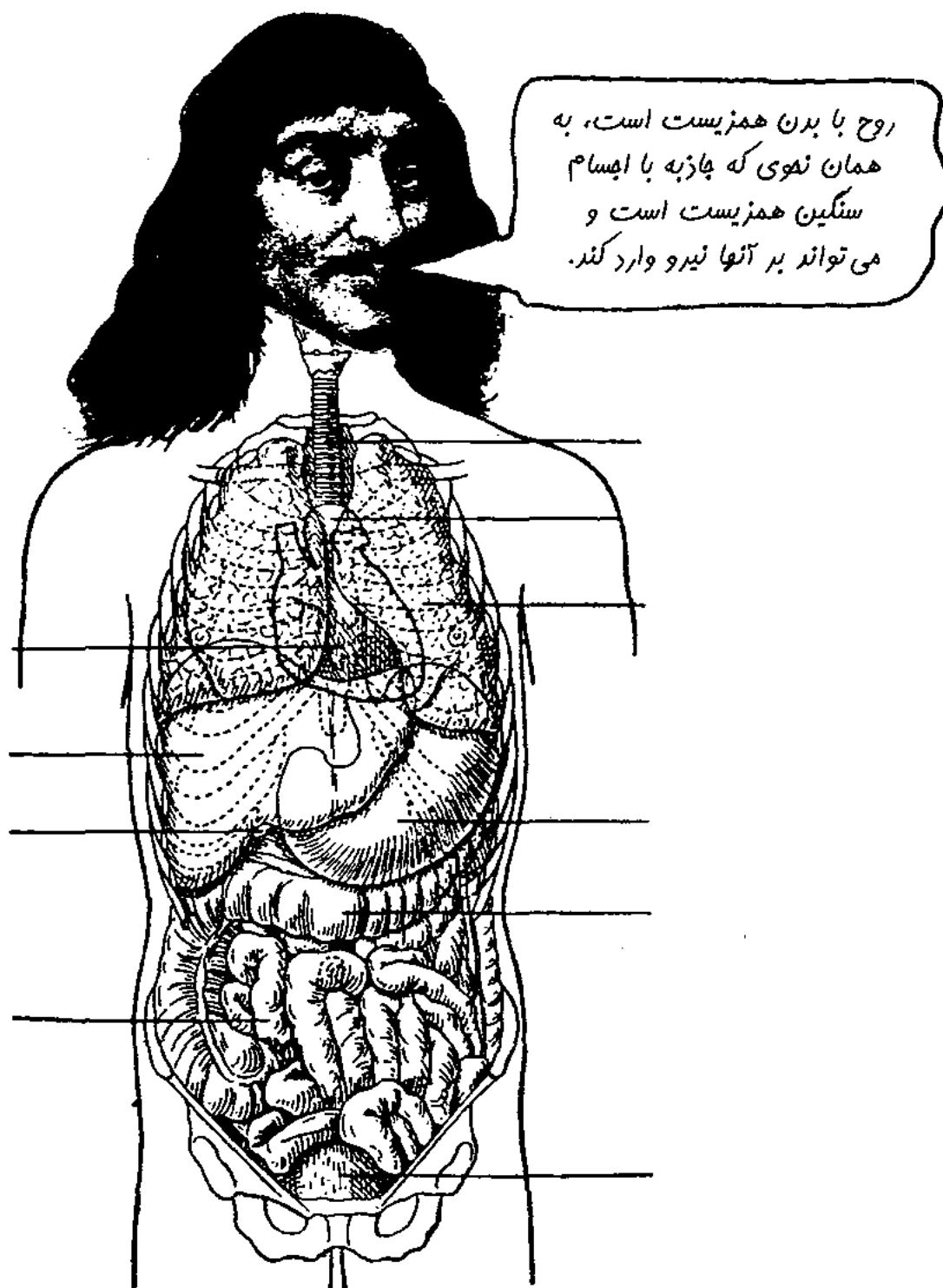
مشکل دیگر دوگانه‌انگاری دکارتی مسئلهٔ تعامل ذهن و بدن می‌باشد. اگر انسان از دو جوهر کاملاً مجزا تشکیل شده باشد پس این دو جوهر تنها می‌توانند بر هم تأثیر بگذارند. اما پرواضح است که یک پدیدهٔ ذهنی مثل انتخاب کردن، می‌تواند علت اتفاق افتادن یک پدیدهٔ مادی باشد. (وقتی هوس یک تکه کیک می‌کنیم دستهایمان برای برداشتن آن به حرکت درمی‌آیند.) یک پدیدهٔ مادی هم می‌تواند علت یک پدیدهٔ ذهنی باشد. (بدن من از برخورد یک میله با بازویم درد می‌گیرد و این درد قویاً در ذهن من می‌ماند.)



اما اگر ذهن یک «روح» کاملاً غیر جسمانی بود، چگونه می‌توانست بدن را وادار به حرکتی مشخص کند؟

تصورات چگونه می‌توانند چیزی را «هل دهند»؟ و یا پدیده‌های مادی مانند درد که بدن آن را تجربه می‌کند چگونه بر ذهن تأثیر می‌گذارد؟ و اگر ذهن وجود ملموس نداشته باشد (یعنی مثل بدن مقید به زمان و مکان نباشد) این تعامل‌ها در کجا اتفاق می‌افتند؟

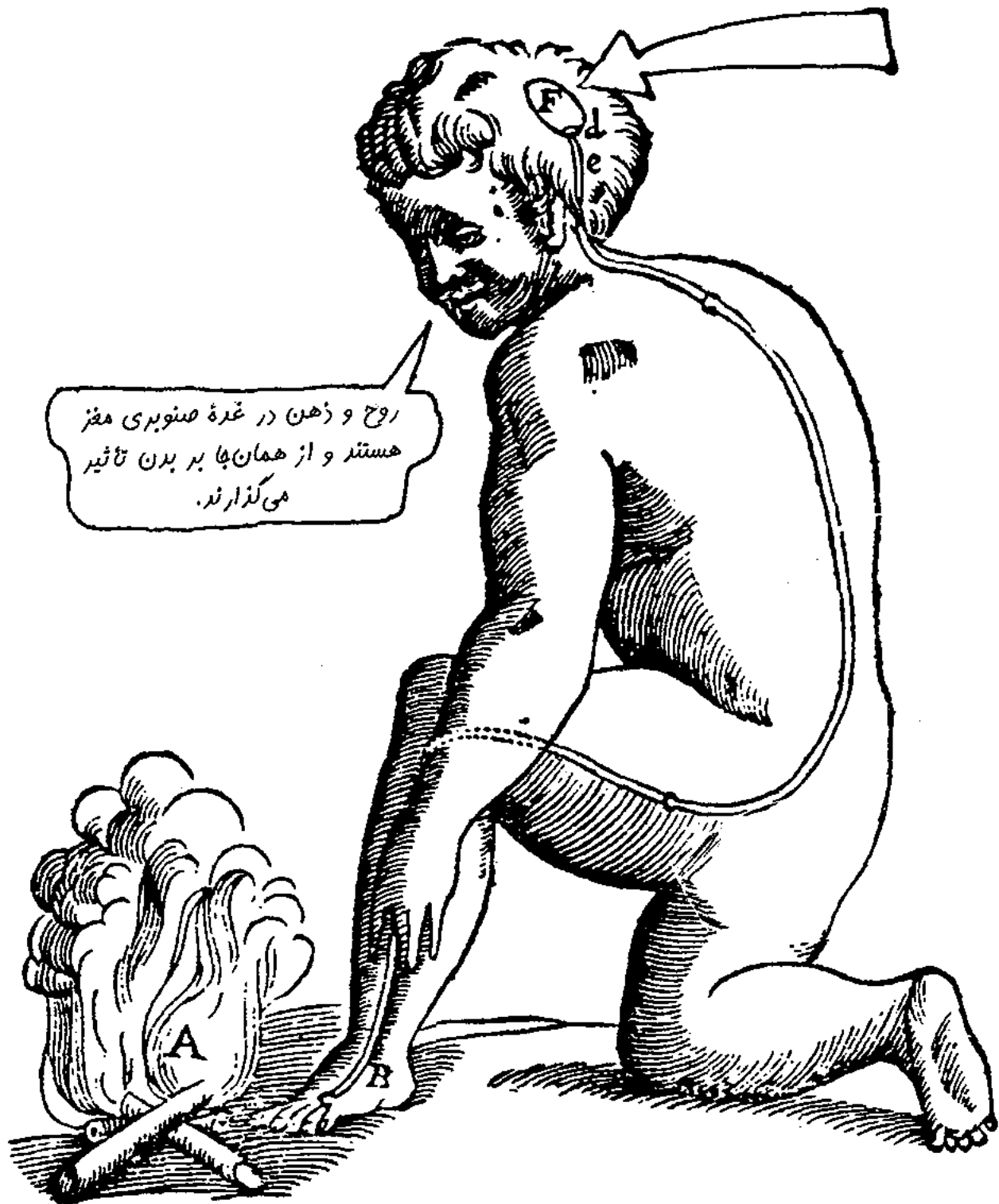
دکارت در آخر کار بالاخره عقل کرد و دست از این نظریه برداشت. درحالی که در ابتدا سخت می‌کوشید توضیح دهد که چگونه اذهان نفسانی و ابدان مادی برهم تأثیر می‌گذارند.



روح با بدن همزیست است، به همان نحوی که پازنه با اجسام سنگین همزیست است و می‌تواند بر آنها نیرو وارد کند.

به نظر او این توضیح می‌توانست توضیح خیلی خوبی برای احساس دردی باشد که ما هنگام شکستگی دست خود احساس می‌کنیم. درک درد جسمانی پدیده ذهنی متأخری بر وقوع علت درد نیست؛ مثلاً آن‌طور که کاپیتان کشتی از شکستگی بدنه کشتی خود آگاه می‌شود.

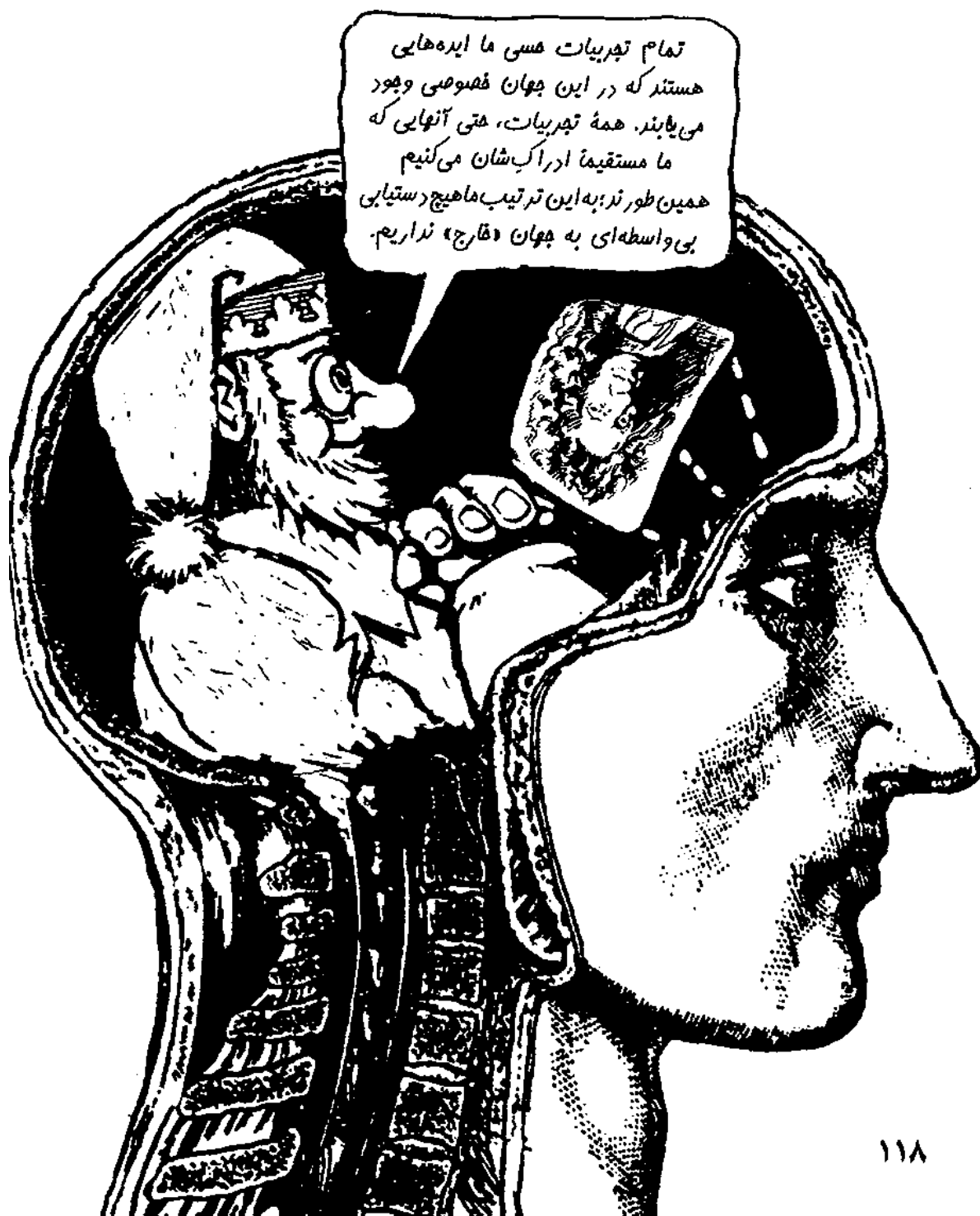
این دیدگاه مسالمت‌آمیز اگر نفس یا ذهن دارای بُعد نباشند و در فضا و زمان موجود نباشند، حتماً غلط خواهد بود. دکارت در نهایت بدانجا رسید که باید در مغز قسمتی وجود داشته باشد که این اتفاقات در آنجا می‌افتد.



ولی حتی اگر این فرض هم صادق بود، مشخص کردن اینکه این تعامل در کجا اتفاق می‌افتد، به معنی این نیست این امر چگونه انجام می‌پذیرد.

## دیدن و شنیدن در جهان

هرچند دکارت همواره به دیدگاه دوگانه‌انگاری خود وفادار ماند اما به این فکر افتاده بود که هرطوری شده این نظریه را محدود کند. مشکل ذهن و بدن برای او وقتی رخ نمود که چند نوع مشخص از تجربه‌های ذهنی مانند دیدن و شنیدن را آزمود؛ تجربیاتی که به وجود جهان خارج مربوط می‌شود. دکارت نفس را مثل انسان کوچکی تصور می‌کرد که جهان را به گونه‌ای خاص درون ذهن ما تجربه می‌کند. نوعی فرآیند داخلی مثل رؤیت چیزها روی یک پرده سینمای داخلی.



یک چنین تبیینی برای دیدن و شنیدن قدری گیج‌کننده است. به نظر عجیب می‌نماید که ادراک جهان خارجی را مانند فکر کردن به ایده‌های ذهنی خود به حساب آوریم. بدتر اینکه دکارت از ایده‌های ذهنی به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی شیء خاصی هستند. این نحوه حرف زدن درباره ادراکات حسی فیلسوفان تجربی مسلکی چون جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲) را سال‌ها درگیر معمای زبانی و ذهنی لاینحلی کرد.



## ادراک حسی و تخیلی

به نظر دکارت تجربیات حسی، ترکیبی از فرایندهای ذهنی و مادی هستند. شک کردن و فهمیدن کاملاً فرایندی ذهنی و غیرفیزیولوژیکی می‌باشند اما سایر فرایندهای ذهنی چون ادراک حسی و تخیل ترکیبی از این دو هستند. به نظر دکارت تخیل بر تجربیات قبلی ما مبتنی می‌باشد.





تخیل از ادراک کندتر و نامناسب‌تر است زیرا عبارتست از فرایندهای فیزیکی که در مغز رخ می‌دهد.

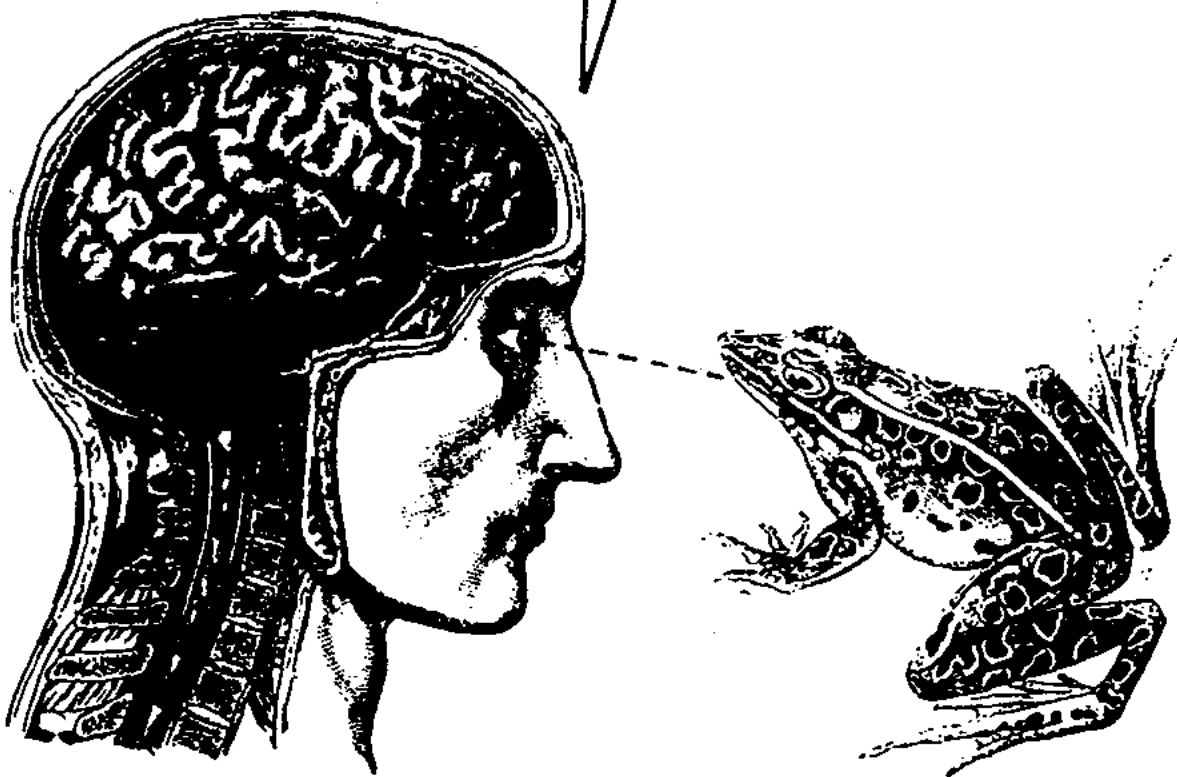


بنابراین برخی از حالات ذهنی به بدن وابسته هستند، اما بقیه مثل شک کردن «خالص» تر بوده و بعد از مرگ بدن باقی می‌مانند.

## سه گانه انگاری احساسات را تبیین می کند

فلسفه ذهن دکارت صرفاً یک دوگانه انگاری ساده لوحانه و بی رحمانه نیست. برخی از فرایندهای عقل به طور خالص ذهنی هستند و باقی فرایندها در واقع عبارتند از ترکیب پیچیده ای از فرایندهای ذهنی و فیزیکی. سرانجام دکارت درباره جهان و انسان نظریه ای «سه گانه انگار» را برمیگزیند. اگر به وزغی نگاه کنیم در چشم و اعصاب بینایی اتفاقات فیزیکی خاصی می افتد. با تجربه حسی می فهمیم که وزغ چه رنگی است و چه صدایی از خود درمی آورد. بعد حکم می کنیم که وزغ چه شکلی است و وزن و اندازه او چقدر است.

انسان ها بدن هایی دارند که «بغیر» دارد و مثل همه مواد فیزیکی دیگر در معرض نیروهای طبیعی است. لکن آنها - انسان ها - جوهر متفکر هستند و به همین خاطر است که می توانند با ذهن خود شک کنند، تفاوت کنند و بفهمند.



و نیز احساساتی چون درد، گرسنگی، صدا و رنگ را تجربه می کنند. احساساتی که هم اجزاء مادی و هم اجزاء ذهنی دارند.

در نظریه دوگانه‌انگاری قبلی، صخره‌ها، حیوانات و انسان‌ها اشیائی هستند که صرفاً دارای بعد می‌باشند. انسان‌ها فکر نیز دارند اما احساسات آنها غیرقابل توضیح باقی می‌ماند. به نظر می‌رسد نظریه سه‌گانه‌انگاری بهتر باشد.



در این نظریه صخره‌ها، و بقیه «اجسام» همان اشیاء بُعددار باقی می‌مانند؛ اما حیوانات حالا موجوداتی دارای احساسات به حساب می‌آیند. انسان‌ها دارای اجسام بُعددار، تجربه‌های حسی و اذهان نامیرا هستند.

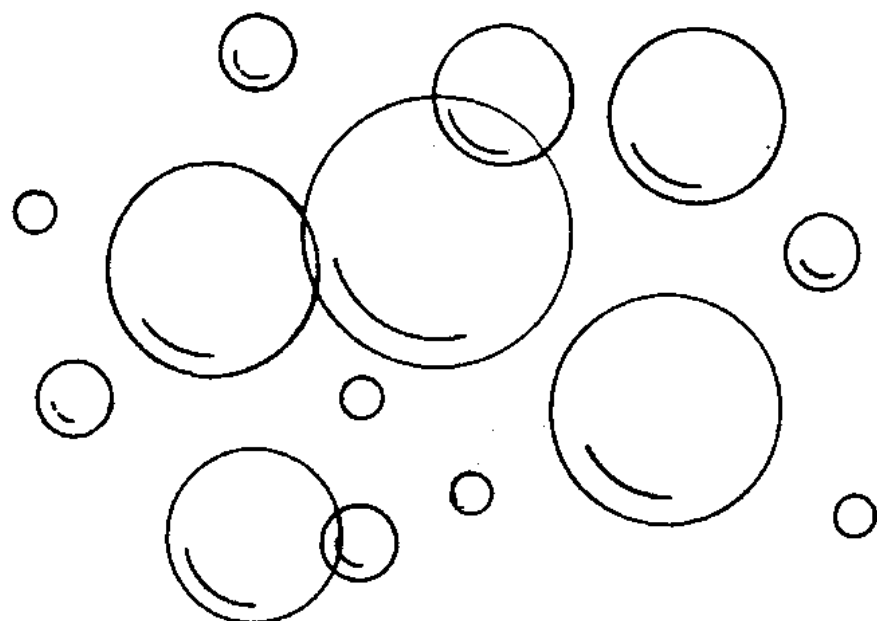
به نظر می آید سه گانه انگاری علیرغم مشکلاتی که دارد می تواند در مورد چگونگی بودن آدمیان توضیح بهتری ارائه می دهد.



با این حال دکارت هیچ وقت به جدّ نظریه «سه گانه انگاری» را پی نگرفت. دیدگاه اصلی دکارت درباره ما مبتنی بر همان دیدگاه بی روح و انتزاعی ای بود که می گفت اذهان در ابدان تعبیه می باشند. اما ما انسانها چنین نیستیم. موجوداتی هستیم که احساس، تخیل و تجربه را در کنار تفکر و وجود دارا هستیم. انسان دکارتی از دید اکثر ما هنوز یک آدم درست و حسابی نیست.

## فلسفه ذهن

نتیجه گیری‌های دکارت عجیب و غریب‌اند. با این حال او یک‌تنه، شاخه فلسفی کاملی را بنیاد نهاد که امروزه فلسفه ذهن نام دارد. ذهن هنوز هم یک معماست. ما همه ذهن داریم اما در باب اینکه این اذهان تا چه مدت برای ما موجود می‌باشند تردید وجود دارد. اگر فرض کنیم که ذهن‌ها عبارتند از اشیاء مادی در این صورت چگونگی وجود آنها مسئله‌ساز است. آشکار است که ذهن وجود دارد اما وجود ذهن مانند وجود دست‌ها و پاها نیست. دکارت وجود ذهن را مانند وجود نفس می‌داند؛ وجودی بی‌امتداد و غیرمادی. ماتریالیست‌ها معتقدند که این نحوه تبیین ذهن غیرعلمی، غلط و رازورزانه است.



فلسفه ذهن موضوع پیچیده‌ای است. این بحث، اصطلاحات و مسائل خاصی دارد. فیلسوفان ذهن ممکن است، وحدت‌انگار، رفتارگرا، سبب‌گرا، معتقد به پدیدارهای ثانویه، ماتریالیست، کارکردگرا و یا حتی «لا ادری» باشند. رویکردهایی که این فیلسوفان در پیش گرفته‌اند و مسائلی که درباره آن بحث می‌کنند کمابیش نتیجه مستقیم «می‌اندیشم» دکارتی و تأملاتی است که دکارت درباره آن انجام داده است. گاهی مباحثات فیلسوفان در مورد ذهن شبیه به بازی‌ای غریب است؛ اما در واقع مباحث آنها مربوط به باورهای ما درباره خود و نحوه فکرکردن‌مان و اینکه موقعیت ما در جهان چگونه است، می‌باشد. شاید پاسخ‌های دکارت برای مسائل و مشکلاتی که در این زمینه طرح کرده مجاب‌کننده نباشد. اما او آغازگر این بحث و طراح پرسش‌های مهم آن بود.

## نقد پذیر

تأملاتی در فلسفهٔ اولی، در سال ۱۶۴۱ به زبان لاتین منتشر شد. همان طور که قبلاً گفتیم این کتاب حاوی تأملات شخصی و روزانه دکارت است، در مورد چگونگی به یقین رسیدن و دربارهٔ چیستی اساس معرفت آدمی. سیاق تأملات بیشتر تحقیقی است، تا تعلیمی. دکارت تأکید می‌کند که کتاب او کتابی است که خواننده خود باید در بحث آن شرکت کند.

# تأملات

نوشتهٔ رنه دکارت

«این کتاب زندگی شما را عوض خواهد کرد.»



دکارت با روحیه‌ای گشاده با بسیاری از معاصرینش که آرای مختلفی دربارهٔ ذهن انسان داشتند مکاتبه کرد. انتقاداتی که آنها به نظریهٔ دوگانه‌انگارانه او داشتند به همراه پاسخ‌هایی که دکارت به آنها داده بود. در بخشی از کتاب تأملات با نام اعتراضات و پاسخ‌ها به چاپ رسید.

فیلسوفانی چون توماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸) پیر گاسندی (۱۶۵۵-۱۵۹۲) و مارتین مرسن (۱۶۴۸-۱۵۸۸) به دلایل مختلف از دکارت انتقاد کرده‌اند. با این وجود او معتقد بود که عقایدش درست می‌باشند.



باید فوشمال باشم اگر مردم سفت‌ترین  
انتقاداتی را که دارند مطرح کنند. زیرا  
امیدوارم که نتیجهٔ این اعتراضات  
این باشد که حقیقت روشن‌تر گردد.

## مسئله ذهن و بدن

مشکل دوگانه‌انگاری دکارتی که هنوز هم پابرجاست این است که جهان ذهن و عین ظاهراً بسیار متفاوت است.



جهان ذهنی شامل افکاری است که ظاهراً خارج از زمان و مکان هستند. آنها درون ذهنی، خصوصی و برای هر فرد یگانه‌اند.

جهان فیزیکی شامل اشیاء مادی است که در فضا و زمان وجود دارند و از قوانین مشخص فیزیکی پیروی می‌کنند.



چگونه ممکن است که ذهن بر ماده عمل کند و ماده بر ذهن؟ بیشتر فیلسوفان به این پرسش‌ها پاسخ‌های وحدت‌انگار یا دوگانه‌انگار داده‌اند. مسئله ذهن و بدن فکر و ذهن فیلسوفان قرن ۱۷ را به شدت درگیر کرده بود. هر یک راه‌حلی پیدا می‌کردند که به نظر بیشتر کلامی می‌رسید تا فلسفی.



با این حال هنوز هم این دو دنیا بر هم اثر می‌گذارند و هنوز هم معلوم نیست که بطور.



## چند پاسخ غریب

اتفاق‌گرایی Occasionalism یک نظریه واقعاً عجیب می‌باشد. این نظریه به وسیله نیکولاس مالبرانش (۱۶۳۸-۱۷۱۵) رواج یافت. او تأثیر متقابل ذهن و بدن بر یکدیگر را نفی می‌کند.



افکار ذهنی و اعمال مادی صرفاً همزمان روی می‌دهند اما علت یکدیگر نیستند.

راه‌حل پندیکت اسپینوزا (۱۶۳۲-۷۷) هم به همان اندازه غریب می‌باشد. اسپینوزا نظریه «دو جوهرانگاری» دکارت را به نظریه وحدت‌انگاران «تک جوهری» محدود نمود. نظریه دو وجهی بر این ادعاست که پدیده‌های مادی و ذهنی صرفاً وجود متفاوتی از یک جوهر می‌باشند که این جوهر همان خداست.



و به همین دلیل است که ذهن و بدن در هماهنگی‌ای لایتغیر هستند.

گ. و. لاینیتس (۱۷۱۶-۱۶۴۶) روایت دیگری را از نظریهٔ مالبرانش ارائه داد که توازی روان‌تنی خوانده می‌شود. او نظریه‌اش را با یک تمثیل توضیح داد: فرض کنید دو ساعت وجود دارند که با هم تنظیم شده‌اند تا زمان‌های برابری را نشان دهند. ممکن است به نظر بیاید یکی دیگری را وادار می‌کند تا همان زمان را نشان دهد. اما هر دو ساعت کاملاً جدا از هم هستند. این مطلب در مورد ذهن و بدن نیز که اغلب هماهنگ به نظر می‌آیند به همین نحو صدق می‌کند.



این استدلال از کجا می‌آید؟ از آنجا که این دو به دلیل تفاوت‌های بسیارشان نمی‌توانند برهم اثر بگذارند.

درست است که اتفاق‌گرایی پاسخی برای مشکل به دست می‌دهد. اما این پاسخ متکی به وجود خدایی است که به نظر می‌آید بی‌جهت سرش را شلوغ کرده‌اند. لاینیتس پاسخ می‌دهد که خداوند روز اول این دو ساعت را با هم کوک کرده است و دیگر با هماهنگی آنها کاری ندارد.

اعتقاد به پدیده‌های فرعی هم یک نوع دوگانه‌انگاری غریب است. این نظریه بر آن است که تمام تعامل‌های بین نفس و بدن یکطرفه هستند. اتفاقات فیزیکی بدن موجب اتفاقات نفسانی می‌شود اما رویدادهای نفسانی هیچگاه علت اتفاقات جسمانی نیستند.



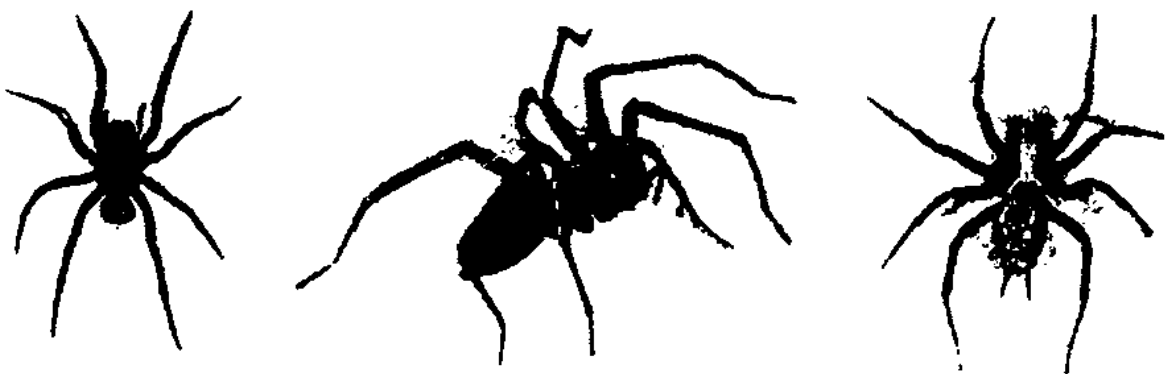
ذهن من صرفاً یک قرارداد است و یا شاید یک «پدیده فرعی» تسلی بخش. این یک پاسخ عجیب است زیرا معنی آن این است که انسان‌ها چیزی از قبیل اراده آزاد ندارند و رابطه علت و معلولی بین ذهن و بدن رابطه‌ای یکطرفه است.

## مغز چگونه ذهن را تکامل داده است؟

از همان آغاز بسیاری از دانشمندان و فیلسوفان از الگوی دکارت به دلیل پیش‌فرض‌های متافیزیکی‌اش ناراضی بودند. انسان‌ها پستاندارانی هستند که در طول زمان تکامل یافته‌اند. بسیاری از دانشمندان جدید نمی‌توانند بپذیرند که انسان‌ها یگانه گونه‌ای از موجودات هستند که نفس غیرعادی دارند یا اینکه چنین موجودیت روحانی غریبی از تکامل موجودات مادی به وجود آمده است.



ممکن است کسی ادعا کند که تمام گونه‌های موجودات زنده تا حدی روح یا نفس دارند. با این حال وقتی ما به بعضی گونه‌های ابتدایی موجودات زنده - مثلاً عنکبوت - فکر می‌کنیم قبول این فرض مشکل به نظر می‌آید.



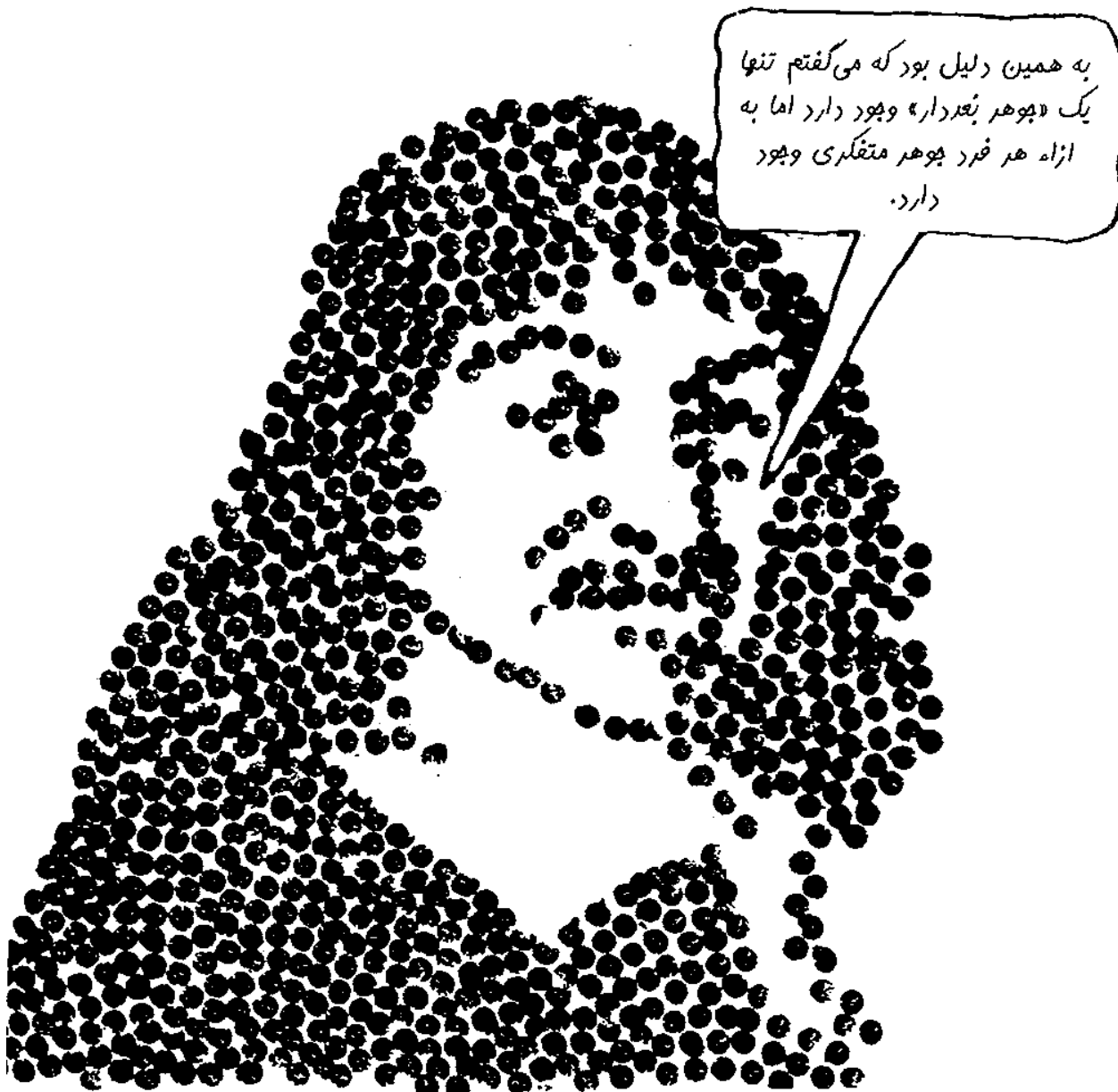
قرن بیستم شاهد پیشرفت علوم ماتریالیستی ای بوده که فرض می‌کنند همه چیز را می‌توان با موجودیت‌ها و نیروهای مادی توضیح داد. اما به نحو غیرقابل درکی نفس را نمی‌توان از این طریق موضوع تفحص قرار داد.



متخصصان علم اعصاب با رضایت خاطر از «اتصالات عصبی فعال» در مغز حرف می‌زنند. اما وقتی سعی می‌کنند توضیح دهند که چگونه افکار غیرفیزیکی علت اعمال فیزیکی می‌شوند پریشان خاطر و مضطرب می‌گردند.

## آگاهی چیست؟

آگاهی خود باید پدیده‌ای بیولوژیک باشد. ما به عنوان موجوداتی که این خاصیت – آگاهی – را داریم تکامل یافته‌ایم. و البته، آگاهی با افعال و اعمال مادی دیگر ما، مانند رشد و هضم غذا بسیار متفاوت به نظر می‌رسد. آگاهی متفاوت است، زیرا غیرمادی و یگانه است.



با این همه، اینکه اعمال مادی مغز علت وجود آگاهی باشند فرض مضحکی است. لکن مکان و چگونگی آگاهی باز هم مرموز باقی می‌ماند. همچنین کاملاً روشن نیست که چرا اصلاً نوع بشر به آگاهی نیاز دارد. امروزه بعضی از دانشمندان گمان می‌کنند که علم با به کارگیری چیزی از قبیل نظریه کوانتوم که قواعد معمول علیت دیگر در آن کاربردی ندارند ممکن است بتواند آگاهی را تبیین کند.



## وجوه آگاهی

بدین ترتیب «کوجیتو» (می‌اندیشم) مشکلی عمده است و آن‌گونه هم که دکارت می‌پنداشت «واضح و متمایز» نیست. برای بسیاری از مردم آگاهی نوعی «نور باطنی» است که مشخص می‌کند مشخصه‌ی شیء چیست. به نظر می‌رسد که وحدت، التفات، توانایی توجه به مرکز و محیط، توانایی ادراک ترکیبی و نیاز به آشنایی سایر وجوه آگاهی هستند. وقتی ما آگاهی‌ها را در یک زمان و در وضعی متحد و به هم پیوسته درک می‌کنیم.



همچنین آگاهی همیشه دارای محتوی یا حیثیت التفاتی است، یعنی متوجه چیزی است.



وقتی نگاهمان را از کتاب برمی داریم و به اتاق می نگریم همه آن را به صورت یک کل می بینیم نه مثل قطعات ناپیوسته در و دیوار و اثاثیه. ما چیزی را که به آن نگاه می کنیم می شناسیم زیرا با این گونه از چیزها - اتاق - که در آن صندلی و کاغذ دیواری هست، آشنا هستیم.

## مغز، نه ذهن

بسیار خوب، راه‌های دستیابی به آگاهی متفاوت‌اند. اما بالاخره آگاهی موجودیت غیرمادی دکارتی است، یا چیزی جسمانی و این جهانی‌تر؟ بسیاری از متخصصان علم اعصاب مدعی‌اند که همه پدیده‌های ذهنی با عبارات مادی قابل توضیح‌اند. آنها معمولاً واژه «مغز» را به جای واژه نامناسب ذهن، به کار می‌برند. آنها به نوعی یگانه‌نگاری متوسل می‌شوند که بهتر می‌توانند با آن کنار بیایند.



لکن با وجود تلاش زیاد به نظر می‌آید بسیاری از وجوه احساسات، باورها و دردهای انسانی با این روش تقلیل یافته قابل توضیح نیستند. به نظر می‌آید وقتی آدم‌ها به خودشان فکر می‌کنند به نحو اجتناب‌ناپذیری دوگانه‌انگار هستند. ماتریالیست‌ها باید بتوانند بگویند که ذهن و عقل چه هستند. در حالی که تلاش آنها در واقع معطوف به این است که بگویند چیزی از قبیل آگاهی وجود خارجی ندارد.

## رفتارگرایان

راه حل رفتارگرایان برای خروج از معضل ذهن این است که وجود آن را به کلی انکار کنند.



«غمگین بودن» یعنی گریه و زاری کردن. این یک اتفاق خصوصی ذهنی نیست. همان طور که گیلبرت رایل (۱۹۰۰-۷۶) فیلسوف رفتارگرا گفته است «روحی درون ماشین» وجود ندارد. رفتارگرایان باور دارند که مجسم کردن آدمی به عنوان «روحی درون جسد» یک جور اشتباه گرفتن مقولات با یکدیگر است. تقریباً مثل اینکه ما «سه شنبه ها» را با «میزها» عوضی بگیریم.

## مشکلات رفتارگرایی

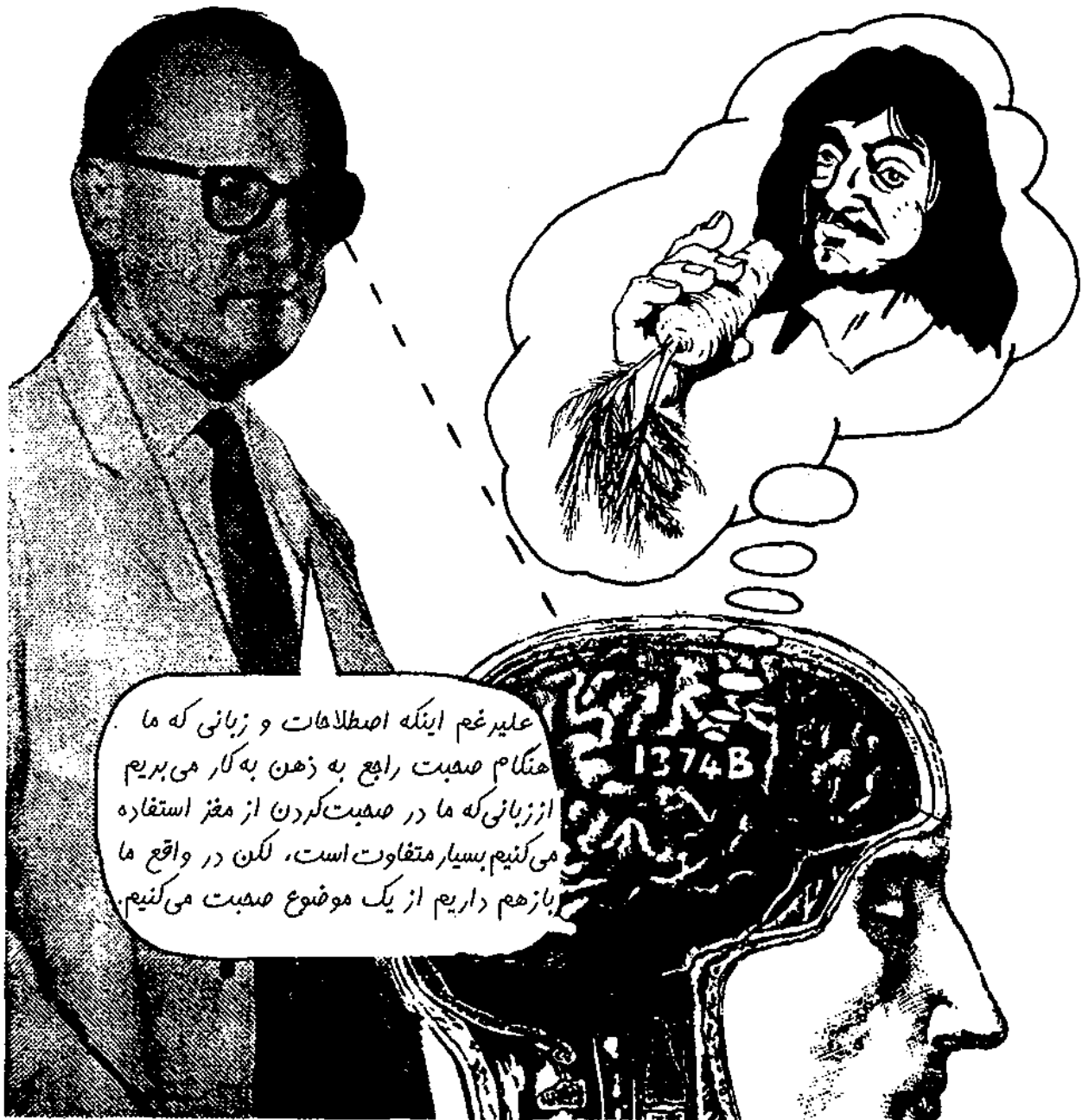
اما اگر توضیحات رفتارگرایان دربارهٔ انسان درست بود. آنگاه باید بین کسی که واقعاً غمگین است با کسی که وانمود می‌کند غمگین است فرقی وجود نداشته باشد. کسی که فلج است و نمی‌تواند هیچ رفتاری از خود بروز دهد قاعدتاً حیات ذهنی هم ندارد. رفتارگرایان همچنین روحیات را نیز نمی‌توانند در نظر بگیرند.



این امر را رفتارگرایان ناممکن می‌دانند؛ زیرا آنها رفتار و باور را مترادف هم فرض می‌کنند. الگوی رفتارگرایان نیز مجاب‌کننده نیست. زیرا احساس درد یک چیز است، ولی رفتاری که ما در مقابل درد از خود بروز می‌دهیم چیزی دیگر.

## فیزیکیالیست‌ها

فیزیکیالیست‌ها یا قائلان به نظریهٔ برابری مغز و ذهن معتقدند که اتفاقات ذهنی و مادی مربوط به تفکر یک چیز واحد هستند. وقتی به گیاهان باغ دکارت فکر می‌کنیم تنها چیزی که وجود دارد یک وضعیت مغزی است. باور به تفاوت مغز و ذهن و اینکه از آنها مثل دو چیز متفاوت صحبت کنیم تقریباً مانند این است که «نور لامپ» و «تخلیهٔ الکتریکی» را دو چیز متفاوت بدانیم درحالی که اینها یک چیزند.



یک دانشمند علم اعصاب، در اصل، نهایتاً می‌تواند توضیحات دقیقی راجع به وضعیت مغزی من وقتی که به هویج خوردن دکارت فکر می‌کنم بدهد؟ «فعالیتی که در قسمت ۱۳۷۴B مغز اتفاق می‌افتد.»

## مشکلات

مشکلات این نوع توضیح در همان عبارت «در اصل» نهفته است. آنچه تا امروز عالمان علم اعصاب به آن نزدیک شده‌اند این است که بفهمند هر فکری کجای مغز اتفاق می‌افتد. این در حالی است که همه ما به‌عنوان فرد، به افکار خود دسترسی سریع و واضح داریم. بنابراین به هیچ‌وجه به‌نظر نمی‌رسد که اندیشیدن و فعالیت مغز چیزهایی یکسان باشند.

افکار، آنطوری که احتمالاً وضعیت‌های مغزی در یک پای مشخص اتفاق می‌افتند به‌محل مشخصی تعلق ندارند. دیگر اینکه افکار «در باره» چیزی هستند در حالی که وضعیت‌های مغزی ربطی به آن چیز ندارند.



همچنین افکار افراد را نمی‌توان مشاهده کرد یا اندازه گرفت یعنی همان کاری که درباره وضعیت‌های مغزی به‌عنوان پدیده‌های مادی می‌کنند.

وقتی ما احساسات خود را تجربه می‌کنیم، احساساتی نظیر درد، خواهش (دوباره همان روحیات!) این احساسات با ما یگانه‌اند.

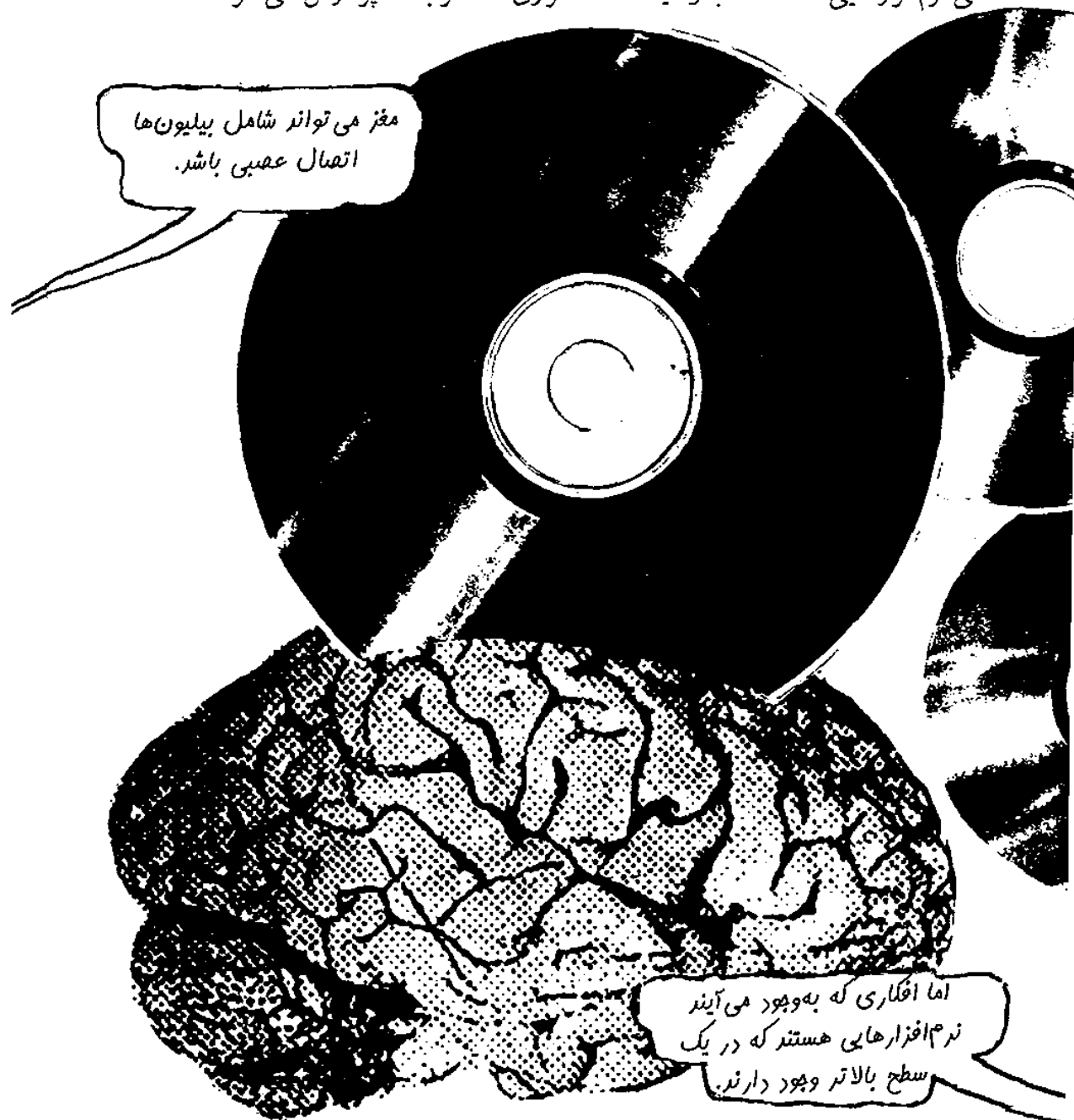


نظریه هویت جزئی می‌کوشد با طرح این مسئله که افکار جزئی ممکن است نمونه‌هایی (مثال‌های فردی‌ای) از یک نوع یا گونه باشند (یک گونه از وضعیت‌های مغزی) این مشکلات را حل کند. این به آن معناست که دو انسان کاملاً یکسان می‌توانند مغزهای کاملاً یکسانی با وضعیت‌های مغزی یکسان داشته باشند و با این وجود افکار کاملاً متفاوتی در سرشان بگذرد. اگر این نظریه درست هم باشد باز هم رابطه بین ذهن و ماده مغز کاملاً مرموز و غیرقابل فهم باقی می‌ماند.



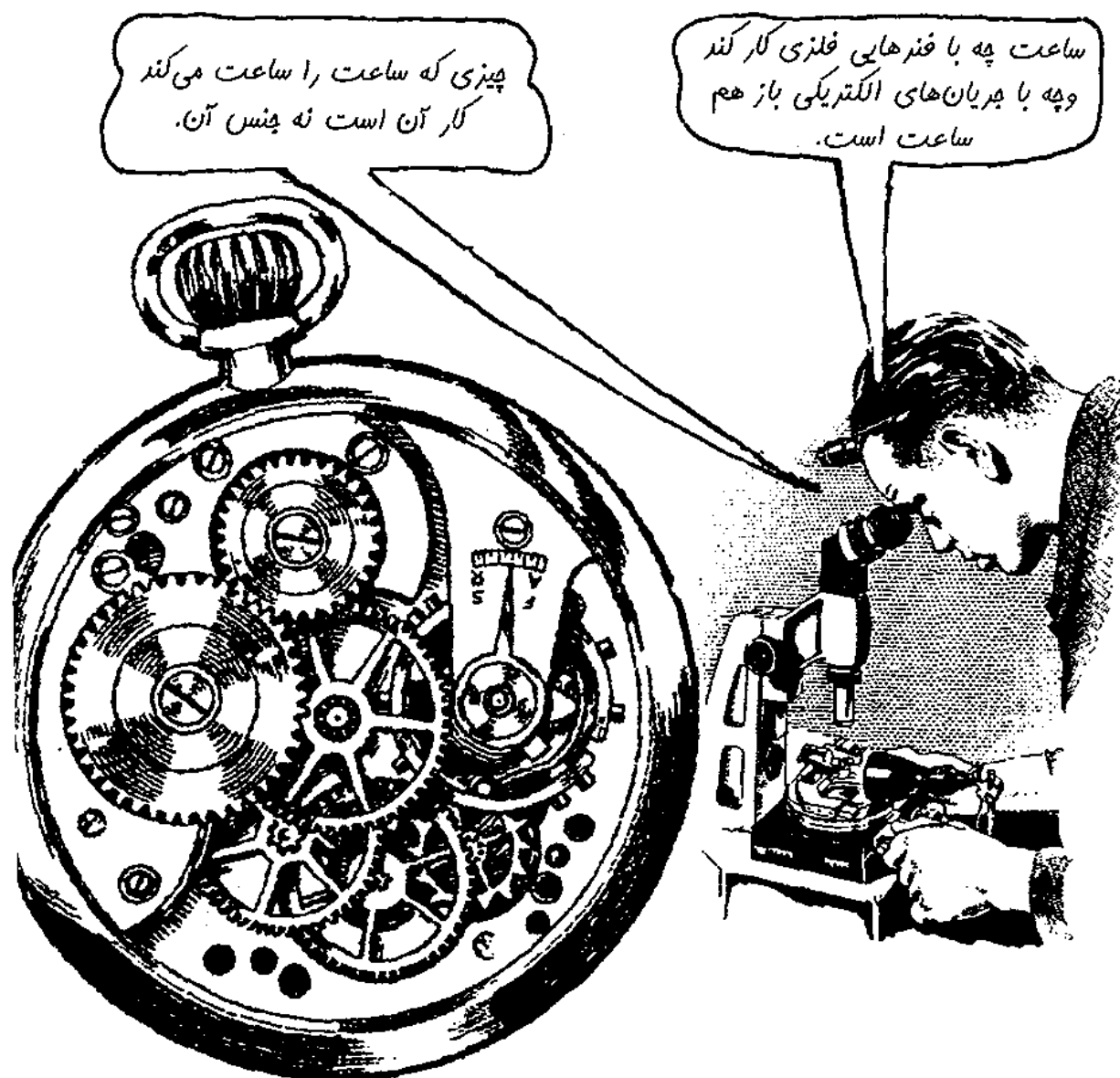
## کارکردگرایی

کارکردگرایی آخرین کوششی است که برای حل معمای چیستی آگاهی و تفکر و اینکه چگونه این دو قابل تبیین‌اند صورت پذیرفته است. کارکردگرایی از تمثیل کامپیوتر که امروزه دیگر برای ما آشناست بهره می‌جوید. کارکردگرایان می‌گویند افکار آدمی نرم‌افزارهایی هستند که به وسیله سخت‌افزاری که مغز باشد پردازش می‌شوند.



همین نرم‌افزار ذهنی است که مهم و حیاتی است، نه فعالیت عادی مغز. افکار، همانند نرم‌افزار، مکان خاصی ندارند. پرسیدن اینکه افکار کجا «هستند» مثل این است که پرسیم رکوئیم‌های وزارت کجا «هستند».

کارکردگرایان هم ماتریالیست هستند. اما حوزه آنچه را که معمولاً «مادی» یا «فیزیکی» به حساب می‌آید گسترش داده‌اند و به جای ماده از «ساختار» و «سیستم» صحبت می‌کنند. آنها تأکید دارند که تنها نحوه «وجود» داشتن لزوماً محسوس بودن یا «مشاهده‌پذیر» بودن نیست. افکار و آگاهی در سطحی بالاتر و مفهومی‌تر وجود دارند؛ همان‌گونه که نرم‌افزارهای کامپیوتر وجود دارند. وضعیت‌های ذهنی به خاطر روابط علی‌شان است که ذهنی به حساب می‌آیند.



پیزی که ساعت را ساعت می‌کند  
کار آن است نه پنس آن.

ساعت چه با فنرهای فلزی کار کند  
و چه با جریان‌های الکتریکی باز هم  
ساعت است.

این مسئله در مورد افکار و آگاهی نیز صادق است. این هر دو در مغز آدمی هستند، اما ممکن است موجودات بیگانه دیگری یا ماشین‌های پیچیده دیگری هم که کاملاً با ما متفاوت هستند دارای فکر و آگاهی باشند. این نرم‌افزار و نه سخت‌افزار است که فکر را تعریف می‌کند.

## مشکلات

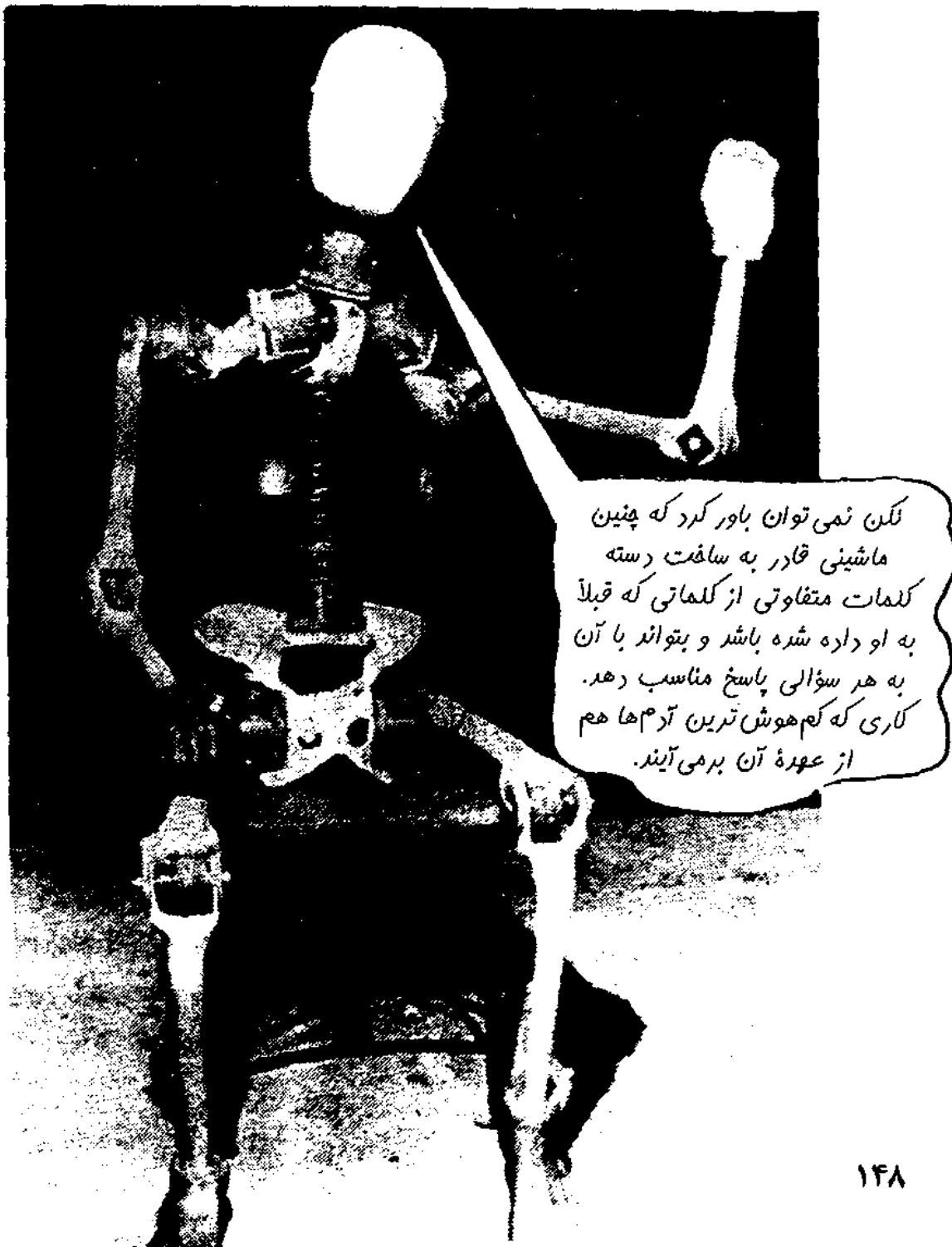
تا اینجا همه چیز به قدر کافی معقول به نظر می‌رسد. اما آخر سر کارکردگرایان باز هم مثل بقیه ماتریالیست‌ها مدعی می‌شوند که چیزهایی از قبیل باورهای انسانی نهایتاً قابل تقلیل به دسته‌ای از اتصالات عصبی فعال هستند که به شکلی صحیح روابط علی را به وجود می‌آورند. وضعیت‌های ذهنی وضعیت‌هایی کارکردی هستند و وضعیت‌های کارکردی، وضعیت‌هایی فیزیکی.



این تلاش که بر آن است مفهوم «مادی» و «فیزیکی» را تا سرحد ممکن گسترش دهد، آخرین تلاشی است که برای فرار از رازوری دوگانه انگاری و مشکلات واضح رفتارگرایی و فیزیکالیسم صورت پذیرفته است.

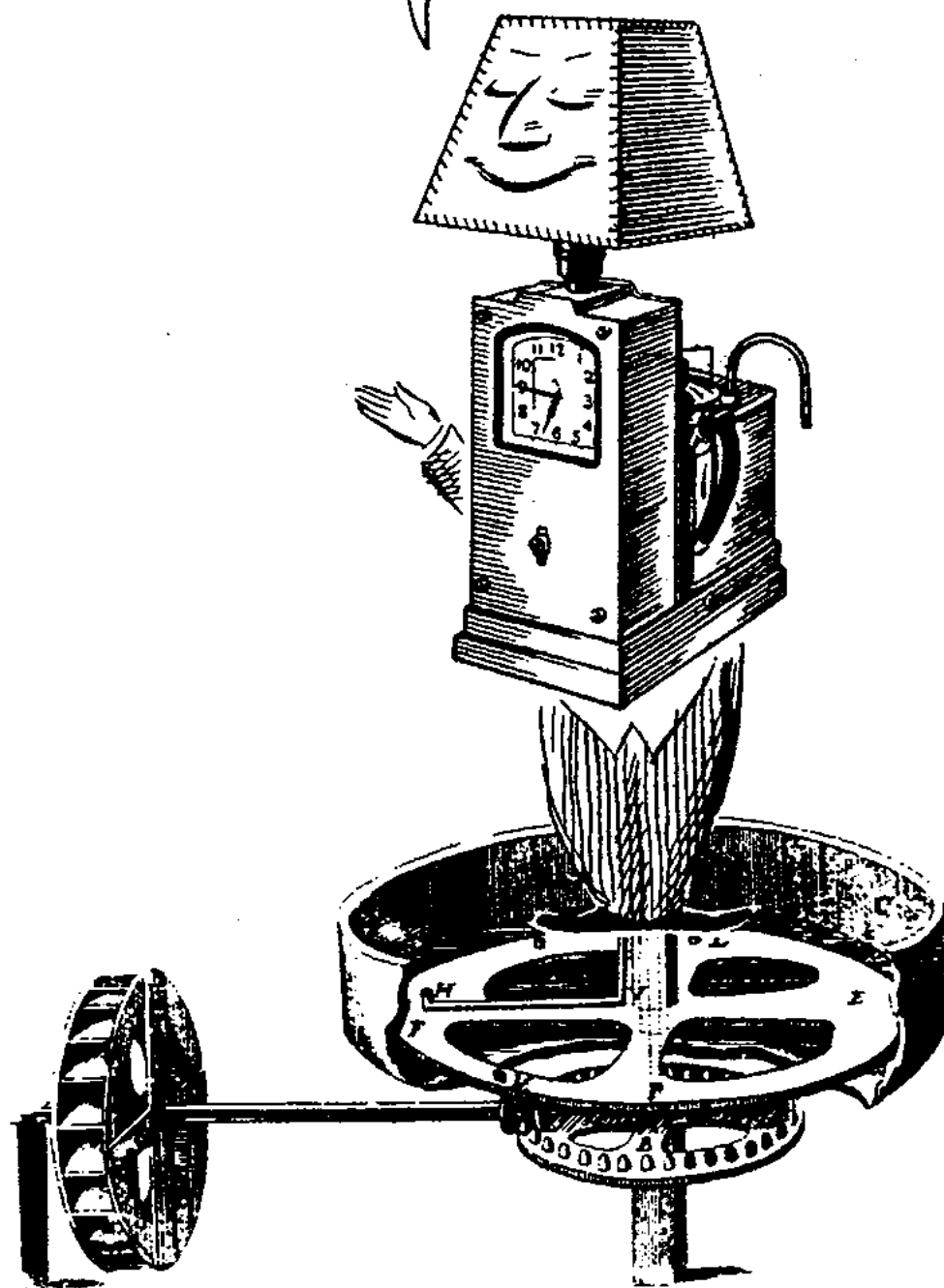
## بشر و کامپیوتر

کارکردگرایی همچنین موجب طرح این سؤال شده است که آیا کامپیوترها می‌توانند واقعاً فکر کنند یا آگاه باشند. اگر چیزی که آگاهی را می‌سازد نرم‌افزار باشد و ماهیت سخت‌افزار مادی که درگیر فرایند است مهم نباشد، پس محتمل است که کامپیوترها نهایتاً بتوانند آگاه شوند. امکان وجود ماشین‌های متفکر موضوعی بود که توجه دکارت را نیز جلب کرده بود. او فکر می‌کرد به خوبی ممکن است آدم ماشینی‌ای بسازیم که از نظر ظاهر مثل انسان به نظر بیاید و مثل ما، هم فکر کند و هم از زبان استفاده نماید.





ثانیا، گیریم که چنین ماشین‌هایی  
 بتوانند بعضی کارهای ما را به فوی  
 خودمان انجام دهند، یا حتی بهتر از  
 ما، اما بی شک از انجام بعضی دیگر  
 عاجز خواهند بود. این آشکار می‌کند که  
 آنها کار می‌کنند اما نه با اندیشیدن  
 بلکه صرفاً با سافتاری که به آنها داده  
 شده بود... عقل یک ابزار همه‌کاره  
 است که در همه موقعیت‌ها  
 می‌توان آن را به کار گرفت...

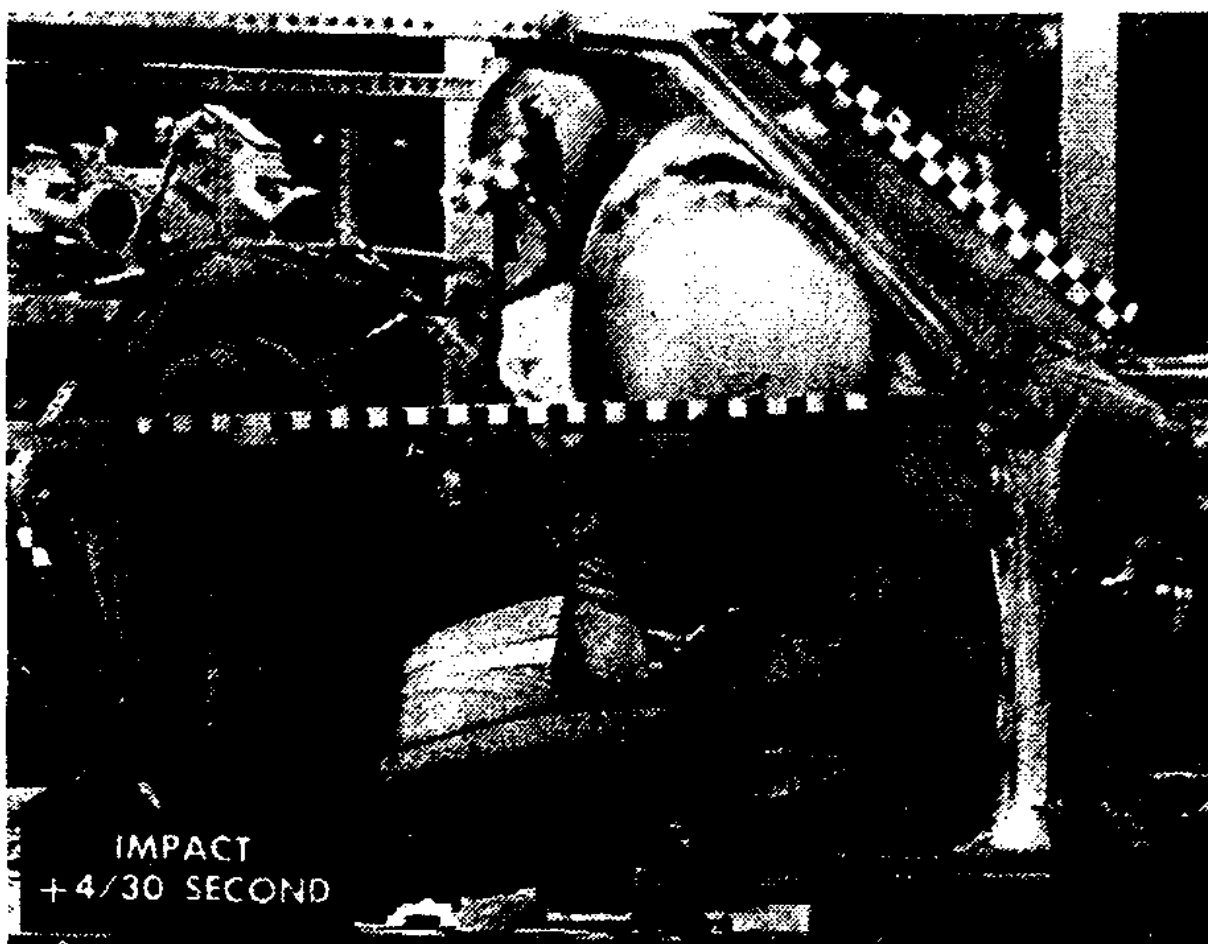


ممکن است به نظر بیاید که بعضی از کامپیوترها افکار و ایده‌ها را می‌فهمند، اما در واقع چنین نیست؛ آنها نمی‌فهمند. این به آن معناست که علی‌رغم آنکه تمثیل کامپیوتر و نظریه کارکردگرایان می‌توانند راه‌های جدیدی برای فرار از معمای دوگانه‌انگاری فراهم کنند، باز هم نمی‌توانند تمام داستان ذهن و فکر و ارتباط آنها با مغز مادی را برای ما بازگو کنند.



واقعاً به سختی می‌توان باور کرد که یک ماشین، هرچقدر هم که مدارهای آن پیچیده و هوشمندانه باشند، هیچ‌وقت بتواند در درون خود درد را با تمام شدت و ناخوشایندی‌ای که ما احساسش می‌کنیم احساس کند. ما آدمیان با هر چیز دیگری در دنیا تفاوت داریم و این دقیقاً به این خاطر است که هر یک از ما به منزلهٔ شخص اول دارای چشم‌انداز ویژه‌ای هستیم.

ما بخشی از دنیای مادی هستیم اما  
کویا ما قابل تقلیل به آن دسته «سوم  
شخص» که ماتریالیست‌ها و علم‌م‌ی‌ف‌واهند  
ما را با آن تطبیق دهند، نیستیم.



در حال حاضر پدیدهٔ آگاهی و فکر چیزی خارج از توان فهم فیلسوفان و دانشمندان به نظر می‌آید. تئوری‌های جدید ذهن بیشتر یک جور طفره‌رفتن از مشکلات به حساب می‌آیند. زیرا از قرار معلوم این مشکلات مطلقاً لاینحل هستند. دکارت هنوز هم می‌تواند به ما بخندد، «می‌اندیشم» او هنوز به همان اندازهٔ روز اول مرموز است.



## اصول

در سال ۱۶۴۳ دکارت رشته مکاتباتی را با پرنسس الیزابت شاهزاده بوهم آغاز کرد، این شاهزاده در هلند در تبعید به سر می برد. او یک جوان ۲۴ ساله فوق العاده باهوش بود که دکارت را با سؤالات مختلف خود درباره نظریات او راجع به رابطه ذهن و بدن و عقل و احساسات و اخلاقیات به فکر واداشته بود. دکارت در سال ۱۶۴۴ آخرین اثر بزرگ خود، اصول فلسفه را به چاپ رسانید و در آن به مسائل متافیزیک، فیزیک و جهان مادی پرداخت.



او در این کتاب بسیاری از نظریات مابعدالطبیعی ارسطو را به شدت رد کرد (از قبیل این نظریه که هر چیزی برای به وجود آمدن باید علتی غایی داشته باشد، همچنین دکارت به صورت یک پیشنهاد این فرضیه را مطرح کرد که این زمین است که بر گرد خورشید می گردد و نه بالعکس.

## بازنشستگی

بعد از این کار، دکارت بر ترجمه تأملات و اصول از لاتین به فرانسوی نظارت کرد. (در آن زمان زبان لاتین هنوز هم به عنوان زبان علمی در دانشگاه‌های اروپا مورد استفاده بود.) او می‌خواست باقیمانده عمر خود را در بیلاقات هلند بگذراند. از گیاهان مزرعه کوچکی که داشت تغذیه کند و با دوستانش مکاتبه نماید.



در سال ۱۶۴۸ محقق جوانی که فرانس بورمان نام داشت با فیلسوف ۵۲ ساله ملاقات کرد. او گزارش همه گفتگوهای خود با دکارت را به رشته تحریر درآورده است.



در سال ۱۶۴۹ دکارت آخرین اثر خود، انفعالات نفس، را نوشت. کتابی درباره اخلاق و زندگی سعادت‌مند.

## دکارت و اخلاق

گویا دانسته و به عمد، دکارت مطالب فوق‌العاده چندانی درباره اخلاق و سیاست در آثار فلسفی خود ندارد. لکن او به نوعی زندگی که ما باید برای سعادت‌مند شدن و راضی‌زیستن به سوی آن برویم، علاقمند بود. او عمیقاً به علم اعتقاد داشت و فکر می‌کرد که علم می‌تواند در نهایت برای طول عمر و سلامت انسان‌ها مفید باشد.



دکارت در انفعالات نفس ادعا می‌کند که احساسات و انگیزش‌هایی مانند عشق، شهوت، نفرت و لذت اگرچه در نفس درک می‌شوند اما ناشی از بدن هستند.

این به آن معناست که ما باید خودمان را تربیت کنیم تا بتوانیم این اتفاقات صرفاً فیزیولوژیک را با قدرت اراده کنترل کنیم. اگر ما به انجام چنین کاری قادر شویم هیچگاه زندگی مان دچار تشتت نمی‌شود و علم ما مرتب افزایش می‌یابد.



ما در آرمانشهر علم، در آرامش و  
بی‌دردسر فوایم زیست.

این جور زندگی کردن بسیار کسل‌کننده به نظر می‌آید. شاید هم دیدگاهی فوق خوشبینانه راجع به ماهیت انسان‌ها و توانایی‌های آنها باشد. طی قرون‌ی که از آغاز بر تفکرات دکارتی گذشته است، آدمیان ظاهراً در کنترل کردن هیجان‌ات مُخَرَّب و خشن خود ناتوان بوده‌اند. از این گذشته آنها عقل و علم خود را هم به کار گرفته‌اند تا به جای کنترل این هیجان‌ات و خواهش‌ها هرچه بیشتر در خدمت آنها باشند.

## دعوت به انگلستان؟

نزدیک بود که دکارت در سال ۱۶۴۰ به دعوت سرچارلز کاوندیش مسافرتی هم به انگلستان بکند. دربارهٔ اینکه او در سال ۱۶۴۱ دیدار کوتاهی از انگلیس داشته افسانه‌ای وجود دارد. لکن این بسیار بعید است. به نظر می‌آید که او از رفتن به انگلیس منصرف شده است.



## دعوت به سوئد

دکارت چندین سال بود که با کریستینا ملکه سوئد مکاتبه داشت. در سال ۱۶۴۹،  
احیاناً با احساسی از خرسندی و آرامش، دعوت ملکه را برای آموزش فلسفه به او  
پذیرفت. کریستینا زنی عجیب روشنفکر مآب بود.



او از پوشیدن لباس‌های سنتی  
سرباز می‌زد و کفش‌های بدون  
پاشنه می‌پوشید.

او همچنین سوارکار خوبی هم بود و به شش زبان نیز صحبت می‌کرد. کریستینا  
صدایی مردانه داشت و شش ساعت در روز درس می‌گرفت.

## همه مردان فرانسوی می رقصند...

تقریباً همین که دکارت از راه رسید، ملکه از او خواست که در یک رقص باله شرکت کند! دکارت به نحو مؤدبانه‌ای عذر خواست.



با این حال اشعاری سرگرم‌کننده به زبان فرانسه گفتم و یک کمدی هم برای تفریح دربار سوئد نوشتم.





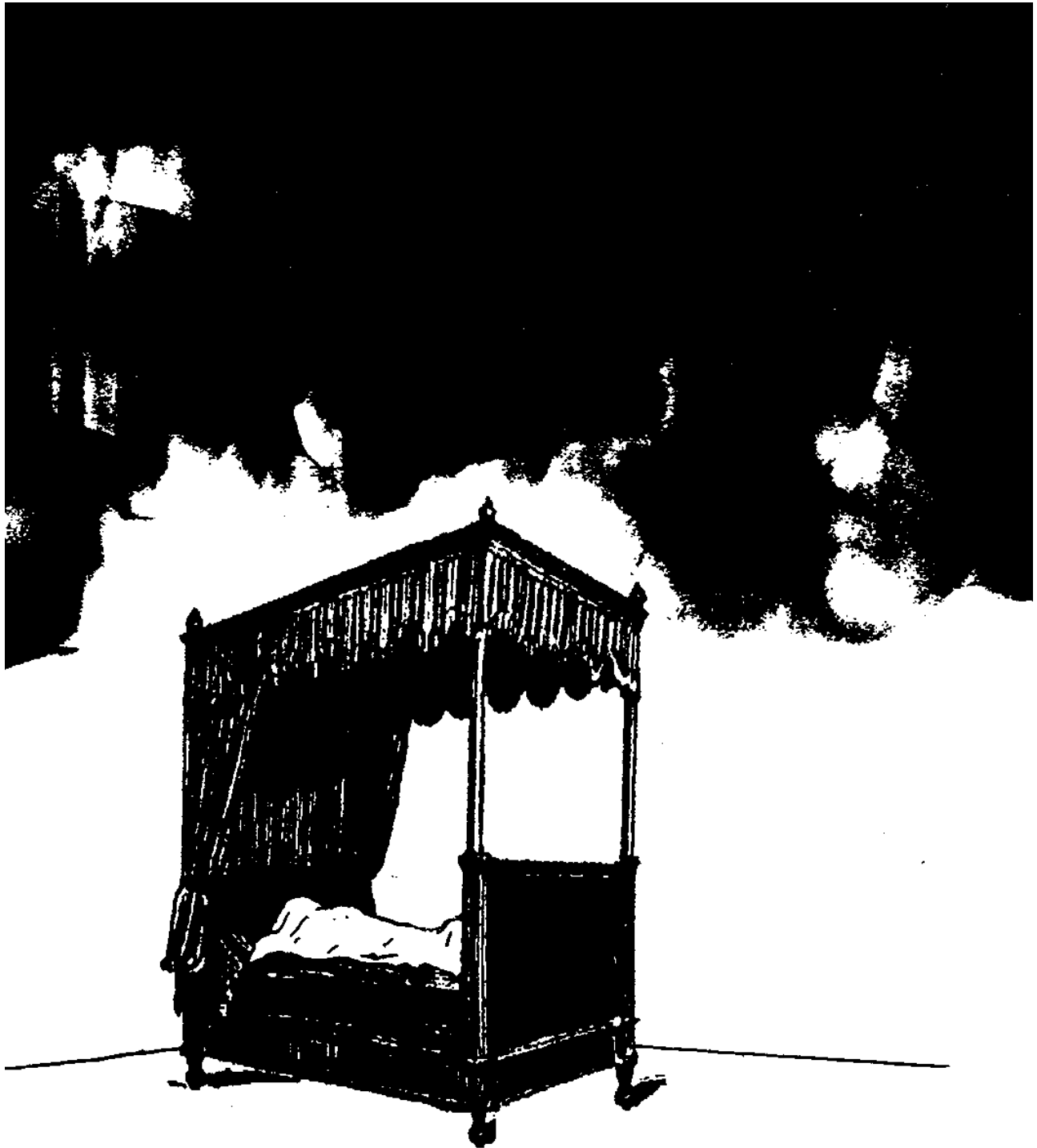
## تدریس در ساعت ۵ صبح

دکارت برای رفتن به سرزمین «خرس‌ها، صخره‌ها و یخ‌ها» محذوریت‌هایی داشت.



از من دعوت شده که به این ملکه  
پروتستان در این صبح‌های زمستانی  
رأس ساعت ۵ صبح درس بدهم.

سرماي زمستاني سوزان بود. دکارت مجبور شده بود که عادت تمام عمرش، یعنی خوابیدن تا سر ظهر را کنار بگذارد و هر روز صبح آفتاب‌نزده پیاده به قصر برود.



دکارت در سال ۱۶۵۰ بر اثر ذات‌الریه درگذشت. درحالی که چند ماهی بیشتر از آمدن او به سوئد نمی‌گذشت. نقل کرده‌اند که در هنگام مرگ گفته بود: «روح من، وقت رفتن است» «ça mon âme; il faut partir». سیزده سال بعد کلیسای کاتولیک روم کتاب‌های او را تحریم کرد و آن را در فهرست کتاب‌های ممنوعه قرار داد. او علاقه چندانی به جمع‌آوری پول نداشت. «او بیشتر دوست داشت که این فلزها را بفهمد و توضیح دهد تا اینکه آنها را انبار کنند.» دکارت وقتی که از دنیا رفت کمابیش مرد فقیری بود.

دست‌نوشته‌های دکارت تنها چیزهایی بودند که از او برجای ماندند. او بسیاری از آن دست‌نوشته‌ها را با خود به سوئد برد. پس از مراسم خاکسپاری آنها را با قایق به پاریس بازگرداندند. اما قایق پیش از آنکه به مقصد برسد غرق شد و صدها برگ از دست‌نوشته‌های او به مدت سه روز در زیر آب باقی ماندند.

There must be a general  
science... and that this  
science should be termed  
"universal mathematics."

"I urge you  
to read this book  
who are able and wish  
to meditate seriously along  
with me, because, quite frankly  
it is..."

خوشبختانه توانستند اکثر آن دست‌نوشته‌ها را از آب بیرون بیاورند. کاغذها را آویزان کردند که خشک شوند. خوشبختانه اکثر آنها، به جز آنهایی که خیلی درهم و برهم و نامنظم نوشته شده بود، خوانا بود.

## میراث دکارت

دکارت را اغلب به دلایل بسیار، پدر فلسفه مدرن می‌نامند. مسائلی که او طرح کرده است مادام که متفکری روی زمین هست، جالب توجه خواهند بود.



دکارت با طرق جدیدی که ایجاد کرده بود تا با آنها به مسئله شناخت پیانید، به ساختن عصر مدرنی که ما در آن هستیم کمک کرد. عصری که سیستم‌های علمی و تکنولوژیک اندیشه و کنترل جایگزین رازورزی شده است.

پس از دکارت علم سامان یافته تر شد و همگان با مضمون آن و روش های موجود از آن اساساً موافقت کردند. بدین قرار دکارت بعضاً مسئول این روش های نسبتاً جدیدی است که امروزه ما آن را روش «علمی» نام نهاده ایم؛ روشی که به تدریج در قرن هفدهم سر بلند کرد و جهان را این گونه که ما در آن زندگی می کنیم برای ما فراهم آورد.



و اگرچه جهان دکارتی، ماتریالیستی، بی روح و هندسی است اما در فلسفه او، خود ما معنوی و غیرمادی باقی می مانیم.

## فرد متفکر

تصویری که از دکارت در ذهن‌ها می‌ماند احتمالاً تصویر مرد جوانی است که در زمستان سرد باواریا در اتاق گرم خود نشسته و در خلوت خود به موضوع جدیدی برای فکر کردن می‌اندیشد.



این تصور کاملاً عاقلانه می‌نماید. اما امروز بسیاری از فیلسوفان مدرن بر این باورند که طرح عظیم او از بنیان متزلزل است.

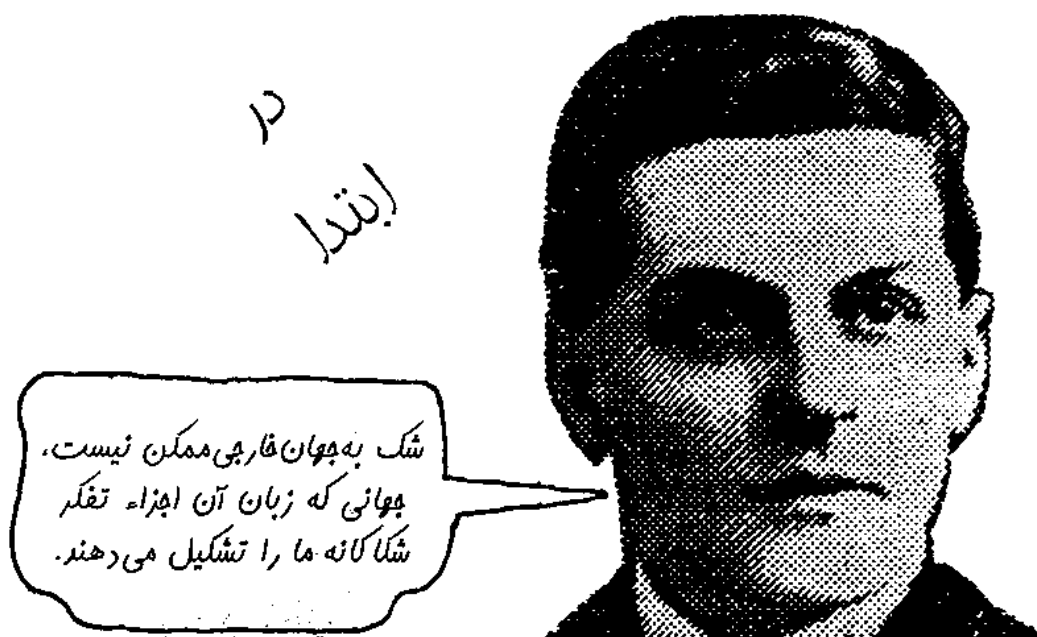
## ذهن پست مدرن

امروزه فیلسوفان و روانشناسان کمی هستند که الگوی دکارت را مبنی بر این که ذهن انسان شیئی واضح و قابل مطالعه است، می پذیرند.



ما حیواناتی مدنی هستیم و با زبانی عمومی و مشترک فکر می‌کنیم. چیزی که به‌سختی می‌توان آن را وقتی در خلوت خود نشسته‌ایم و می‌اندیشیم فراموش کرد.

لودویگ ویتگنشتاین (۱۸۸۹-۱۹۵۱) فیلسوفی بود که بسیاری از وقت خود را صرف ابطال الگوی دکارتی دربارهٔ ذهن و شک دکارتی کرده و تلاش می‌کرد تناقض موجود بین آن دو را نشان دهد.



بعضی از روان‌شناسان پست‌مدرن، نظیر ژان ژاک لاکان (۱۹۱۰-۸۱) معتقدند باور عمومی به وجود خودی فردی و خصوصی احتمالاً خطای ساده‌ای بیش نیست.



در تنهایی نشستن خیلی سخت‌تر از آن چیزی است که دکارت می‌پنداشت و کاملاً هم معلوم نیست که کسی که این فکرها را کرده چه کسی بوده است؟

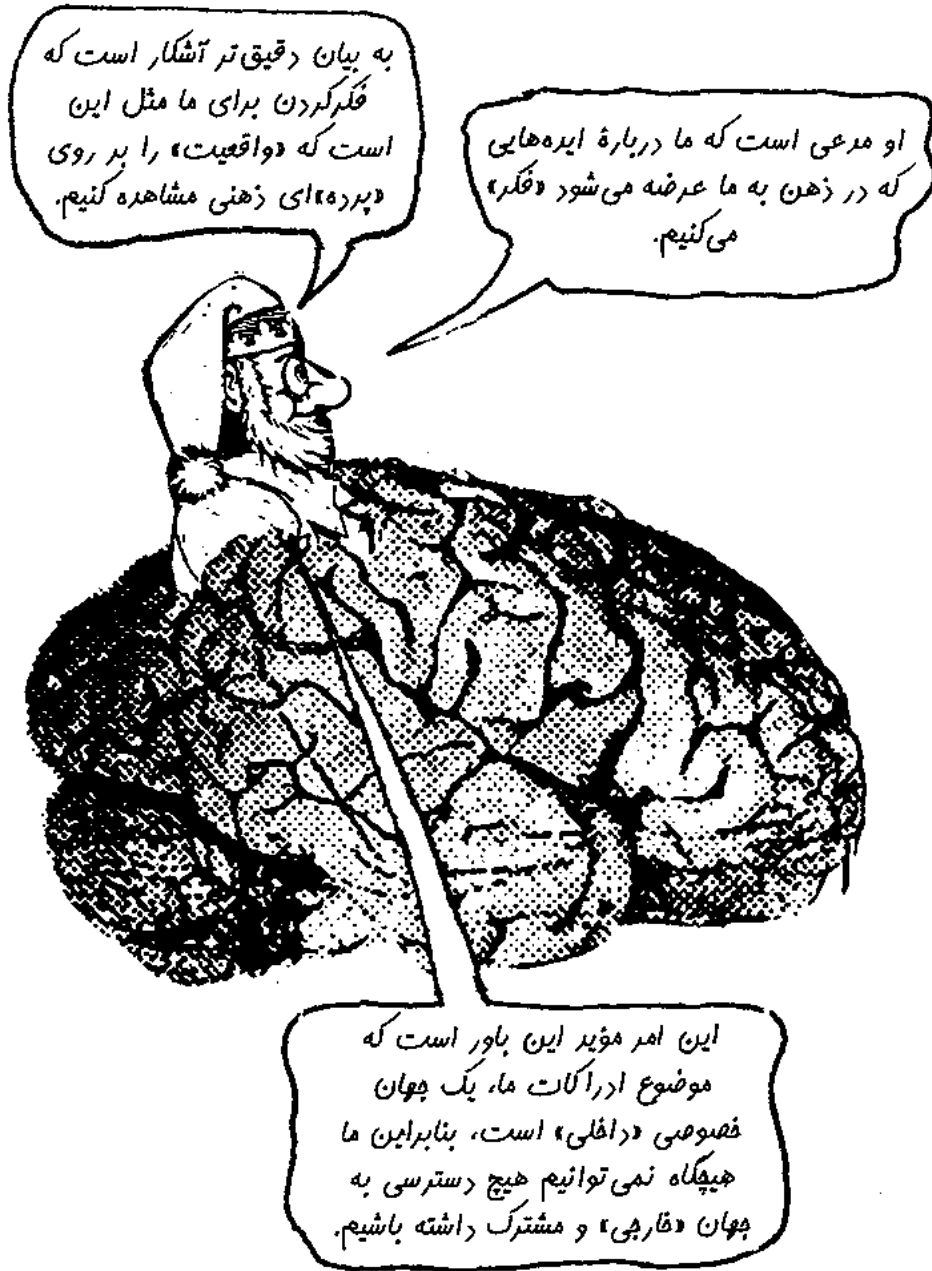




کوششی که برای توضیح چیستی آگاهی ارائه می‌شود غیرممکن است. دقیقاً مانند این است که بخواهیم توضیح دهیم جهان پیش از انفجار بزرگ چگونه بوده است.

## واقعاً چگونه می‌اندیشیم؟

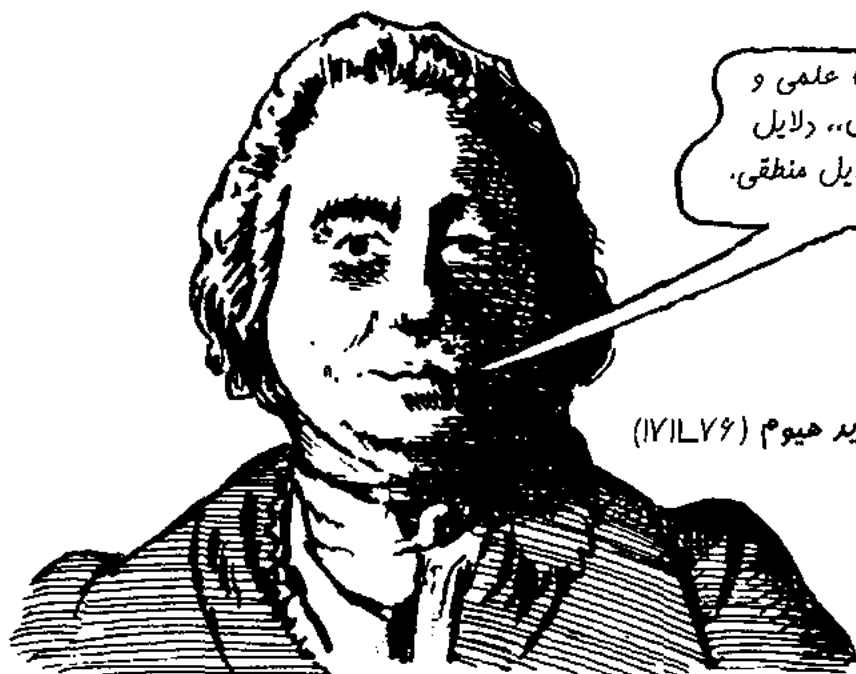
توضیحی که دکارت برای اینکه چه چیز است که می‌اندیشد و ادراک می‌کند، ارائه می‌دهد، مسئله‌ساز می‌باشد. پیش از هرچیز توضیح او «توضیح واضحات» می‌باشد. دکارت پدیدار روانی را به یک انسان کوچک در درون مغز تشبیه می‌کند؛ و به این ترتیب در واقع هیچ چیزی را توضیح نمی‌دهد.



روانشناسان بسیاری معتقدند که تجربیات ما از جهان از آنچه که این مدل القاء می‌کند بسیار مستقیم‌تر و بی‌واسطه‌تر می‌باشند. آنان علاوه بر این معتقدند که ادراک پدیده‌ای فعال و خلاق است. ادراک بیش از آنکه مانند سینما رفتن یک آدم کوچک در مغز انسان باشد به‌مثابه خلق ناگهانی یک رمان است در مغز.

## دانش و یقین

علاوه بر این، طرح دکارت در مورد ساخت یک مجموعه سیستماتیک از معرفت علمی که از افکار شخصی خود ما ناشی می‌شود و با زبان ریاضی قابل بیان است نیز خیال باطلی به نظر می‌رسد.



باور من به «قوانین» علمی و  
نظریه علت و معلول، دلایل  
روانشناختی دارد نه دلایل منطقی.

دنیوید هیوم (۱۷۱۷-۱۷۹۶)



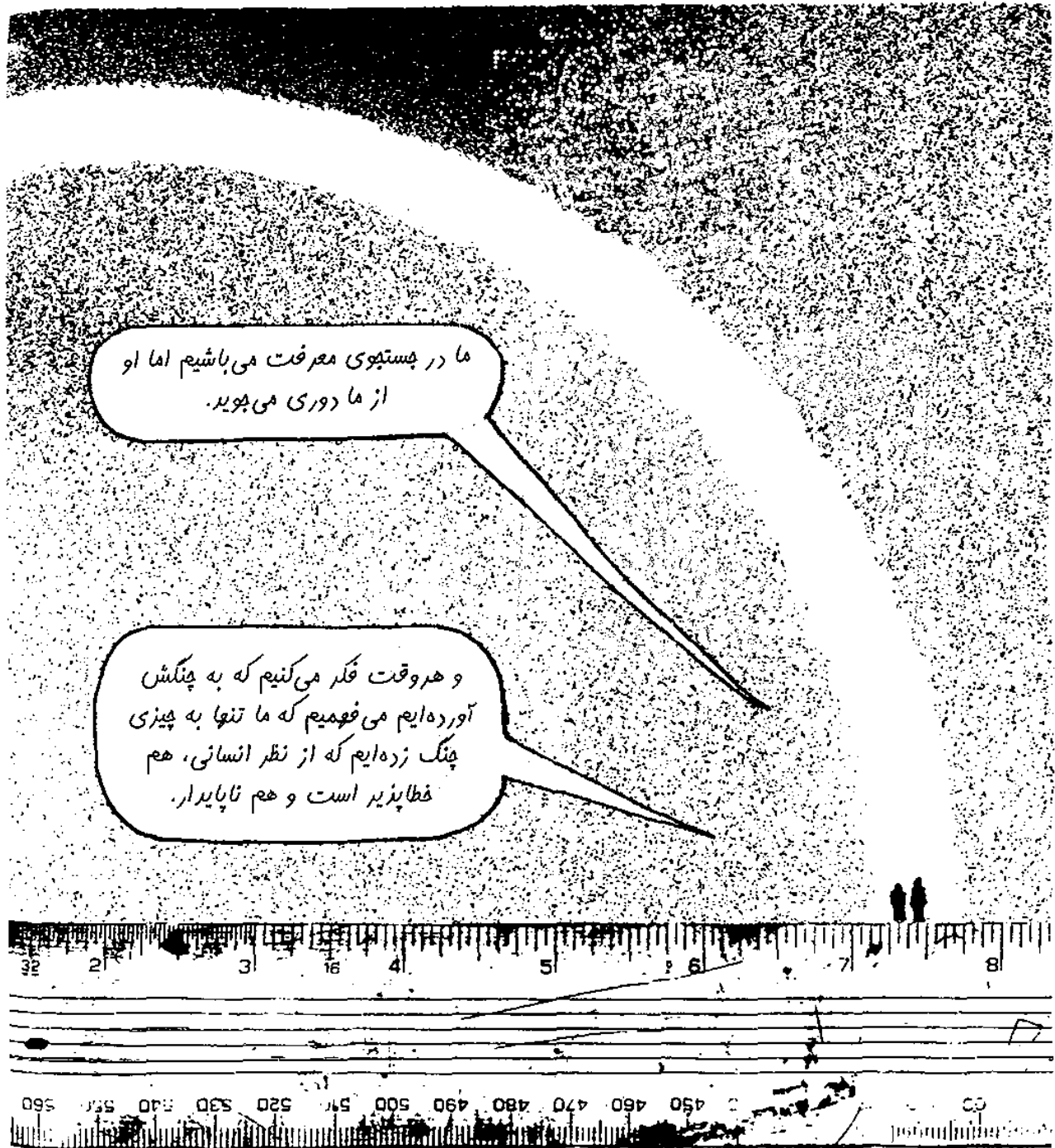
معرفت علمی صرفاً فرضیاتی  
ابطال پذیر می‌باشند.

کارل پوپر (۱۹۰۲-۱۹۹۴)

دانشمندان قرن بیستم معمولاً آگاهند که کارهای آنها فرضیاتی احتمالی بیش نیستند و هیچ علمی وجود ندارد که بتوان گفت نوعی علم صحیح و یقینی است؛ حال آنکه این امری بود که دکارت تصور آن را برای ذهن قابل دستیابی می‌دانست.

## وضعیت پست مدرن

فیلسوفان دیگری چون پال فایرابند (۱۹۲۴-۹۴) و میشل فوکو (۱۹۲۶-۸۴) براین نکته تأکید می‌ورزند که معرفت علمی چون دیگر انحاء معارف، سیاسی و فرهنگی است.



بنابراین، دکارت که فکر می‌کرد ما همیشه قادریم معرفت علمی یقینی به دست آوریم سخت در اشتباه بود.



شکاکیت جهانی یعنی پست مدرنیسم خود زائیده شیطان نامرئی دیگری است - از دست رفتن ایمان، ایمان به اینکه زبان قابلیت سخن گفتن درباره هر چیزی جز خودش را دارد. لکن این امر داستانی دیگر است.

شکاکیت جهانی یعنی پست مدرنیسم خود زائیده شیطان نامرئی دیت - از دست رفتن ایمان، ایمان به اینکه زبان قابلیت سخن گفتن درباره هر چیزی جز خودش را دارد. لکن این امر داستانی دیگر است.

**ت جهانی یعنی پست مدرنیسم خود زائیده شیطان نامرئی دیگری است - از دست رفتن ایمان، ایمان به اینکه زبان قابلیت سخن گفتن درباره هر چیزی جز خودش را دارد. لکن این امر داستانی دیگر است.**

از مجموعه

# قدم اول

---

● منتشر شده است:

بودا

سارتر

کانت

اینشتین

والتر بنیامین

روشنگری

مغز و ذهن

اخلاق

ماکیاول

دکارت

دکارت را عموماً به منزله فیلسوفی می‌شناسند که آماده تشکیک در همه چیز، حتی در وجود خویش بود. بسیاری نیز او را به واسطه جمله معروفش «فکر می‌کنم، پس هستم» به یاد می‌آورند؛ حتی اگر کمتر کسی به درستی بداند که معنی این جمله چیست. با مطالعه این کتاب خواننده در خواهد یافت چرا دکارت را پدر فلسفه مدرن می‌نامند و پرسش‌هایی که ذهن او را به خود مشغول کرده بود، کدامند. مطالعه کتاب حاضر قدم اولی است در جهانی که دکارت مورد پرسش قرار می‌داد و نیز روایت روشنی از سهم دکارت در علوم، ریاضیات و فلسفه ذهن.

ISBN: 964-6578-35 7

شابک ۹۶۴ ۶۵۷۸ ۳۵-۷